میثاق خون



صفحة مفقودة

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ

میثاق خون

ارگان نشراتی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

دور دوم نشراتی - سال اول - شمارهٔ سوم - ماه جوزا ۱۳۶۵ هجری شمسی - رمضان ۱۴۰۶ هـ - ق - نمبر مسلسل (۲۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب این شماره

صفحة

«شهر رمضان الذین انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی والفرقان فمن شهد منکم الشهر فلیصمه» «الایه»

ماه مبارک رمضان ماه رحمت ، ماه مغفرت و آمرزش گناهان و ماه نجات و رهائی از آتش دوزخ است .

درین ماه دروازه های بهشت برای پذیرائی روزه داران مخلص و پارسایان شب زنده دار باز میگردند و دروازه های دوزخ بسته میشوند و شیاطین بغل و زلجیر کشیده میشوند . پیامبر اکرم ﷺ میفرماید :

«ثلاثه لاترد دعوتهم : الصائم حین یفطر، والامام العادل و دعوة المظلوم» «ترمذی»

یعنی دعای سه شخص هرگز مسترد نمیگردد : یکی دعای روزه دار هنگام افطار ، دومی دعای امام عادل و سومی دعای مظلوم .

خوشا ! بحال آنانیکه این ماه مبارک را دریافتند و با ایمان و احتساب در پی ادای این فریضهٔ الهی گردیدند و به مصداق پیام پیام آور بزرگ (ﷺ) مورد عفوو آمرزش قرار گرفتند .

و بدا و اسفا ! بحال آنانیکه به عظمت و جلال این ماه پی نبردند وتوسن سرکش و اغوا گر هوی و هوس و خواهشات نفسانی خویش را مهار نکردند و از خداوند بزرگ آمرزش نطلبیدند و از رحمت و لطف بی کران الهی که درین ماه مبارک بر جهان پرتومی افگند ، بی بهره ماندند .

خداوندا ! آنسانکه خود فرموده ای : **«اجیب دعوة الداع اذا دعانی ، فلیستجیبوالی ولیومنوابی لعلهم یرشدون»** مابندگان تهیدست و عاجزت رابه برکت این ماه مبارک مورد عفو و آمرزش بارگاه کبریائیت قرار ده .

پروردگارا ! ملت مظلوم افغانستان و همه ملت های مظلوم و محکوم مسلمان را که درین ماه پر عظمت و خیرو برکت دست نیاز بپا گاه بی نیازتو بلند کرده اند و برای نجات شان ترا ای پروردگار بزرگ یاری میطلبند از زیر چکمه های خونین ظلم و جور و غارت نجات شان ده !

الها ! آنچنان که حبیب تو ، پیامبر بزرگوارت ارشاد فرموده است که دعوت و فریاد و استغاثهٔ انسان روزه دار ، در لحظات افطار ، بی اجابت نمی ماندو هرگز مسترد نمیشود دعای مارا بپذیر و مجاهدین دلیر و سنگرنشینان و پاسداران جان برکف اسلام را در افغانستان و بسراسر جهان نصرت و یاری فرماتا برلشکریان کفر پیروز آیند و دین ترا در زمین برپادارند .

«اللهم انک عفو تحب العفو ، فاعف عنا» «آمین !»

(اداره)

استاد برهان الدین «ربانی»

رمضان پیـــام آور انقـــلاب

اسلام آئین انقلاب و پیام آور دگرگونیها و اصلاحات عمیق سازنده و بنیادیست . در نظر اسلام انسان ظلوم و جهول سر منشاء همه تغییرات سیاسی اجتماعی و اقتصادی فکری وفرهنگیست و چون تغییر بنیادی در انسان رونما گردد ، انقلابی در همه چیز و همه جا بمیان می آید، هیچ نوع تحول سیاسی، اجتماعی مثبت و سازنده را نمی توان انتظار داشت تا در اعماق روح و فکر، مشاعر و سلوک انسان تغییرات مثبت و سازنده بمیان نیاید ، «ان الله لایغیر مابقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» همانا تا خداوند در ملتی تغییری بمیان نمی آورد تا افراد آن در خود تغییری بمیان نیاورند .

تغییر و تحول در افراد انسان سر آغاز همه دگرگونیهاست . آری تا زمانیکه غرائز سرکش افراد مهار نگردند ، و تابع نظم و قانون نشوند ، نمی توان نظم و قانون را در جامعهٔ پیاده کرد ، و اگر هم بزور سر نیزه توانین و مقررات در میان ملتی پیاده گردد کم دوام و زود گذر خواهند بود و اگر برای مدتی هم ادامه یابند، سر انجام از درون فرسوده و فاسد شده نابود و منقرض می گردند . بلی انسان است که از رهگذر عقیده و عمل تغییر مینماید و با تغییر او در همه ابعاد زندگی تحولات و دگرگونی محسوس می گردد .

ازینجاست که آئین انسان ساز اسلام در سر آغاز انقلاب جهانی خود طرح و بر نامه تغییرات انقلابی در افراد و احاد مردم را بحیث پایه های مستحکم انقلاب دوران ساز اسلامی آغاز مینماید . **بر نامه های انقلابی اسلام‌عنوان یک آهنگ خشک وبیروح عاطفی و یا طرح مجرد و خیالی و یا مقررات قهری پولیس را ندارد که فقط در الفاظ شیوا و تصورات ذهنی در چار چوب تعقیب و جستجو و نظارت خلاصه گردد ،** بلکه در اعماق روح و خفایای ذهن و شعور انسان ریشه‌داشته و درپیدا و پنهان بحیث قدسی ترین راه قبول‌شده درقول وعمل، سلیقه‌واحساس، ذهن و سلوک تبارز مینماید .

روزه ماه مبارک رمضان یکی ازین بر نامه های انقلابی اسلام است که غرائز سرکش انسان را در چار دیوار تقوی و طهارت، نظم و اطاعت رهبری و انسجام می بخشد ، زبان و بیانش را کنترول می نماید ، اندیشه وفکرش را درست توجیه مینماید ، پیامبر گرامی درین باب می فرمایند : «**اذا کان صوم یوم احدکم فلا یرفث ولا یفسق وان امرؤ ، شاتمه فلیقل انی صائم انی صائم** ».

چون روز روزه یکی از شما باشد پس هرزه سرائی نکند ، دشنام ندهد و هرگاه کسی او را نفرین دهد درجواب اظهار نماید من روزه دارم روزه دارم .

یقیناً چون مسلمان روزه گیرد در تربیتگاه انقلابی صیام زبان و بیانش مهذب شده ، از طعن و لعن احتراز می جوید ، جواب بدی را به زشتی نمیدهد و تنها اینکه با قلب قوی و اراده مستحکم کنترول اعصاب خود را دربرابر تعرض و تجاوز حفظ می‌کند بعنوان یک‌معلم‌دلسوزوآگاه،عصیانگران را توجیه و رهنمائی می کند که از اخلاق روزه دار نیست‌که دیگران‌را بیازارید . و چون مورد آزار قرار‌بگیرد شعارش اینست : آغا خود را بیهوده رنج مده هر قدر دشنام دهی جوابت را نمیدهم چه من روزه دارم . و هرگاه روزه داری در حال روزه چنین تغییر و تحول انقلابی در خود احساس نکند و

خون را به خون بشوید و جواب پس شورا بەگم شو بدهد و به بهانه اینکه ماه رمضان واو روزه دار است بر فرق هرکی بکوبد و به هر کسی نفرین و لعنت بگوید و در فعل و قولش تغییر احسن محسوس نگردد چنین روزه داری به شهادت پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم بهره ئی جز جوع و عطش ازروزه نبرده است آنجا که می فرماید «**من لم یدع قول الزور والعمل به فلیس لله حاجة فی ان یدع طعامه و شرابه** » کسیکه در دوران ماه صیام و در حال روزه حرف دروغ و عمل به دروغ را ترک نگوید ، خداوند هیچ نیازی به ترک خوردن و نوشیدن او ندارد .

آری روزه مسلمان با جوع و عطش جبری حیوان فرق دارد ، روزه پیش از آنکه پوزبند معده ودندان باشد، تربیتگاه‌نفس وجان وتهذیب زبان وبیان است.روزه چتر دفاعی و سد وقائی از هجوم مفاسداست ، روزه دار حقیقی از ارتکاب فواحش در امان می ماند ، باوجود خلاهای زیاد کەدرادای واجب روزه محسوس است نظربه شهادت همه دستگاه های اطلاعاتی در دوران ماه مبارک رمضان گراف وقوع جنایات مختلف نسبت به سائر شهور کمتر است . «هدایت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که فرموده اند «الصوم‌جنة» روزه سپرو وقایه است» همین مفهوم را میدهد ، این تغییر انقلابی در میان جوامع مسلمان بیانگر این حقیقت است که هر گاه مسلمانان فریضهٔ روزه را مطابق شرایط آن انجام دهند است اسلامی از لوث گناه کاملاً پاک می گردد .

مسلمان در تربیتگاه صیام درس صبر و استقامت فرامی گیرد، صبر روحیهٔ انقلابی می خواهد ، هر انسانی قادر نیست در برابر رنج ومحنت ثابت قدم و استوار ماند و در تحت فشار هجوم غرائز اغوا گرو سرکش تسلیم نشود ، و تنها روزه داران صابر اند که توان و همتی از خودنشان‌میدهند، بلی! فقط آن روزه داران که در تربیتگاه انقلابی صیام درس صبر و شکیبائی فرا می گیرند.چه شیوا فرموده پیامبر(ص) که این ماه را ماه صبر خوانده است «**ان هذا الشهر شهر الصبر والصبر ثوابه‌الجنه**» این ماه‌ماه‌صبروشکیبائیست و پاداش صبر بهشت است .

ماه رمضان ماه نزول قرآن‌کریم است و قرآن کریم این کتابیکه یگانه دفتر رهنمای انقلاب عظیم جهانی و نسخهٔ معجز دگرگونیهای دوران ساز درسراپردهٔ هنفتی است ماه‌رمضان‌سرآغاز بزرگترین فتح وپیروزی انقلاب اسلامی بر معاندین‌لجوج اسلام در جزیرةالعرب است ، بلی در ماه رمضان بود که فتح مکه صورت گرفت و سرداران شرک درمیان قریش در برابر عظمت و جلال اسلام بزانو در آمده و اعلان تسلیم و ندامت نمودند .

در این ماه بودکه اولین برخورد درمیان جبهه ایمان و لشکریان شرک و الحاد بوقوع پیوست . غزوهٔ بدر که بزرگترین شکستی بر سنگر الحاد وارد آورد درهفد هم‌ماه مبارک‌رمضان‌صورت گرفت ، آری در همین ماه بود که پیام فتح‌و آیات پیروزی انقلاب‌اسلامی اعلان شد .

در ماه رمضان مسلمانان یک دورهٔ تربیت عملی فقر اجباری را فرا می گیرند ، آشنائی به حیات فقیران دردمند و تربیت در اعماق رنجها و مشکلات در تکامل شخصیت هرمسلمان اثر انقلابی ایجاد مینماید و چنین کاری مسلمان را در تحمل شرایط نا مساعد و حالات غیر عادی توان و قوت می بخشد، بلی باید مسلمان به تحمل‌شرایط و اوضاع مختلف و متباین آماده باشد چه طبیعتاً هرمسلمان در معرض‌تحولات مختلف قرار دارد و مسلمان انقلابی آمادهٔ رویا روئی با هر مشکل است ، همانست که اودر فتح مغرور نمی گردد ، و در شکست مایوس نمی شود ، غناء و ثروت از جاده ثواب دورش نمی سازد ، و فقر و ناداری عنان را از کفش نمی رباید.

چه خوش فرموده است فاروق اعظم که گفته است «اخشوشنوا فان‌النعمه لاتدوم» به سختی و خشونت خوگیرید چه نعمت «دوامدار نیست» .

در ماه رمضان احساس راکد و عواطف جامد مسلمانان بیدار و به حرکت در می آید ، دولتمندان رنج و آلام محرومان دردمند را احساس می کنند ، عملاً در می یابند آنها که فاقد آب و نان اند ، و با خانواده محروم خویش در محرومیت بسر می برند تاچه حد احساس رنج و عذاب مینمایند لذا متوجه می شوند :آنها که از محنت دیگران بی غم اند نشاید که نام خود را آدمی و مسلمان انقلابی نهند.

خلاصه اینکه: ماه رمضان در حقیقت پیام آور انقلاب و تربیتگاه انقلابیون

بقیه در صفحهٔ (۹۳)

شیر محمد موفق

روزه و نقش آن در خودسازی

فقه: بنحیث لغت مطلق خود داری است و دراصطلاح خود داری از خورد و نوش و لواحق آن توأم با نیت از صبح صادق تا غروب آفتاب است .

روزه بهترین عبادات تلقی میگردد چه خداوند (ج) روزه را بخود منسوب داشته و پاداش آنرا نیز بخود اختصاص داده است . روزه سری میان خدا و بنده اش بوده پس بدین ملحوظ بزرگترین امانتی است که بدوش انسان گذاشته شده است .

حکمت وا اسرار روزه : حکمت و اسرار روزه نهایت زیاد و از حوصلهٔ این نوشته بیرون است، صرف من باب مشت نمونهٔ خروار به بعضی قسمت های آن اشاره می شود بانیصه درین مرحلهٔ حساس که نا همگونی های زیادی در آئین و عقیدهٔ مشهود است .

منجمله الف ـ فردی : پرستش خدا و کرنش در برابر آن است تا روزه دار ازبند هوا و هوس آزاد گردیده ومتوجه خدا گردد . نیروی نفسانی همیشه انسان رابه سرکشی وامیدارد «کلاان الانسان لیطغی أن راه استغنی» نچنان است ، انسان در طغیان است باینکه خود را مستغنی می بیند .

انسان باید چنین بیندیشد که وی فقیر وناتوان است همنیکه او درپیشگاه خدا به ضعف وناتوانیش اعتراف ورزید، کبر و نخوت در ضمیرش سرکوب گردیده متواضع و در برابر خلق الله نرمش نشان میدهد .

ب اجتماعی :

تمثیل روزه بهشکل همگانی ، مقاومت دستجمعی در برابر آلام گرسنگی وتشنگی و امثالهم، بنحویکه قوی وضعیف غنی و فقیر ، پایان وبالا در تحمل واطاعت ازان مساوی اند . این امرباعث ایجاد فضای مناسب در تحکیم علایق قلبی، توافق روحی، و وحدت کلمه می گردد.

روزه در استحکام ارادهٔ انسان نقش بارزی دارد ، کاری را که روزه انجام میدهد تبلیغات دامنه دار امروز ازآن عاجز است. بیکمان روزه باعث تحریک عواطف انسانی نیز است .

در رمضان حس ترحم وشفقت درضمیر انسان بیدار می گردد بالاخص هنگامیکه سرمایه دار در شرایطی قرار بگیرد که دیگران نیز قرار دارند اینجا است که درد و الم گرسنگی و تشنگی دیگران را نیز احساس خواهد کرد و پی خواهد برد که برادر محتاجش سال‌ها با اینگونه مشکلات روبروبوده بناء ازپول ومتاعی که خداوند بوی ارزانی داشته همزمان بخشی رادر راه رفع مشکل‌آنان تخصیص می دهد و به این ترتیب بجای حقد و حسد رشته های الفت و صمیمیت استحکام خواهد یافت .

در فرجام کابوس وحشتناک جنگ کلا ازمیان رفته و فضا را سپیده های صلح فرا خواهد گرفت .

ج ـ تربیتی و اخلاقی :

به انسان صبر و تحمل بخشیده قوی الاراده اش می گرداند ، بر شداید همیشه غلبه می یابد .

د ـ صحی

معده لانه امراض بوده و بهترین دوای آن اجتناب از پرخوری است . بهمعده موقع باید داد تامدتی استراحت نماید وگرنه دراصل تناول پیهم غذا و فعل و انفعالات درمانده خواهد شد

رمضان ماه مبارک و میمون ، ماه صیام و قیام ، ماه مغفرت و آزادی ، ماه صدقات واحسان وماه تلاوت قرآن‌است.

درین ماه دروازه‌های بهشت باز بوده دروازه های دوزخ بسته می گردد وهر عمل نیکی راپاداش بزرگ‌است تقصیرات انسان درین ماه کاهش می یابد و بـه خواسته اش لبیک گفته می شود و در نهایت بـه مدارج عالی سعادت می

رسد .

این ماه ماهی است که خدا با بنده اش لطف نموده و وی را مورد تفقد قرار میدهد .

رمضان رکنی از ارکان اسلام است . حضرت محمد صلی الله علیه وسلم درین ماه روزه داشته و مردم را نیز بآن فرا خوانده است .

پیامبر(ص) میفرماید: هرکه ایمانا و بمنظور کسب ثواب این ماه را روزه دارد گناه قبلی اش بخشیده می شود و هر که بحکم ایمان وکسب ثواب این ماه را بقیام سپری نماید گناه قبلی اش آمرزیده می شود ، رمضان ماهی است که دران شبی است بهتر از هزار ماه ، هر که از مزایای این ماه محروم گردید همچنان محروم باقی می ماند .

بزرگداشت این ماه صرف با بذل مساعیی درراه مبادرت به صوم و انجام اعمال خیریه میسرشده می تواند باید کوشید تاخیر اندیش بوده و یاری رسان بود ، توصیه به امر بالمعروف ونهی عن المنکر یکی از برنامه های اساس روزه است .

فواید روزه :

تا انسان ازورطهٔ هولناک خودخواهی بدر آمده و در بارگاه خدا به عجز و ناتوانیش اعتراف وررد این ازیکسو واز سوی دیگر روزه باعث یادآوری بنیوایان و محرومان نیز می گردد ، پس بدین ملحوظ فرخنده آموزگاری است که به ایشان گوشزد مینمایدتااینهمه نعمات را بپاس سپاسگذاری منعم در راه دستگیری از مستمندان بمصرف رساند .

خداوند ضمن آیهٔ مبارکه چنین اشاره مینماید : فرض گردیده روزه بر شما چنانکه فرض گردیده برملتهای پیشین تا از خدا بترسید . درین آیه توضیح گردیدکه علت فرضیت روزه تقوی است واز مدلول آیت همچنین استنباط میگردد بناء روزه وسیله حصول تقوی است .

تقوی اطاعت خدا و پیامبر است در آنچه امر نموده وانچه بازداشته است، روزه شاخهٔ بزرگی از شاخه‌های تقوی و وسیله تقرب به بارگاه‌الهی است پیامبر به برخی‌خوانّد آن چنین اشاره می‌نماید: ای گروه جوانان هر که درمیان شما از باج زنان برامده می تواند باید ازدواج نماید و آنکو توانائی ندارد باید روزه بگیرد چه روزه فرونشاننده شهوت است .

پیامبر(ص)اظهارداشته‌که روزه بمثابه سپر صائم بوده و وسیله عفت وطهارت وی میگردد و این بدین معنی است که شیطان در رگ رگ وجود انسان جای گرفته وآنرا تحت فشار قرار میدهد .

روزه عظمت و جلال ایزدی را بیاد داده و از غلبه شیطان نجات میدهد رویهمرفته قوای ایمانی وی رشد یافته باعث ازدیاد طاعت وکاهش معصیت می گردد.

مفاد دیگر روزه اینست که بدن از اختلاطات جسمی پاک گردیده قوی و تندرست بار می آید اطبای زیادی به این امر اعتراف داشته و امراض گوناگونی را معالجه کرده اند.

روزه عمل شایسته و بزرگ و اجر فراوان‌دارد،روزه ماه‌مبارک‌رمضان که‌از جمله فرایض محسوب می‌گردد دسبب رستگاری انسان در پیشگاه خدا است.

در حدیث صحیح .آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که خداوند چنین ارشاد میفرماید : «هر عملی را ده تا هفتصد چند آن حسنه است جز روزه که او برای من بوده و پاداشش نیزمنم چه وی‌از خوردو نوش و خواهش های نفسانی محض بخاطر من سرباز زده است.

روزه دار را دوگونه خوشی است:

الف خوشی افطار وخوشی ملاقات با پروردگار . بوی دهن روزه دار خوشگوار تر از بوی مشک است.»

در حدیث صحیح آمده که پیغمبر اسلام فرمود : همینکه رمضان داخل گردید دروازه‌های بهشت‌بازودروازه‌های دوزخ بسته می گردد و شیاطین به

لخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک

بوی دهان روزه دار درپیشگاه خداوند خوشبوتر ازمشک وعنبر است

(حدیث شریف)

غل و زنجیر کشیده می شوند.

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر اسلام فرمود : خدا روزهٔ ماه مبارک را بر شما فرض و قیام آن را لازم پنداشته است هر که ایمانا این ماه را روزه و قیام ورزد گناهان وی پاک گردد چنانکه از مادر متولد می گردد». انسان باید درین ماه به نماز و قیام پرداخته و از خشوع و خضوع کار بگیرد نمازیکه بدون ضمانینه و خشوع و خضوع اداء می گردد انسان را از هدف دور می سازد بناء چون مرغ نباید نول زد و نماز را به عجله نبایدادا کرد. پیامبر(ص) میفرماید: بدترین دزد دزد نماز است - گفتند یا رسول الله دزدی نماز چگونه است ؟ گفت آنکه رکوع و سجده‌اش اتمام نمی پذیرد» ماه مبارک رمضان ماه معظمی است - باید احترام این ماه از طریق مبادرت به عبادات و انجام اعمال شایسته بجا گردد این ماه میدان مسابقهٔ اعمال است تامعلوم گردد که درین مسابقه کی قهرمان است و کی ناکام.

درین ماه بایست به قرائت قرآنکریم و صدقات و احسان پرداخت. پیامبر(ص) سخاوت‌مندترین انسان دنیا بود اما این سخاوت در رمضان بیشتر تبارز می کرد ، باید ما به پیامبر اقتداءنموده ومزد را از خدا بخواهیم. روزهٔ ما ازگزند گناه کاملا مصون باید بود ، هرگز مجاز نیست که انسان گاهی به‌گناه اقدام ورزد ولی در رمضان کاملا محتاط باید بود ، نباید درین ماه سخنان بیهوده ولاطایلات گفت احیا نا اگر کسی مورد دشنام قرار گرفت باید تصریح کند که وی روزه دار است.

همزمان با روزه اش چشم ، گوش و زبانش نیز روزه داشته باشد. بنحویکه دروغ نگوید و مرتکب حرام نگردد و از تکلیف‌واذیت همسایه اجتناب ورزد.

درین ماه باید به نمازها اهتمام ورزید و مداومت داشت گرچه در همه اوقات بایست اهتمام ورزید مگر در رمضان بیشتر.

آنچه روزه را جریحه دار و از اجر آن می کاهد خود داری نمود مثل :

سود خوری ، زنا ، دزدی ، قتل ، خوردن مال یتیم ، تجاوز به مال ، شرف و آبرو ، خیانت در معامله خیانت در امانت ، عاق پدر و مادر قطع صلهٔ رحم ، بخل ، شرابخواری ، بنگ و افیون ، غیبت ، سخن چینی ، دروغ ، شهادت دروغ ، دعوی ناحق، قسم دروغ ، تراش ریش و یا کوتاه ساختن آن ، بروت دراز ، تکبر و لباس کشال، شنیدن‌ساز وآواز ، آرایش و بی پرده جلوه نمودن زنان، پوشیدن لباس کوتاه و مشابهت بازنان کفار.

گرچه ارتکاب این اعمال همیشه ناروا است در رمضان شدید تر. بناء سخت متوجه بود تا حرمت رمضان هم چنان مرعی گردد.

باید متذکر شد سنگر داران قهرمانی که همین الآن مصروف پیکارند به این نکته ملتفت باشند که روزه در امر جهاد شان تاثیر بسزائی داشته و دارد و پیروزی های چشمگیری در همین ماه نصیب دلاوران اسلام گردیده است.

والسلام

آن روزها که چشم یتیمان خردسال
در خون نشسته است -
هرگز بچشم مرد خردمند عید نیست

سالی که جای پای سعادت در آن نبود -
در دیدگاه مردم دانا سعید نیست

په ژوندانه کی دایـمان نقش

کله چی مطلق ایمان دارنګه مثبته اغیزه‌لری ، په‌ځانګړی توګه داسلامی ایمان تـرشا ، ډیری ګټی او پـاکی ثمری پرتی دی ، ځکه چـی پـه نـورو آسمانی ادیانوکی له ایمان سره‌داسی څه ورګډ شوی ، چی د هغه ځلا اوصفائی

ېی بیخی له منځه وړی ده ، آن تردی چی ډیر امکان شته ، دځنی ادیانو لـه تعلیماتواو لارښونو او دهغو درجالوله طرز العمل څخه داسی‌سوچ ووهل شی چی ایمان له ژوندسره‌نه‌آشتی کیدونکی

دښمنی لری ، اودولسونو تـخدیـر او بارسامیدو افیون ګڼلی کیږی ، ، لـکه څرنګه چی کارل مارکس‌یهودی داادعا کړی او نورو د مطلقی تقلید په اساس دطوطیانوپه څیر په هر وخت او زمان

کی د محاکات پـه ډول یـادونـه تـری کوی ، بې له دی چی سوچ ووهی چی دین دلته «په ختیځ کی»غیرله هغه دین څخه‌دی چی هلته «لـویدیځ»کی‌دی ، او تولنه دلته «ختیځ» غیرله هغه ټولـنی څخه ده چی هلته «لویدیځ» ده ،

اسلامی عقیده داسی عقیده ده چی په هغی کی سا «روح»او ماده ، حق اوقوه، دنیا او آخرت ټول ځای کړای شوی دی دا عقیده هماغه د توحیـد عقیـده

ده چی په زړونوکی دآزادی ، حریت ، کرامت ، درناوی تخم شیندی ، اوله خدای پاک څخه پرته نورو شیانـو تـه مطـلقی انقیاد ، کفر،فسق‌او ظلم ګڼی، او خلک له دی‌څخه ځینی ېی په ځینی نورو باندی د مطلق حاکمیت او تسلط

په لټه کی وی منع کـوی ځکـه چـی مطلق حاکمیت او پوره واک د خدای پاک له حقه حقوقو څخه دی او بس .

کله چی ایمان ددنیا په ګوټ ګوټ کی دارنګه مثبت تاثیر لری ، په اسلامـی نړی او پـه ځانګړی توګه ېی په عربی دولتونو کی اغیزه ژوره ، او زیاته اړتیا او ضرورت ورته موجود دی .

هر پیچلی او محکم اصیل قفل ځان ته ټاکلی او خصوصی کلی لری، هرڅومره که کوښښـو کړی ! او و غواړی چی هغه په بلـی کلی‌خلاص کړی ! ، دازیار او کوښښ به دی بې ګټی بیهود او عـبث وی او په دی ناکامه تجربـه کی به د وخت له ضائع کولو او دانرژی له مصرفولو پرته بله هیڅ کومه ګټه

ونـه لری.د اسلامی شخصیت عموما او د عـربی‌شخصیت کلی په‌ځانګړی توګه دین دی ، او هغه له اسلامـی عقیدی او ایمان څخه عبارت دی له دی کبله هر څومره چی‌ددی‌شخصیت په تزکیه

او سوچه کیدوکی زیار و باسو اووغو- اړوچی د هغه پټه الـرژی د هغـه لـه خپلی کلی- چی‌له دین او ایمان څخـه عبارت دی ـ پرته ، په کـومی وسیلی د عملی ژوند صحنی ته راکاږو مونږ به په دی وخت کی بې ګـټی او بې ثـمره زیار ګاللی وی ، او زمـونږ دا کار بـه هـغه چـاتـه ورتـه وی چـی داوبـو په سـر کـور جـوړوی او یـا په هـوا کی لیکنه کوی .

د همدغی اسلامی عقیدی په درلودلو سره عربانو له خپلی عربی جزیري څخه قیام و کړ ، او راپا څیدل او ټوله نړی ېی له تاریکیو ، اوظلمت‌څخه وژغورله، او نور روښانتیا، او رڼاته ېی‌راوویستله، او په خپلو توروېی کسرا ګان قیصران او هر بل ظالم ته‌دعبرت درس ورکاوه او پـه ادب کـول ېی ، اوانـسان

ېی د انـسـان لـه عـبادت څـخـه د خدای پاک عبادت تـه ، او د دنـیا له تنګی او ضیقت څخه‌د آخرت پراخی او وسعت ته او د نو و ادیانو له ظلم څخه د اسلام عدالت ته ، رابهـر تـه کاوه ،

او د همدی اسلامی عقیدی په مرسته زمونږ عربی ولس پر لویدیځ «اروپا» بریالی او غالب شو ، او دا

هغه وخت ؤ چی په ټول توان اوټولی وسی او څه یې چی په لاس کی درلودل د دی ختیځ په لوری یې د صلیبیی نه ګونو جګړو کی هجوم راوړ ، او غوښتل یې چی د دی مسلمان ختیځ ټول وچ او لامده و سوزی او له منځه یې یوسی .

د همدغی اسلامی عقیدی په مرسته زمونږ اسلامی عربی ولس په هغه متهاجم تاتاریانو غالبه شو چی د یو تیز او تند باد په څیری دی ختیځ ته مخه کړی وه ، او «وماتذر من شیٔ اتت علیه الا جعلته کالرمیم» ، هیڅ شیٔ یې پری نښودل چی په هغه تیر شومګر دا چی هغه یې د وراسته‌په‌څیر وګرزوه». تر دی چی لږ پاتی ؤ د انسانانو څو زره کلن تمدن بیخی له منځه یوسی او محویی کړی ، که چیرته خدای پاک د مصر او شام مسلمانان د هغو په مقابل کی نه وای را دانګولی او مرسته یې نه وای‌ورسره کړی، او دا هغه کسان ؤ چی‌تاتاریانو مخه یې ونیوله او په «عین جالوت» کی یې ماتی ورکړه ، او د بریالیتوب او نصرت کلمی یوه کلمه وه د یو قاید «قطز» نومی له خولی ووتله ، او احساسات‌یې‌را وپا رول، ارادوته یې‌قوت ورکړ ، او همتونه یې راوبښ کړل ، او په اسلامی جګړ مارو، او لښکریانو د جنت وږمی و چلیدی او هغه له دی تاریخی کلمی‌څخه عبارت وه چی «وای افسوس په اسلام یې» .

زمونږ عربی ملت او ولس ، نن له داسی ظالم او شریر دښمن سره‌لاس او ګریوان دی چی په خیټه یې خپل دواړه زنګنونه ورته ایښی ، او زمونږ د هیوادونو زړه ته رانوتلی او نیولی ئې دی ، او په نوتی ، ټوتی کولو باندی‌یې‌تهدیدوی، چی‌دادښمن‌عبارت‌دی د اسرائیلو له دولت څخه چی د نړی د کفر ټولی قواوی - ختیځی او لویدیځی یې حمایه کوی او مرسته ورسره کوی ، مونږه - له دی دښمن سره په جګړه کی - ډیرکونکی سلاح ، او مقاومت لرونکی وسله به له ایمان څخه پرته بل څه و نه لرو.

هو ! مونږ باید حربی وسله ، او هغه اندازه مادی قدرت چی خدای پاک مونږته‌د هغه په برابرولو امر کړی ولرو ، څو پوری د هغه مادی قدرت او حربی عسکری سلاح په واسطی ، خپل دښمن او د خدای‌دښمن وویروو، خو حربی وسله - دیوزړور، له سر تیر ، شجاع فرد په لاس کی کار کولی شی ، او له خپل ځان څخه تیریدل ، زړورتیا ، شجاعت ، د ایمان له لاری لاس ته راتلی ، او کسب کیدای شی .

زمونږ په منځ کی ځینی داسی خلک شته چی په هغو معاصرو فکری مسلکونو متاثر شوی چی ختیځ زمونږ هیوادو ته‌را صادره کړیدی ، د دی مفکوری او مسلکونو پلویان د خدای پاک د موجودیت موضوع ، اخرت او بل جهان ته د دی ژوند په صحنه کی په کوم اهمیت قایل نه دی ، دین ته کومه اعتنا نه‌کوی او نه کوم‌ارزښت ورکوی مګر په هغه صورت کی چی د عوامودخوشحالی او دټول متدین ولس. د اغفال یا د کوم محدود او لنډی زمانی د غرض لپاره د هغو د راپارولو په لار کی یې استعمال او کار تری واخیستلی شی، یوازی په همدی وخت کی بیا دین ته څه نا څه توجه کوی !

د همدی علت له کبله دین له هغه موقعیت څخه چی د ولس د لارښوونی او روزنی په لار کی یې درلود ګوښه کړای شو ، او د تعلیم ، زده کړی ، ثقافت، لیک اولوست، لارښوونی او رهبری ، خبرونو، اطلاعاتو اوزمونږ دژوند له ټولو عملی او فکری‌ډګرونو، څخه لری کړای شو ، او د ټولنیز ، ژوند او سیاست له ساحی څخه بیخی، وویستل شو ، او له څو مظاهرو او شکلیاتو چی د پوټکی حیثیت لری ، څخه پرته نور داسی کوم شی چی د انسان په درد و خوری او په کټه یې تمام شی . او هغه نیکمرغه کړی نه دی ورته پاتی .

هغه وخت چی دا نزدی جګړه او جنګ زمونږ او زمونز د دښمن تر منځ پیل پسه ٥-٦-١٩٦٧ تاریخ مونږ سره ډیره وسله او لږ ایمان موجود ؤ . دی وسلی مونږ سره هیڅ مرسته ونشوه کړای ، ټانګونو ، الوتکو ، جګړیزو بیړیو تحت البحری ګانو ، د راکټ مرکزونو کوم کار ونشو کړای ، ځکه چی‌داو اسله که څه هم زیاته نوی ، عصری او درنده وسله وه خود کامله مومن افرادو په لاس استعمال نشوه ، په تنسبی دی د خدای رحمت وی څه ښه وایی .

«وما تنفع الخیل الکرام ولاالقنا
اذا لم یکن فوق الکرام کرام»

څه ګټه به‌ولری اصیل آسونه

او تیری توری ؟ هغه وخت چی په اصیل آسونو ، زړور کسان سپاره نه وی .

دا یو داسی واقعیت دی - چی نه خیل تریخوالی او سخت والی سره سره - باید مونږ دا شنجاعت ولرو چی اعتراف په ېی وکړو، او له دی دردونکی ترخی تجربی څخه دعبرت درس واخلو په راتلونکی وخت‌کی خپل ژوند په ایمان او د هغه د غوښتنو په اساس سمبال کړو ، خپل نظر ، نفسی څرنګوالی ، او فکر ته تغییر ورکړو ، څو پوری خدای پاک‌زمونږداحال‌چی‌په هغه کی له ناخوالیو سره مخامخ یاستو تغییر اوبل رنګه‌کړی، اوکه نه دارهئ دکرځونکی غوایی په څیربه د تل لپاره د مشکلاتو کړاوونو، ربړونو په ګرداب کی ایسار پاتی یو .

زمونږ دښمن خپل نوی نسل په دینی اساساتو روزی ، او د جګړو ، معرکو، زړه اومنځ ته یی له هغه‌دینی خوبونو سره چی د اسرائیلو په طلائی دوری ، او تیر شوی مجد او دبدبی د سلیمان علیه السلام په پادشاهی او د تورات په پیش ګوییو ، چورلی او څرخی - لیری او استوی یی ، نومونږ ولی د ایمان له مثبت رول څخه انکار وکړو ، او واقعی مومنان د ژوند له صحنی او دجګړی له ډګر څخه لری کړو ، حتی‌ تردی چی هغوی وویروو اوتعذیب‌ئی کړو، مونږبایدټول شعارونه لری او یو طرف ته کړو ، زمونږولس له دی شعار څخه پرته چی :

«النصر للمؤمنین والعاقبة للمتقین»

«بری د مؤمنانو په برخه دی او عاقبت او راتلونکی وخت د متقیانو په ګټه دی» بل هیڅ کوم شعار نه پیژنی او نه یی منی او زمونږ په‌هیوادو کی د ایمان او دین په ضد هر حرکت چی وشی داسی دښمنانه حرکت به وی چی زمونږ موجودیت اوزمونږ اساسات، او زمونږ دژوند مبادی او د پرمختګ بنسټ او د ترقی لاره ، تهدیدوی او له خطر سره یی مخامخ کوی .

مونږ یو مسلمان ولس یاستو او ایمان زمونږ دملی‌شخصیت اوځرنګوالی اساس او د بریالیتوب راز ، او د توغ د لوړ ساتلو وسیله دی ، ایمان زمونږ د تیر عظمت راز او علت او د نجات وسله ؤ، او د اوسنی بریالیتوب سبب دی ، او د راتلونکی زمانی د هیلو پوره کیدل له هغه پوری تړلی ګڼو .

مونږ یو مسلمان ولس یاستو او دا مسأله پوره روښانه ده . له دی‌کبله لازم او واجب دی چی د دی عقیدی په ساتنه او تثبیت او په پښو درونه اوخپرونه کی د لیکوال قلم ، د خطیب او ویونکی ژبه د فیلسوف سوچ او تفکر د شاعر وجدان ، د رسام ، عکاس ، رسامی او عکاسی ، د قانون جوړونکی قانون دزمامدار سلطه اوقدرت دعسکرو قوه یو ځای را جمع شی ، او د دوی ټولو ترپاسه د ټول ولس ، عمومی ځار له موجوده وی .

واجب او ضروردی چی دا عقیده ، پلار په خپل کور، اوفامیل کی ، ښوونکی په مکتب کی استاذ په خپل لکچر او کانفرانس کی ، ادیب په هغه کیسه کی چی ترتیبوی یی ، خبریال دخبرو نو په راتولولوکی او مؤلف په خپل کتاب‌اوپه پای کی دهرفن کسان په خپلوفنونو کی مراعات او عملی کړی .

نویرورکی سوری که چرته زمونږ دعلمی ،فنی ، او عملی ژوند په کوم اړخ اوخواکی پیدا کیږی اودهغه له لاری دایمان تستر ته ، دشک، تردید، اوانکار غیښی حواله کیږی، داکار به دیر لوی ملی خیانت او زمونږ دولس له اساساتو څخه ښکاره انکار، اودهغه له صفونو دتیښتی ، معنی ، او زمونږ دولس له دښمن سره دیوځای کیدو او متحد کیدلو معنی لری ، اودهغی کتوری غزا اوجهاد په لارکی خنډ ګرځی چی‌امکان‌یی درلود نورو کسانو ته سره کړی وه ، اوزه باور لرم چی دایمان کلمه‌لوړیدونکی اوبریالی کیدونکی ده اود کفر، بی دینی ، شک تردید او نفاق کلمه را ټیټیدونکی اوله منځه تلونکی ده :

« الم تر کیف ضرب‌الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السمآء تؤتی‌ا کلها کل حین باذن‌ربها، و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون‌ومثل کلمة‌خبیثة‌کشجرةخبیثة اجتثت من فوق الارض‌مالها من‌قرار »

«آیاودی نه لیدل! څرنګه خدای‌پاک بیان کړ دپاکی اوسوچه خبری مثال چی د داسی پاکی ونی په څیر ده چی بیخ یی ثابته ده او شاخونه یی په‌اسمان دی ، په هر فصل کی دخپل پروردګار په اجازی اورادی میوه کوی ، او خدای پاک دخلکو لپاره مثالونه را وړی، کیدای شی‌چی‌هغوی عبرت‌واخلی او پند و منی ، او ناپاکی خبری مثال ناپاکی ونی ته ورته دی ، چی دځمکی له سرڅخه را ختلی اوهغی لره کومه

کرارتیا اوثبات نشته . . .

هغه ایمان چه زمونږ مقصد دی:

دهغه ایمان مفهوم چه زمونږ هدف دی کوم ایمان دی چې مونږ غواړو په دی کتاب کی وځیړو او دانسان په نفس او دهغه په ژوندکی ددی ایمان د مثبتو اغیزو او اثارو د روښنولو په لټه کی یاستو ؟.

ددی پوښتنی ځواب ترهغه وخت پوری به نه روښانیږی څو پوری چې دایمان مفهوم اودهغه متعلق ونه پیژنو .

دایمان مفهوم اوماناً دا نه دی چې څوک یوازی په خولې ووایی چې زه مومن دی، ځکه چې ډیرمنافقان داسی کسان وچې په خولې به ی ویلی : مونږ ایمان راوړی ، په داسی حال کی کی چې په زړونوکی به یې یوه ذره ایمان هم نه و ، « ومن الناس من یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین یخادعون الله والذین امنوا ومایخدعون الاانفسهم ومایشعرون » (بقره-۸-۹)

دخلکو له جملی څخه داسی کسان هم شته چه وایی مونږ په خدای او دقیامت په ورځی ایمان راوړی دی ، «خودوی په واقع کی» مومنان نه دی او « غواړی چه » خدای پاک اوهغه کسانوته فریب ورکړی چې ریښتینی مومنان دی « په داسی حال کی » چه دوی له خپلو ځانوڅخه پرته هیڅ چاته فریب نشی ورکولی ، « خویه دی خبری » هیڅ شعور نه لری »

په همدی ډول ایمان دهغوکارونو له کولو اوله هغوشعائرو څخه عبارت نه دی چه عادتاً یې مومنان اجراکوی ، ځکه چې ډیر داسی دروغجن دجالان موجود وې چه دښو کارونو او نیکو اعمالو او دتعبدی شعائرو په اداء کولو باندې تظاهرکوی اوخلکوته ځانونه ورښیی په داسی حال کی چه دهغو زړونه له هر ډول خیر ، صلاح ، تقوی څخه خالی وی اوله خدای پاک سره کوم اخلاص نه لری ، اودګډی والو په څیر خرابه وی

«ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم واذاقاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراءون الناس ولایذکرون الله الا قلیلا» النساء-۱۴۲

منافقین غواړی چې خدای پاک ته فریب ورکړی ، خدای پاک دهغوی ددی عمل سزا ورکوی ، هغه وخت چې دا منافقان دلمونځ داداء کولو په غرض ودریږی ، په ډیرکسالت اوتنبلی ولاړیږی ، اوخلکو ته ځانونه ورښیی «چه مونږ دغه دی خدای پاک یادوو» په داسی حال کی چه خدای پاک ډیر لږ یادوی » .

په همدی ترتیب ایمان له هغی مجردی ذهنی پوهی څخه عبارت نه دی چه دهغه دحقائقوپه باب موجوده وی ځکه چې ډیر داسی پیدا کیږی چې دایمان په حقائقو ډیرښه پوهیږی ، خویاهم ایمان نه وړی :-

« وجحدوابها و استیقنتها انفسهم ظلماً وعلواً » .

دخدای دقدرت له نښو اونښانو څخه یې یوازی دتکبر اولوی او ظلم له کبله انکار وکړ په داسی حال کی چه زړونو یې باور او یقین پرې درلود ».

لوی یې او حسد ، یا ددنیا مینه او محبت ددوی اودهغه څیرپه منځ کی حایل او مانع وګرځید چې دهغه حقانیت اوریښتیاوالی په ډاګه ورته معلوم ؤ :

« وان فریقا منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون ».

دیهودو دښمنیوی ډلی په داسی حال کی حق پټوه چې په حقانیت باندی یې ښه پوهیدل »

ایمان دځل حقیقت له مخی له یوازی دتشی خولی خبری دی او نه یومحض بدنی کار او عمل دی او نه خالصه اوسوچه ذهنی عمل دی .





اعلامیهٔ مطبوعاتي استادبرهان‌الدین (رباني) سخنگوی ائتلاف مجاهدین افغانستان و رهبر جمعیت اسلامي افغانستان در کنفرانس مطبوعاتي که ۱۴ ثور ۱۳۶۵ مطابق ۲۴ شعبان ۱۴۰۶ به مناسبت، موضعگیری بامذاکرات ژنیو دایر گردیده بود .

۷ ثور یا ۲۷ اپریل ۱۹۸۶ که گذشت نهمین سالگرد کودتای ننگین عمال روس درافغانستان و تاریکترین روز درتاریخ کشور ماست.

بهمه جهان واز همه اولتر به‌خودروسها معلوم است که‌رژیم کمونستی مستبد و دست نشانده‌اش در کابل از کوچکترین پشتیبانی مردمی در افغانستا برخوردار نیست، و تنها بر پایهٔ پشتیبانی اردوی سرخ روسی تاکنون برخلاف ارادهٔ مردم ماباقی مانده است.

اساسا نمی توان درافغانستان ازیک رژیم برسرقدرت حرف بزنیم بلکه میتوان ازفرومایه ترین خدمتگاران سرخ نام‌ببریم که بوسیلهٔ آنها روسها مرتکب زیرپا گذاشتن همه قوانین بین المللی ونقض قراردادهای دوستی و عدم تعرض و اخلاقیات همسایگی شدندکه نظیرآن درتاریخ کمترو جود دارد.

باکشتار بیرحمانهٔ بیش‌ازیک ملیون هموطنان بیگناه‌ما و ویرانی هفتاد و پنج فیصد ازمنازل درشهرها و قصبات، و ازبین بردن زیر بنای اقتصادی کشوربکه نود فیصد ازراه زراعت امرار حیات می‌کرد، وربودن اطفال بیگناه به منظور تربیهٔ آنها روی ایدلوژی مارکسیستی وارتکاب جنایات مختلف دیگر، روسها نشان دادند که دیکتاتوری پرولتاریای‌مدل مسکو چه فجایعی رامرتکب می گردد.

درین روز ها یک بار دیگر گرباچوف باپراه‌انداختن افواه حل سیاسی قضیهٔ افغانستان می خواهد توجه جهان و مخصوصاً جهان غرب رابه نیات صلح آمیزش جلب نماید، درسراسر افغانستان قوای روس به‌قتل‌عام و شدیدترین کشتار و خونباز ترین حملات هوائی و زمینی بالای مجاهدین و مردم بیدفاع ما پر داخته و هزارها زن واطفال بیگناه رابیرحمانه به شهادت رسانیده اند.

در حملات اخیر هوائی خود در خوست روسها گاز استعمال نمودند که جدیداً یکی از مصابین آن که به پشاور آورده شده بود بعد ازیک شب زندگی شهیدشد. دراثرحملات مسلسل روسها قحطی شدیددرنقاط مرکزی و شمال افغانستان مردم را تهدید می کند.

در این روز ها که در سطح بین‌المللی شایعات حل سیاسی گرم است وروسها به شایعه پراگنی می‌خواهند اذهان عامه را مغشوش سازند لازم میدا نم نکا ت ذیل را دراین باب یاد آور شوم .

۱ ـ مجاهدین ازنظر نظامی نسبت به سالهای قبلی بیشتر قوی‌وآزموده ترشده‌اند ، روسها هر گز موفق نخوا هند شد از راه فشار نظامی درموقف ما کدادامه مقاومت تاآزادی مطلق افغانستان است تغیروتزلزلی وا رد نمایند .

۲ ـ منحیث یک اصل سیاسی ما از هرنوع تلاش بین‌المللی برای حل صلح آمیز معضلهٔ افغانستان کـه فقط در اثر تجاوز روسها بمیان آمده استقبال کر ده اما هیچ نوع فشار بین‌المللی را به منظور یـک حل فوری که به نفع مردم ما نباشد تحت هیچ شرا یطی قبول نداریم .

۳ ـ ما با صراحت اعلان میکنیم که حل سیاسی افغانستان بدون سهمگیری نمایند گـان واقعی مردم افغانستان (مجاهدین) بی اعتبار و قابل‌قبول‌نیست .

٤ ـ هرنوع گرنتی بین‌المللی که هدف نها ئی آن برسمیت شناختن رژیم مزدور کابل بطور مستقیم و یا غیر مستقیم به شکل آنی وفوری ویا منحیث یـک استراتیژی طویل المدت باشد برای ما ارزش‌نداشته وآنرا رد می کنیم .

۵ ـ چون از نظر حقوقی تنها روس مسئول وضع موجودهٔ افغانستان می باشد ما هر گز حاضرنخواهیم شد شرایطی را در برابر خروج عساکـر سرخ از افغانستان بپذیریم،برعکس ما طالب همهٔ خسا رات ما دی و تلفات جانی می باشیم که در نتیجهٔ تجا وز بیرحما نهٔ روسها به ما وارد شده است .

۶ ـ ما حاضریم با روسها در مورد خروج بلاقیدو شرط اردوی شان از افغانستان گـرد یکـمیـزبنشنیم ، اما حاضرنیستیم تا بر آمدن آخـرین عسکر روسی سلاح برزمین بگذاریم .

۷ ـ مـا تـاٴکید می‌کنیم که پروپاگند روسها در قسمت اینکهٔ تشکیل یک حکومت مستقل اسلامی در افغانستان‌برروسها خطر است‌کاملا" دور ازواقعیت‌بوده" وتنهابهانه نیست برای ادامهٔ سیاست توسعه جوئی به طرف جنوب وتوسعه قلمرو امپراطوری استعمار روس .

ما به ملتهای‌جهان اطمینان میدهیم که با همه ملل‌در جملهٔ با روسها در عالم صلح و همسایگی مسالمت آمیـززندگـی خواهیم کرد .

افغانستان تا کودتای ننگین ۸-۷ ۹ ۱ طی‌سالیان متمادی با روسها ارتباطات حسنه داشت ، هیچ دلیل مخاصمانهٔ از طرف افغانستان سبب تجاوز روسهابهٔ کشور ما نگردیده‌بلکه‌تنها وتنهاتوسعه جوئی روسها به طرف‌بحـرهند و آسیای غربی‌خطوط اساسی سیاست استعماری روسها را در افغانستان نشان میدهد .

روسها چندین بار اظهار نموده‌اند که در قسمت‌به کرسی نشاندن یک حکومت کمونستی در افغانستان مرتکب سهوسیاسی‌شده‌اند " وگرباچـوف اخیرا " اظهار نمود افغانستان بـرای روسیه حیثیت (زخم خونی را گرفـته است) پس اگر روسها راست میگویند دست از تجاوز علیهٔ ملت ما برداشته مردم مستضعف ماارا به ناحق قتل عام نکنند وزخم خونی را در میان‌ملت‌مابافرستادن تعداد زیاد قـواء خود عمیق نه سازند .

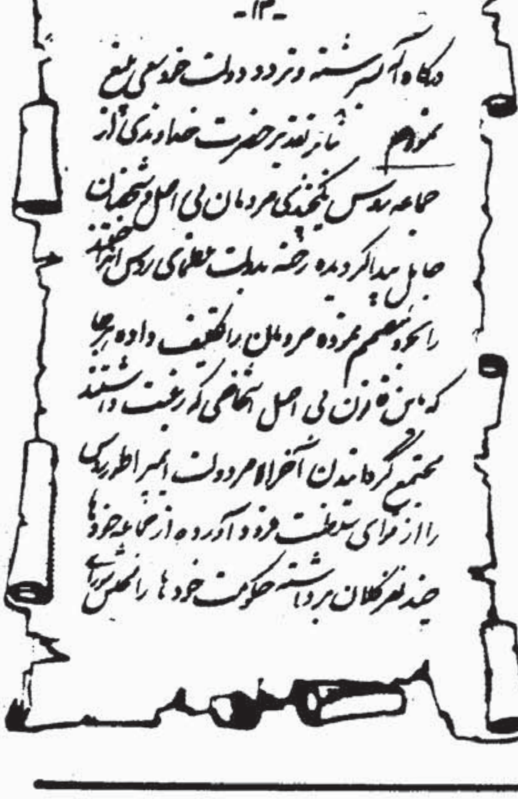
۸ ـ خروج‌قوای روس مرحلهٔ وار وطی فاصلهٔزمانی در ازمدت مردود میباشد اگر روسها به چنین مطلبی اصـرار داشته باشند این خود بیانگرنیات شوم روسها وارادهٔ ناپـاک شان در مـورد ادامهٔ قـتل عـام در افغانستان وتـوسعه طلبی در خارج آن است . روسها باید بصورت فوری قوای‌خود را از افغانستان بیرون سازند ـ در مورد تعیین‌سر نوشت و رژیم دولت آیندهٔ افغانستان هیچکس دیگر جـزمردم افغانستان تصمیم گرفته نمیتواند . در نهایت بار دیگر تاٴکید می‌نمایم عامل همهٔ فجایع درد نـاک تجاوز نـاحـق روسهاست باید عساکـر خـود را بدون قید وشرط و بدون حقه بازی و فریب‌از افغانستان‌بیرون کشد و برین حمام خون خاتمه بخشد و بگذارد ملت افغانستان آزادانه در موردتعیین سرنوشت خود فیصلـه نمایـد .

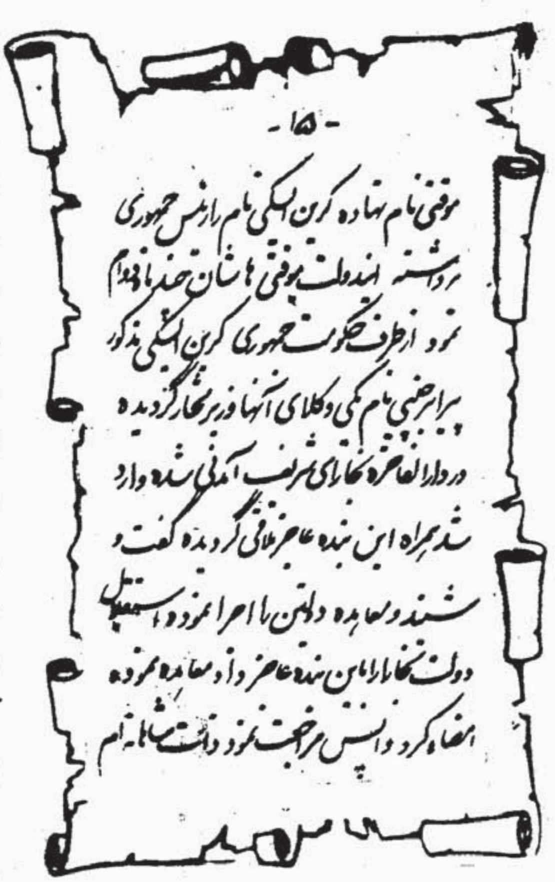
شما خیال میکنید بدون آنکه مجاهدین اسلام و مردمیکه در راه دین صبرو استقامت ورزیده اند شناخته شوند و مقام و مرتبه آنها معلوم شود ، وارد بهشت میشوید ؟ (آل عمران ـ ۱۴۲)

خاطـــــرات امیـــر بخارا

بنا بر تقدیر حضرت خداوندی از جماعهٔ روس یکچندی مردمان بی اصل و شخصان جاهل پیدا گردیده رخنه بدولت عظمای روس انداختند را بخود مصمم نموده مردمان را تکلیف داده هرجا که باین قانون بی اصل اشخاصی که رغبت داشتند مجتمع گردانیدن آخرالامر دولت امپراطور روس را از قوای سلطنت فرود آورده از جماعهٔ خود ها چند نفر کلان برداشته حکومت خود ها را مجلس شورای موقتی نام - نهاده کرین ایسکی نام را رئیس جمهوری برداشته این دولت موقتی ها شان چند ماه دوام نمود از طرف حکوموت جمهوری کرین ایسکی مذکور پیرا بر چینی نام یکی و کلای آنها و زیرمختار گردیده در دارالفاخرهٔ بخارای شریف آمدنی شده وارد شد همراه این بنده عاجز ملاقی گردیده گفت و شنید و معاهدهٔ دولتین را اجرا نموده استقلال دولت بخارا را باین بندهٔ عاجز داد معاهده نموده امضاء کرد واپس مراجعت نمود ذات شاهانه ام بعد از استقلال دولت بخارا را حاصل نمودن همراه دولت افغانستان روابط دوستی وآشنائی بظهور آورده از طرف دولت بخارا وزیر توره خواجه و ملا قطب الدین را بدولت افغان فرستادم در این اثنا حاجی صفر بای را نیز به نمایندگی خود نزد کمیسیون انگلیسی درمشهد فرستادم کمیسیون مزبور نیز جواب موافق داد بعد من به بلشویکها اعلان کردم که باید بخارا را تخلیه نمایند بلشویکها مقاومت کردهٔ با عساکر انگلیزی محاربه کردند .

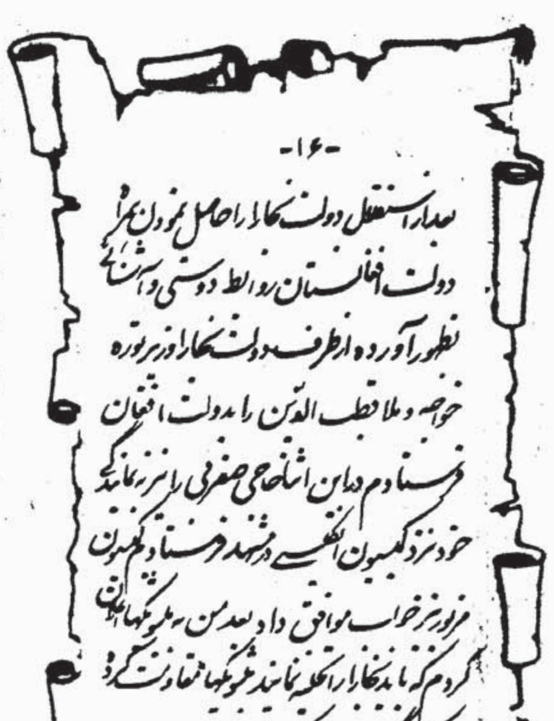
در این ضمن میرزا سلیم بیک پروانچی و عبدالرؤف کاروان باشی را برای رهنمائی عساکر انگلیزی به چهار جوی فرستادم ولی بمحض ورود آنها به چهار جوی عساکر انگلیزی مهاجرت کرده بودند همینکه دولت افغانستان همراه دولت بریطانیه محاربهٔ تمام نمودن بعد از طرف دولت افغان جنرال محمد ولی خان وزیر مختار گردیده به دولت مقدس بخارای شریف آمده ذات شاهانه ام را ملاقات نمودنی شده از طرف اعلی حضرت امیر افغانستان تحفهٔ بسیار آورده باین بندهٔ عاجز تسلیم نموده همراه وزیرمختار ملاقات نمودم. در اثنای مصاحبت از این بندهٔ عاجز مقصد شخصی سوال نمود بجواب آن گفتم عین مشوره همین خواهد بود که همراه بلشویک آغاز حرب نمائیم زیرا که همین فرصت نهایت دلالت در ضعف


-۱۴-
دیگاه آن سر رشته و تردد دولت خود سعی بلیغ
نمودیم بنا بر تقدیر حضرت خداوندی از
جماعه روس یکچندی مردمان بی اصل و شخصان
جاهل پیدا گردیده رخنه بدولت عظمای روس انداختند
را بخود مصمم نموده مردمان را تکلیف داده هرجا
که باین قانون بی اصل اشخاصی که رغبت داشتند
مجتمع گردانیدن آخرالامر دولت امپراطور روس
را از قوای سلطنت فرود آورده از جماعه خود ها
چند نفر کلان برداشته حکومت خود ها را مجلس شورای



-۱۵-

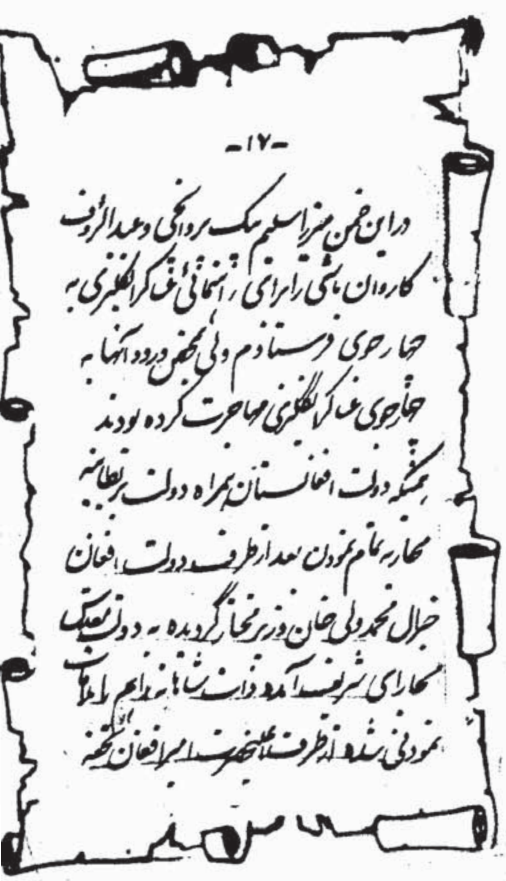
موقتی نام نهاده کرین ایسکی نام رئیس جمهوری
برداشته اینده دولت موقتی هاشان چند ماه دوام
نمود از طرف حکومت جمهوری کرین ایسکی مذکور
برادر جنبی نام یکی وکلای آنها وزیر مختار گردیده
در دارالفاخره بخارای شریف آمدنی شده وارد
شد همراه این بنده عاجز ملاقی گردیده گفت و
شنید و معاهده دولتین را اجرا نموده و استقبال
دولت بخارا را این بنده عاجز داد و معاهده نموده
امضاء کرد و واپس مراجعت نمود دولت شان [illegible]



-۱۶-

بعد از استقلال دولت بخارا را حاصل نمودن همراه
دولت افغانستان روابط دوستی و آشنائی
بظهور آورده از طرف دولت بخارا وزیر توره
خواجه و ملا قطب الدین را بدولت افغان
فرستادم و در این اثنا حاجی صفری را نیز بنمایندگی
خود نزد کمیسیون انگلیسی در مشهد فرستادم کمیسیون
مزبور جواب موافق داد بعد من به ملوکیهای اطراف اعلان
کردم که باید بخارا را کمک نمایند ملوکیها معاونت کرده
با عسکر انگلیزی محاربه کردند

دشمن دیده میشود وقت را غنیمت دانستن لازم است از بسکه این وزیر مختار موصوف شخصی دور بین و هوا خواه دولت اسلام می باشد برای من چنین پاسخ داد که شما همراه دولت افغانستان یکی هر دو برادر هستید یکی شما الحال در مقابله دولت برطانیه کمربسته آغاز حرب نموده شماهم از اینطرف با دولت بلشویک همین رفتار نمائید مبادا خدا ناکرده بواسطهٔ شما هردوبرادر خدام‌ملت‌سبب خرابی دو دولت بعالم‌اسلام ظاهرگردد وتعجیل بکار نبرید تاکه دیده شود که کار برادراتان به کجا انجام خواهد یافت بعد ازان بصلاح و مشورت همدیگر کار نمائید بهتر خواهد بود چونکه گفتار این وزیراعظم عین صواب بود خیریت خود را بهمین دانستم و این امر را تسلی خاطر خود داشته چند وقت صبر را پیشهٔ خود ساختم. محمد ولی خان از طرف دولت بخارا به طرف‌دولت‌روس‌مراجعت‌نمود‌اعلیحضرت امیر افغان بطریق روابط استحکامات دوستی،فضل احمدخان برگد نظامی بمع دو صد نفر عسکریه و یکدسته موزیکه و هفت توپ هفت عدد فیل برای من روانه کردند درین اثنا برای تدابیر وسرشتهٔ مملکت داری به دولت موقتی جمهوری کرین ایسکی از طرف خود این بندهٔ عاجز میخواستم که اشخص معتمد خود را وفد مختار گردانیده فرستاده تجدیدا معاهده وامضاء نمایم. دولت موقتی مذکور باندک فرصت درین خودها شان انقلاب پیداگردیده دو قسم شدند یکی منشویک و یکی بلشو یک.هر دو جماعه باهم محار به

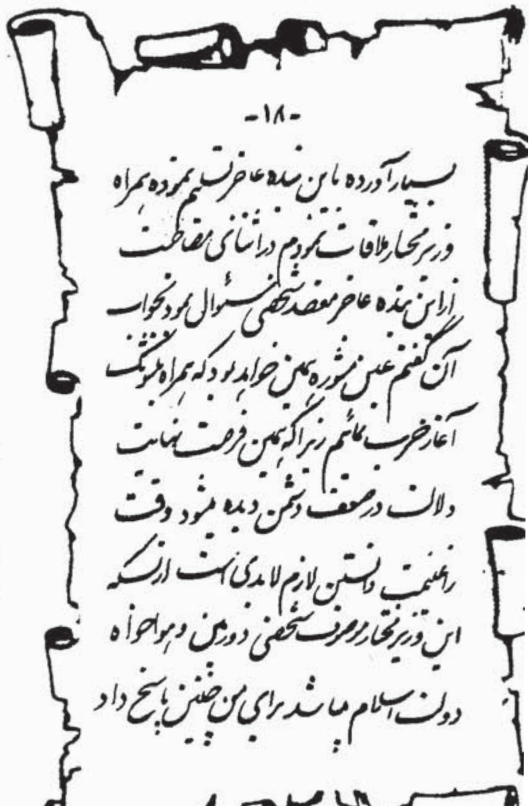


-۱۷-

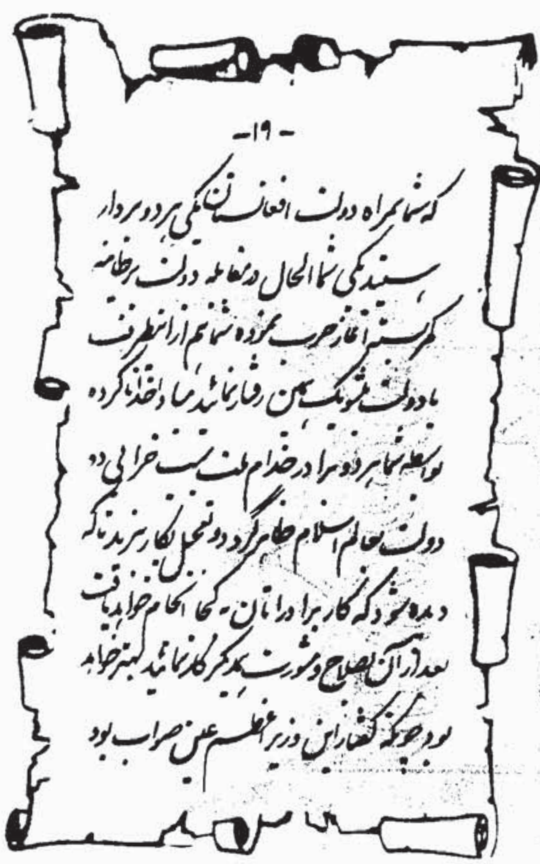
در این ضمن میرزا سلیم بیک پروانچی و عبدالرئوف
کاروان باشی را برای رهنمائی عسکر انگلیزی به
چهارجوی فرستادم ولی بخش ورود آنها به
چهارجوی عسکر انگلیزی مهاجرت کرده بودند
بمجرد که دولت افغانستان همراه دولت برطانیه
محاربه تمام نمودن بعد از طرف دولت افغان
جنرال محمد ولی خان وزیر مختار گردیده به دولت معظم
بخارای شریف آمده ذات شاهانه ام را ملاقات
نمودنی شده از طرف اعلیحضرت امیر افغان تحفه

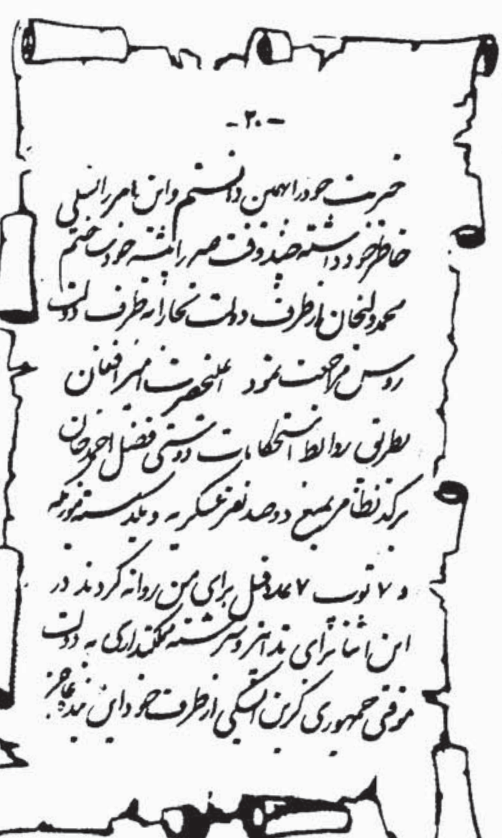
آغاز کردند لهذا خیلی دربین ایشان مقابله و مقاتله افتاده آخرالامر دولت روس در بلشویکی قرار یافته همگی کلان شوندگان روس بهردولت‌پراکنده شده پناه گزین گردیدند. قانون این جماعهٔ بلشویک بهیچگونه دانسته و دیده نشد چونکه همیشه در تردد و تجسس این جماعه بخرابی حکومه و ویرانی ممالک و مفقود نمودن ادیان و عبادتخانه‌های خود بوده بهر جاکه شخص معتبر و دولت‌دارمیدیدند از هر فریق غارت و تاراج نموده قتل او را به خودها لازم میشماریدند به قول ایشان هم اعتماد کرده نشد درین اوقات این بندهٔ عاجز بسرشتهٔ ممالک بخارا رجوع نموده سعی و کوشش ورزیدم. جماعه بلشویک باین‌قانون بی‌اصل و بمذهب باطله و سلوک فاحشه

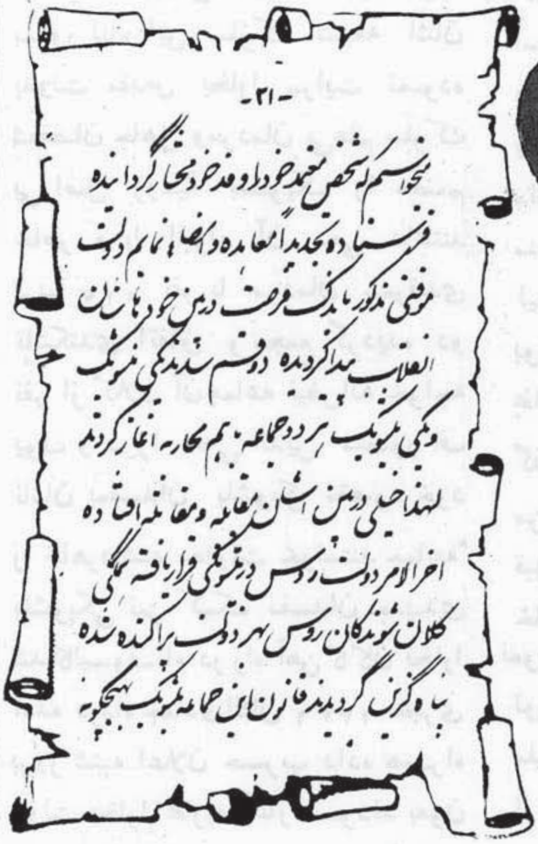
که قصد صمیمی داشتند اجرا نموده
بمرور ایام این سلوک شنیعه اشان
بدولت مقدس بخارا سرایت نموده
شخصان جاهل ومردمان بی‌علم سلوک
بی اصل روسیهٔ بلشویک را مصمم
خاطر و با اجراء آن سعی داشتند
قریباً ۱۱۷ نفر با مردمان سمرقندی
تاشکندی اتفاق و مجمع گردیده دو
نفر از کلان آن‌جماعه فیض‌اله خواجه
یوف و مرزا محی الدین منصور اف
نامان بمفسدان باشویکی مقصود خود
را ظاهرداشته معاونت خواستند جماعه
بلشویکی نیز کمک مفسدان جدیدی
شده‌کالیسوف‌نام در راه آهن کاکان بخارا
آمده درماه جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ هجری
بروز شنبه اعلان حرب داده همراه
دولت بخارا محاربه آغاز نمودند بعون
عنایت‌آلهی وبمدد شریعت‌نبوی باوجود


-۱۸-
بسیار آورده با این بنده عاجز تسلیم نموده همراه
وزیر بخارا ملاقات نمودم درا ثنای مصاحبت
ازاین بنده عاجز مقصد شخصی سؤال نمود بجواب
آن گفتم عین مشوره همین خواهد بود که همراه بلشویک
آغاز حرب نمائیم زیراکه همین فرصت نهایت
دلالت در ضعف دشمن دیده میشود وقت
راغنیمت دانستن لازم لابدی است ازاینکه
این وزیر بخارا برصرف شخصی دوربین وهواخواه
دولت اسلام میباشد برای من چنین پاسخ داد

کم اسبابی وآلات حربی ظفر بجانب اهل
اسلام بخارا شده این بنده ظفریافت
بلشویکان بمطلوب خود نارسیده رضا
بصلح دادند این بنده الصلح خیر را
ملحوظ خاطر داشته اصلاح نموده
منعقد گردیدم بعد ازاین محاربه از طرف
لینن وتروتسکی رئیس بلشویکی الیاوا و
بورویدو نام وزیر مختار گردیده و به
بخارا آمده همراه این بندهٔ عاجز گفت
گذار نموده استقلال نامه بخارا را برای
من داده وعده اسباب وآلات حربی‌نموده
قبل از این یک صد سال هر جا که
خاک دولت بخارا بود برای من تسلیم
نموده‌همچنین ۵۰ هزار میلتق(۱) پنجصد
توپ پولی موط پنجاه ایروپلان(۲) ۵۰
ملیون‌صوم طلاوعدهٔ آوردن نمودند و
از طرف دولت سویت اکسل روت نام
را به دولت بخارا سفیر تعیین نموده
بطریق استحکامات دوستی در مقابل
دولت افغانستان ۱۱ عدد توپ بی
عوق برای‌من بخشش گویان از تاشکند
فرستادندچه بودن معاملات بلشویکی را
ازاین توپهای‌بی عوق دانسته شدم این
بندهٔ عاجز معاملات بلشویکی وسفیر
آنرا موافق معاهده شان ندیده وخاطرم
مخاطره پیدا شده برای سرشتهٔ انتظام
عساکر وآلات حربی تر دد وسعی نمودم
بفرصت ۲ سال کمابیش عساکر وآلات
حربی در بخارا اندکی جمع آورده بدرجهٔ
انتظام رسانیدم چون جماعه بلشویکی
قانون خود را اجرا نمودند از هرطرف
منشویک‌ها سربرداشته مقابله ومقاومت
نموده‌بلشویکی رابی قوت کرده‌دراضطراب
انداختند راههای آهن روسی رابرداشته
از هر طرف که مقدمه ایجاد گردید
دولت بلشویکی خیلی ها ضعیف گردید

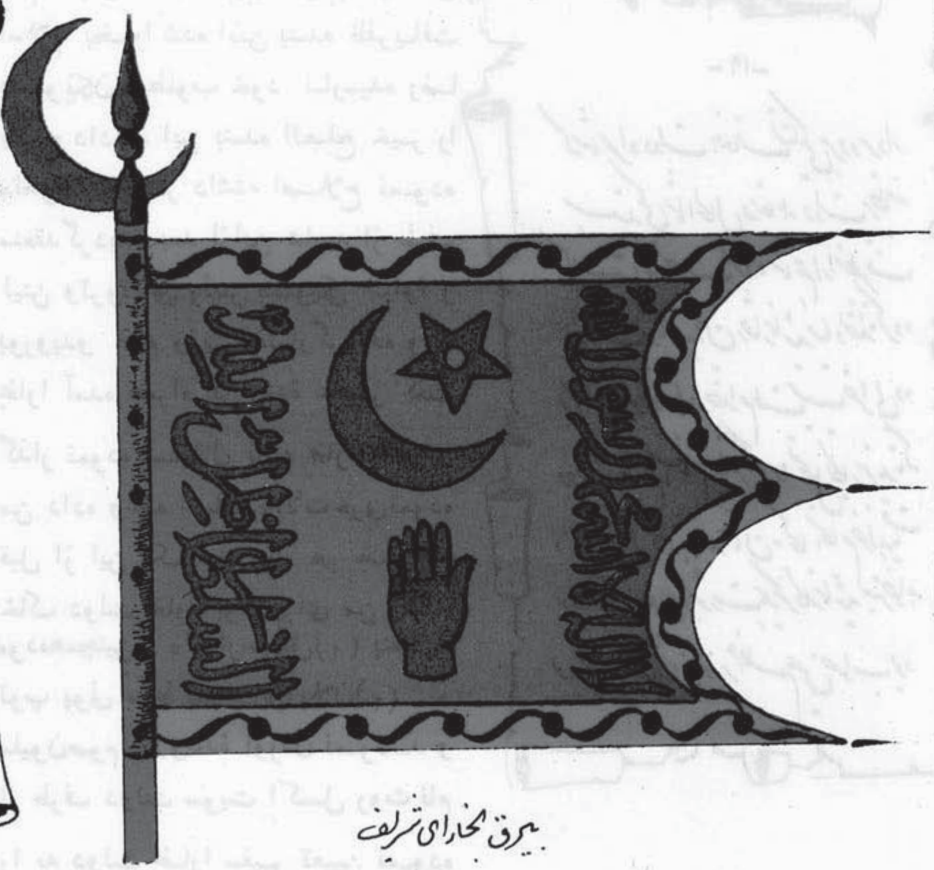

-۱۹-
که شما همراه دولت افغانستان کمکی بر دو سردار
هستید یکی شما الحال درمقابله دولت برطانیه
کمربسته آغاز حرب نموده شما هم ازاینطرف
بادولت بلشویک همین رفتار نمائید ما داخذ ناکرده
بواسطه شما هردو سرا در خدام ملت سبب خرابی در
دولت معظم اسلام ظاهر گردد و تحمل بکار نزند تاکه
دیده شود که کار برادرا تان بکجا انجام خواهد یافت
بعد از آن اصلاح و مشورت بدیگر کار نمائید بهتر خواهد
بود چونکه گفتار این وزیر اعظم عین صواب بود


-۲۰-
حرب خود را همین دانستم واین بامر انسبی
خاطر خود داشته چند وقت صبر را پیشه خود ساختم
محمد ولیخان از طرف دولت بخارا به طرف دولت
روس مراجعت نمود اعلیحضرت امیر افغان
بطریق روابط استحکامات دوستی فضل احمد جان
برگد نظامی بمبلغ دو صد نفر عسکر به ولایت [illegible] نموده
و ۲ توپ ۷ عدد فیل برای من روانه کردند در
این اثنا برای بنده [illegible] مملکتداری به دولت
موفقی جمهوری گرین لنکی از طرف خود این بندهٔ عاجز



-۲۱-

میخواستم که شخص معتمد خود را وعده خود مختار گردانیده
فرستاده تجدید المعاهده و امضاء نمایم دولت
مرقنی مذکور باید که فرصت درین خودها شان
انقلاب پیدا گردیده دو قسم شدندکی بلشویک
و یکی منشویک هر دو جماعه باهم محاربه آغاز کردند
لهذا خیلی در بین ایشان مقاتله و مغاتله افتاده
آخر الامر دولت روس در بلشویکی قرار یافته همگی
کلان شوندگان روس بهر دولت پراکنده شده
پناه گزین گردیدند فازان این جماعه بلشویک بهیچوجه



بیرق بخارای شریف



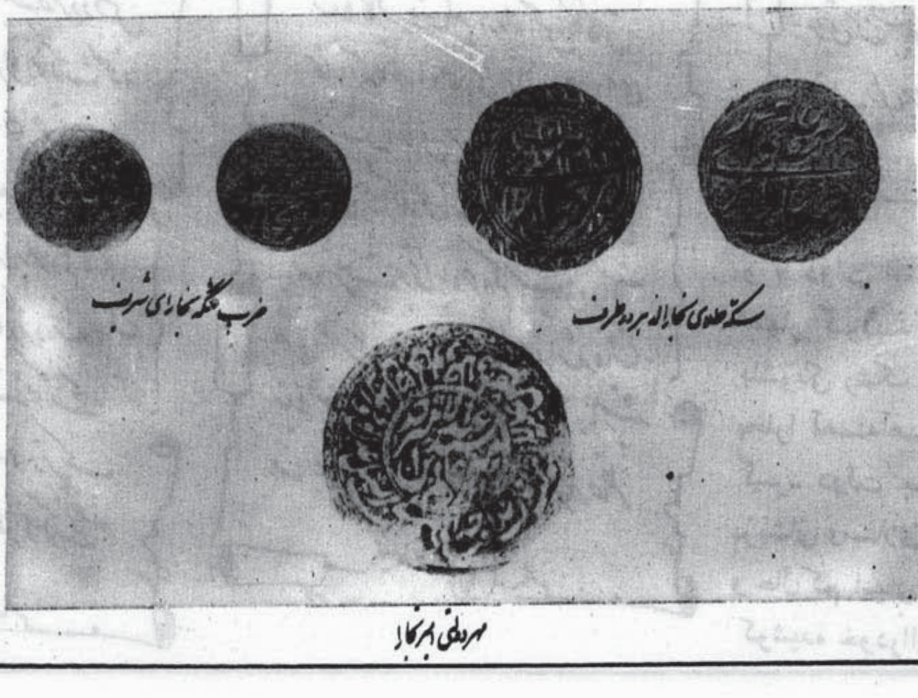
نشان سلطنتی بخارای شریف



اعلیحضرت سید امیر عبدالاحد خان



امیر بخارا سید عالم



سکۀ طلای بخارا از هر دو طرف

ضرب تنگۀ بخارای شریف

مهر ولی امیر بخارا

این بندهٔ عاجز بخاطرم مصمم داشتم که: جماعهٔ بلشویک اندک قوت حاصل نماید البته انتقام خودرا ازدولت بخارا خواهد گرفت دراین ازمنه عساکر خود را حرکت داده آغاز محاربه ایجاد کردنی بودم حکوست خوارزم هم برای من معاهده نموده در زیر ادارهٔ من آمده باهم همراه بلشویک محاربه نمودنی خواهش داشتند مگر دولت بلشویکی روز بروز رو در ترق نهاده باین معاملات ها وقت گذشته قوت گرفت لهذا این بندهٔ عاجز بنابـر مواسای زمان یکچند نفر ازطرف خود درنزد لینن وتروتسکی وفد نموده فرستادم تجدیداً معاهده و امضاء نمودنی شدم بی اعتباری و بی عاقبتی این جماعه را خوب میدانستم اگر همراه این رنگ حکومت بی اصل و بی عاقبت معاهده نمایم در نزد دولتهای عظمای خارجه سبب بدنامی

دولت بخارا خواهد شد از خاطر خود این معنی را دور دانسته فقط بی مطلب و بی مدعا به طریق مبارکباد بنابر مو- امای زمان انقلاب ه نفر جنری مهدیخان حاجی‌جورابیک طوق سال‌او غیب الله خواجه حاجی میرزا نورباز بای ویکنفر دیگر درنزدلینن وتروتسکی بمسکو فرستادم ازبسکه دولت بخارا به اندک فرصت چیزی بدرجهٔ انتظام دیده شد و شفقت هم مذهبی اسلامی ماهر دو برادر را جزء یک بدن‌ساخت

و با دولت افغانستان معاهدهٔ دوستی اظهار گردید ازاینخصوص جماعهٔ بلشویکی رشک برده اگر چنین دولت بخارا آهسته‌آهسته بدرجهٔ انتظام‌رسیدن گیرد دولت جمهوری مایان را بحال پریشانی ومبتلای رنج‌کلفت خواهندنمود و حال‌کم اسبابی لازم که بسرشتهٔ آن کوشیده خودراازاین محنت‌خلاص نمائیم

-۲۲-

داشته و معلوم شد چونکه همیشه در نزد مجلس
این جماعه بخرابی حکومت و ویرانی ممالک و منقود
نمودن ادیان و بنیاد بتخانه‌های خود بوده
هر جا که شخص متمول و دولتمند میدیدند از هر فرق
غارت و تاراج نموده قتل او را بر خودها لازم
میشماریدند به قول ایشان هم اعتنا کرده نشد در آن
اوقات این بندهٔ عاجز سر رشتهٔ ممالک بخارا
رجوع نموده سعی و کوشش ورزیدم جماعهٔ بلشویک
بین فارسان بی اصل و مذهب باطله و مسلک ناخوشه

-۲۳-

که قصد مهمی داشتند اجرا نموده بمرور ایام
این سلوک شنیعه ایشان به دولت مقدسهٔ
بخارا سرایت نموده شخصان جاهل و مردمان
بی علم سلوک بی اصل روسیه بلشویک را
مصمم خاطر و باجرای آن سعی داشتند قریباً
۱۱۷ نفر با مردمان سمرقندی و تاشکندی اتفاق
و مجمع گردیده دو نفر از کلان آن جماعه فیض الله
خواجه یوف و میرزا محی الدین منصوراف نامان
بمقدان مشوکی مقصود خود را ظاهر داشته معاونت

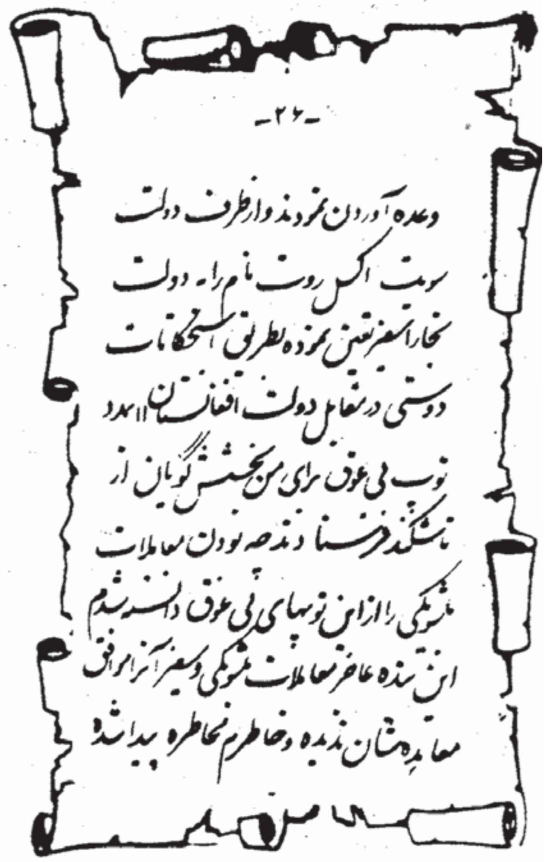
-۲۴-

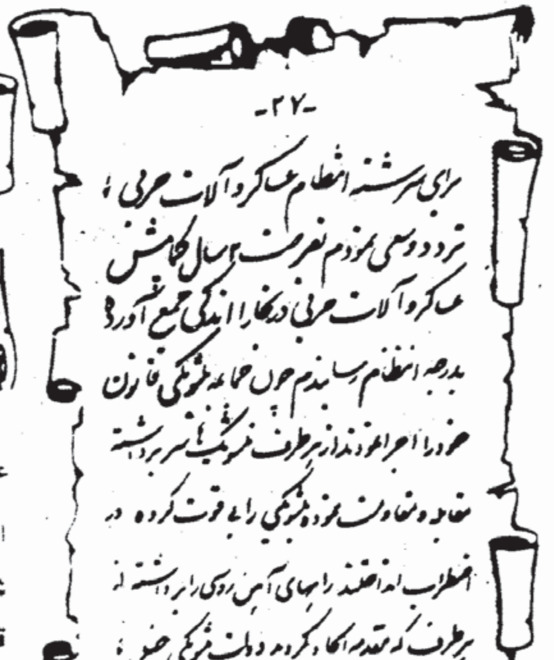
خواستند جماعهٔ ترکی برکمک مقدان جدیدی
شده کالسوف نام در راه آهن کاگان
بخارا آمده در ماه جمادی الثانی ۱۳۳۶ هجری
بروز شنبه اعلان حرب داده همراه دولت
بخارا محاربه آغاز نمودند بعون عنایت الهی
و مدد شریعت نبوی با وجود کم اسبابی و آلات
حربی ظفر یکانت اهل اسلام بخارا شده این
بندهٔ ظفر یافته ترکمان مطلوب خود نارسیدند
رضا بصلح دادند این بنا بالصلح خیر را ملحوظ خاطر

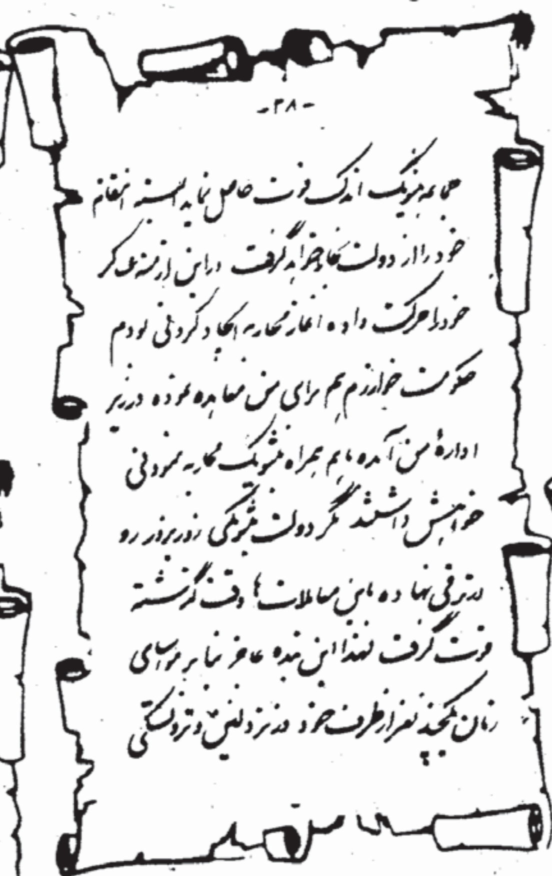
-۲۵-

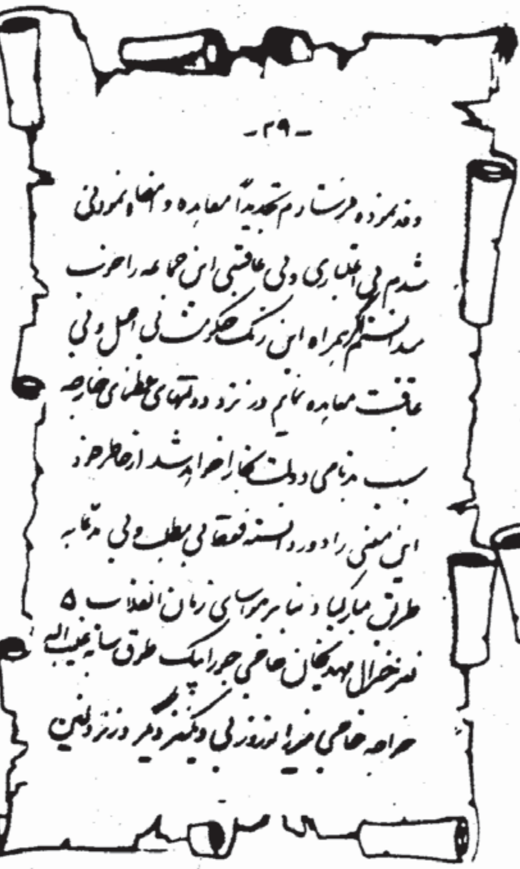
داشته اصلاح نموده منعقد گردیدم بعد از این
محاربه از طرف لینن و تروتسکی یک نفر منشی
الیاوا و نوروبدو نام وزیر مختار گردیده و
به بخارا آمده همراه این بندهٔ عاجز گفت گذار
نموده استقلال نامهٔ بخارا را برای من داده
و وعده اسباب و آلات حربی نموده قبل از
این یکصد سال بر جا که خاک دولت بخارا بود
برای من تسلیم نموده همچنین ۵ هزار میلتیق و چند
توپ برای مرطبخانه امیر و بلان ۵۰ ملیون صوم طلا

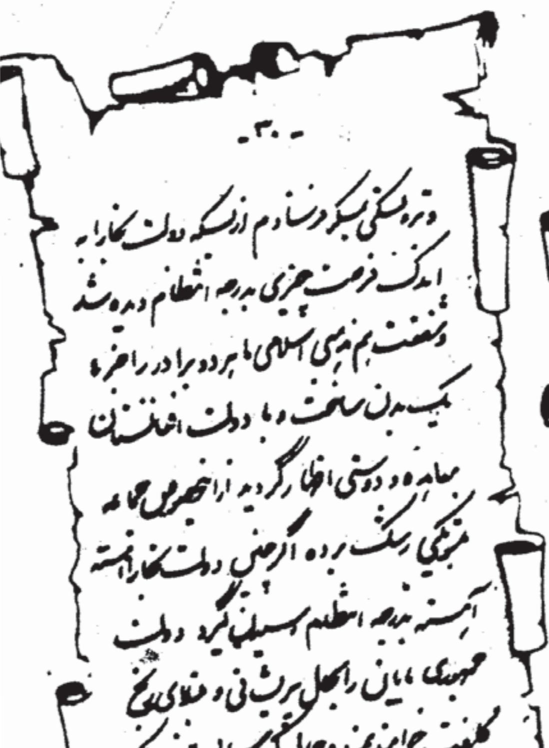
بعد از این روز بروز معاملات بلشویکی با
دولت بخارا سخت گردیده مطلوبهای از غیر
قانون اجرا نموده هر زمان آغاز حرب را پیشه
کرد بیموقع از فقرایان بخارا را از راه
دستگیر نموده محبوس میساختند آخر الامر
دشمنان دولت اسلام عساکر و آلات
حربی را خیلی جمع آورده میخواستند
که در بخارای شریف قصد هجوم
نمایند این بندهٔ عاجز در مقابلهٔ دشمن
عساکر خود را مهیا نموده جمع آورده بهر
اطراف ایستگاه خط آهن کاکان بخارای
شریف مسلح گردانیده انتظام نمودم
قوم بلشویکی چاپلوسی های زیاد نموده
رابطهٔ دوستی اجراء کرده لباس سکو
و فریب در بر کرده سر تدبیر از
گریبان شیطنت و فتنه بر آورده از
برای اصلاح یکنفر برانوف نام وزیر
خارجیه وکیل مختار نموده از تاشکند


-٢٦-
وعده آوردن نموده‌اند و از طرف دولت
سویت اکسل روت نام را به دولت
بخارا سفیر تعیین نموده بطریق استحکامات
دوستی در مقابل دولت افغانستان اسعد
توپ بی عوض برای من بخشش گویان از
تاشکند فرستادند چه بودن معاملات
بلشویکی را از این توپهای بی عوض دانسته شدم
این بنده عاجز معاملات بلشویکی و سفیر آنرا موافق
معاهده‌شان ندیده و خاطرم مخاطره پیدا شده


-٢٧-
برای سرشته انتظام عساکر و آلات حربی با
تردد و سعی نمودم نصرت سه سال کاوش
عساکر و آلات حربی در بخارا اندکی جمع آورده
بدرجه انتظام رسانیدم چون جماعه بلشویکی قانون
خود را اجرا نموده از هر طرف فرقه‌ها سر برداشته
معاهده مخالفت نموده بلشویکی را به قوت کرده در
اضطراب انداختند راههای آهن روی را بر بسته از
هر طرف که مقدم اتحاد کرده به دولت بلشویکی جنبی
ضعیف گردید این بنده عاجز بخاطرم مصمم داشتم که

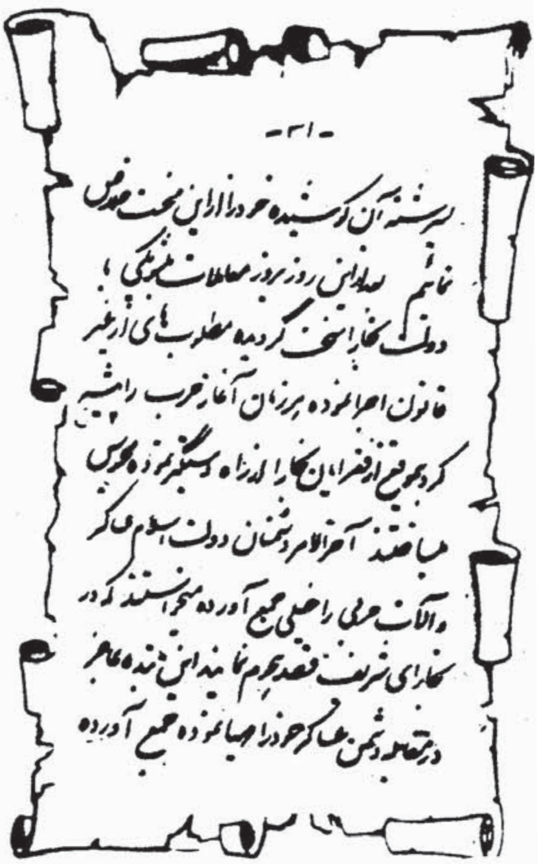

-٢٨-
جماعه بلشویک اندک قوت حاصل نماید البسته انتقام
خود را از دولت بخارا خواهد گرفت را بی ازین عسکر
خود را حرکت داده آغاز محاربه اتحاد کردنی بودم
حکومت خوارزم هم برای من معاهده نموده در زیر
اداره من آمده باهم همراه بلشویک محاربه نمودنی
خواهش داشتند مگر دولت بلشویکی روز بروز رو
در ترقی نهاده این معاملات را وقت گذشته
قوت گرفت لهذا این بنده عاجز تا بر سبای
زمان نکشید بغیر از طرف خود در نزد دلیر و تر دستگی


-٢٩-
وعده نموده فرستادم تجدیداً معاهده و انعقاد نمودنی
شدم بی اختیاری و بی عاقبتی این جماعه را حرف
میدانستم که همراه این رنگ حکومت بی اصل و بی
عاقبت معاهده نمایم در نزد دولتهای عظمای خارجه
سبب بدنامی دولت بخارا خواهد شد از خاطر خود
این معنی را دور دانسته فقط بطلب و بی دقتی به
طریق مبارک … سر هوای زمان انقلاب ۵
… جماعه بلشویک طریق …
… در نزد دلیر

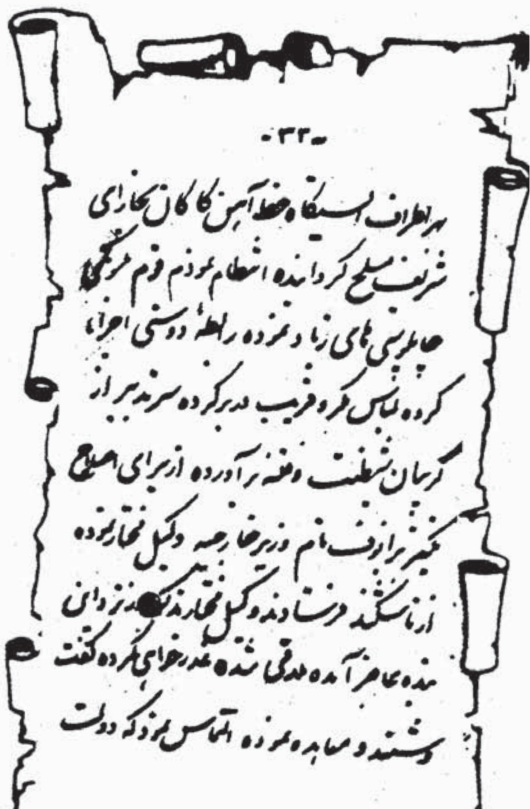

-٣٠-
و تردستگی بسیار فرستادم از … دولت بخارا به
اندک فرصت چیزی بدرجه انتظام داده شد
… اسلامی را هر دو برادر را …
… ساخت و با دولت افغانستان
معاهده و دوستی اظهار گردید … جماعه
بلشویکی رنگ برده … دولت بخارا آهسته
آهسته بدرجه انتظام … دولت
…
کلفت خواهند نمود و در حال کم اسبابی لازم که

فرستادند وکیل مختار مذکور در نزد این بندهٔ عاجز آمده ملاق شده عذر خواهی کرده گفت و شنید و معاهده نموده التماس نمود که دولت روس از آوان ۵۵ سال اینجانب با دولت بخارا دوستی و آشنائی نموده تا حال دولت مایان از دولت بخارا منفعت های کلی دیده هیچ ضرری در بین دولتین واقع نشده میخواهم که بعد الیوم هم دربین دولتین دوستی و آشنائی به ظهور رسیده از دولت شما اعانت و منفعت یابیم هر قدر خدمت دولت شما باشد دولت جمهوری مایان به تقدیم میرسانیم لکن رجا مندیم که عساکر خود را از بندرات خط آهن ما بردارید تا که مایان استحکامات بندرات خودرا خواهیم نمودعساکران مایان مردمان وحشی و نادان هستند مبادا عساکر شما را دیده مقابلیت نموده باعث شرمساری مایان در نزد ذات شاهانهٔ شما گردد هر چیزی که خواهش و رضا مندی شما باشد برجا خواهیم نمود باین گفت وشنید معاهده و امضاء نموده بجای خود مراجعت نمود یکچند نفر از فقرایان راهگذر را دستگیر نموده نگاهداشته بودند که آنها را رخصت داده فرستادند .

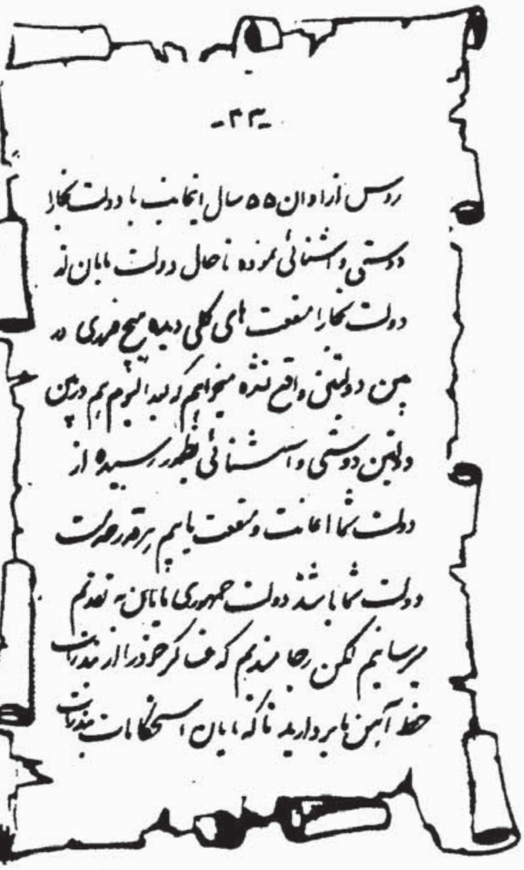
این بندهٔ عاجز از بندرات مذکور عساکر خود را مقدار سه میل راه از اطراف ریل تعاقب نموده استحکام کردم و در بندرات مذکور بقدر ۴۰ نفری قراول گذاشتم که شاید باین مواساها فقیر فقرایان از زیر ظلم دشمنان مخلص خواهند یافت دشمنان تا اهتمام باین نیرنگ سرا غافل ساخته بدون اعلان حرب بی خبر بمثل قطاع


-۳۱-

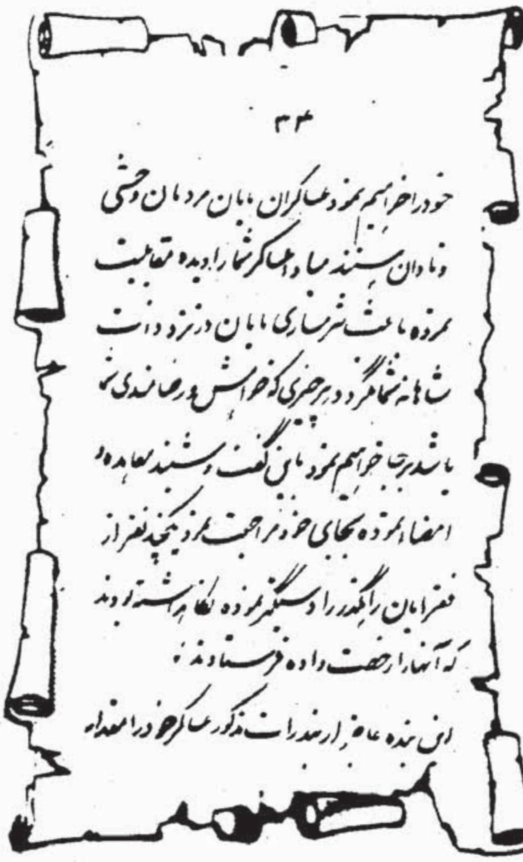
سرشته آن کرشیده خود راازاین سخت عروس
نمائیم بعد از این روز بروز معاملات ملکی با
دولت بخارا سخت گردیده مطلب های از غیر
قانون اجرا نموده بر زمان آغاز حرب راه شیر
کرده موقع از فقرای بخارا اندر راه دستگیر نموده محبوس
مینمودند آخر الامر دشمنان دولت اسلامی عساکر
و آلات حربی را خیلی جمع آورده میخواستند که در
بخارای شریف قصد هجوم نمایند این بنده عاجز
در مقابل دشمن عساکر خود را مهیا نموده جمع آورده


-۳۲-

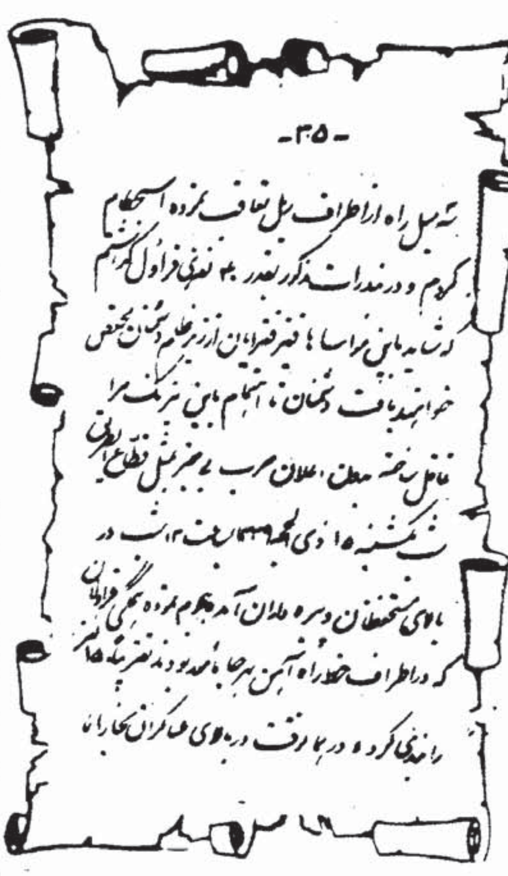
به اطراف استحکامات خط آهن کاگان بخارای
شریف مسلح گردانیده انتظام نمودم قوم ترکمن را
چاپرسی های زیاد نموده رابطهٔ دوستی اجرا
کرده لباس مکر و فریب در برکرده سرزده بر از
کرمان شلف و فتنه بر آورده از برای اصلاح
تکبیر ارزف نام وزیر خارجه وکیل مختار نموده
از تاشکند فرستادند وکیل مختار مذکور در نزد این
بنده عاجز آمده ملاقی شده عذر خواهی کرده گفت
و شنید و معاهده نموده التماس نمود که دولت

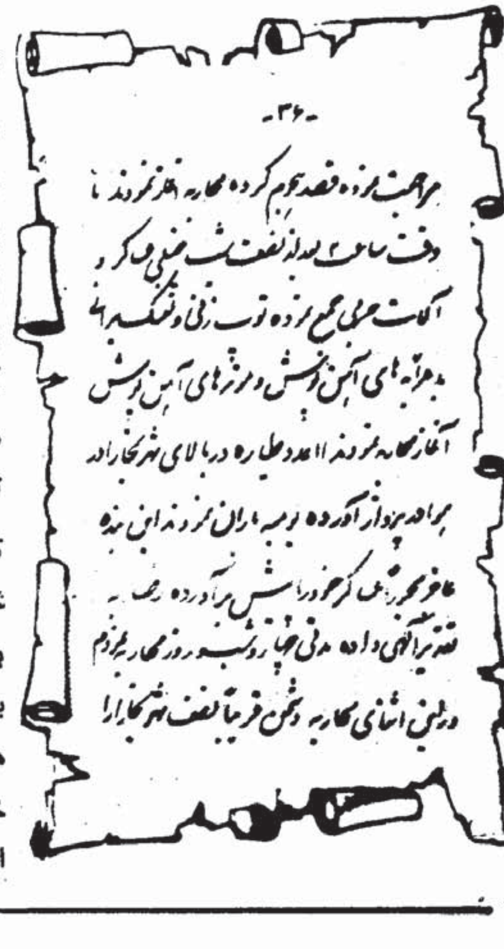

-۳۳-

روس از آوان ۵۵ سال اینجانب با دولت بخارا
دوستی و آشنائی نموده تا حال دولت مایان از
دولت بخارا منفعت های کلی دیده هیچ ضرری در
بین دولتین واقع نشده میخواهیم که بعد الیوم هم در بین
دولتین دوستی و آشنائی بظهور رسیده از
دولت شما اعانت و منفعت یابیم هر قدر خدمت
دولت شما باشد دولت جمهوری مایان به تقدیم
برسانیم لکن رجا مندیم که عساکر خود را از بندرات
خط آهن ما بردارید تا که مایان استحکامات بندرات

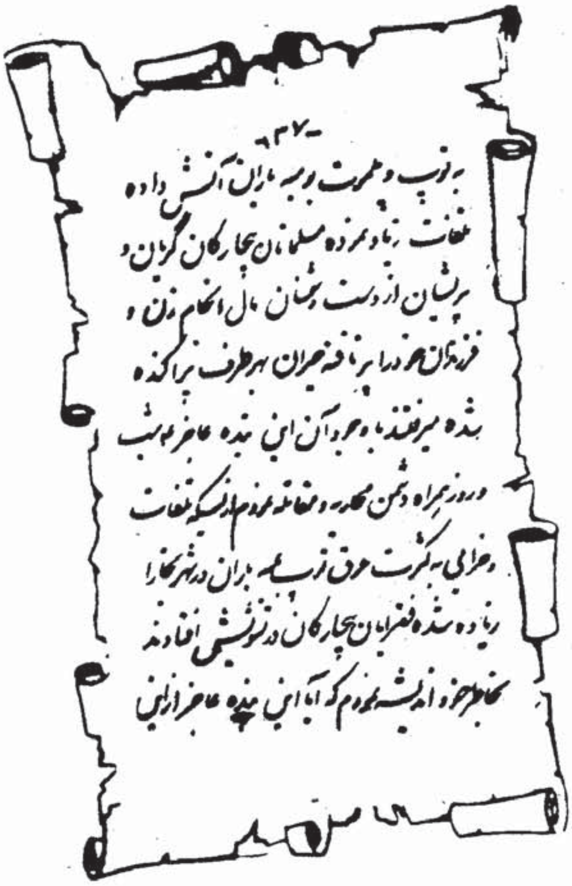

۳۴

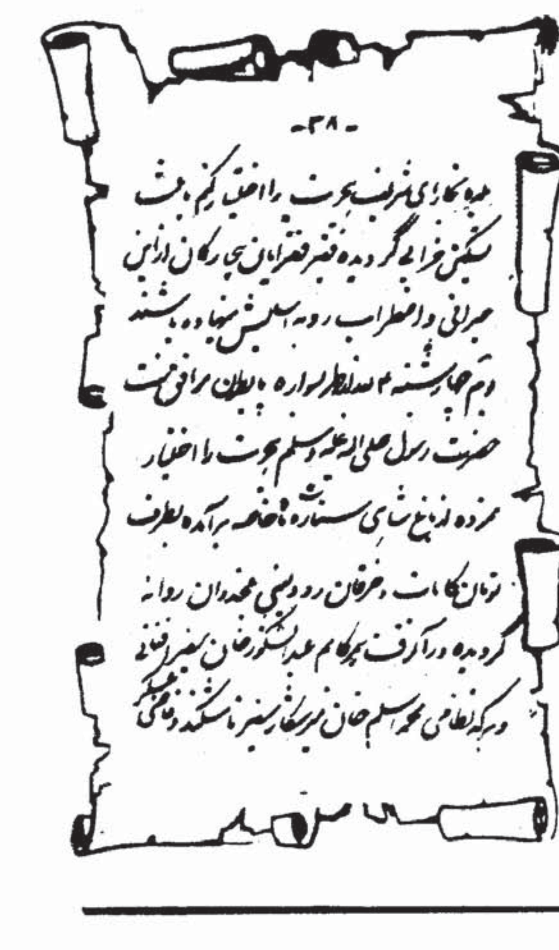
خود را خواهیم نمود عساکران مایان مردمان وحشی
و نادان هستند مبادا عساکر شما را دیده مقابلیت
نموده باعث شرمساری مایان در نزد ذات
شاهانه شما گردد هر چیزی که خواهش و رضا مندی شما
باشد برجا خواهیم نمود باین گفت و شنید معاهده و
امضا نموده بجای خود مراجعت نمود یکچند نفر از
فقرایان راهگذر را دستگیر نموده نگاهداشته بودند
که آنها را رخصت داده فرستادند .
این بنده عاجز از بندرات مذکور عساکر خود را مقدار

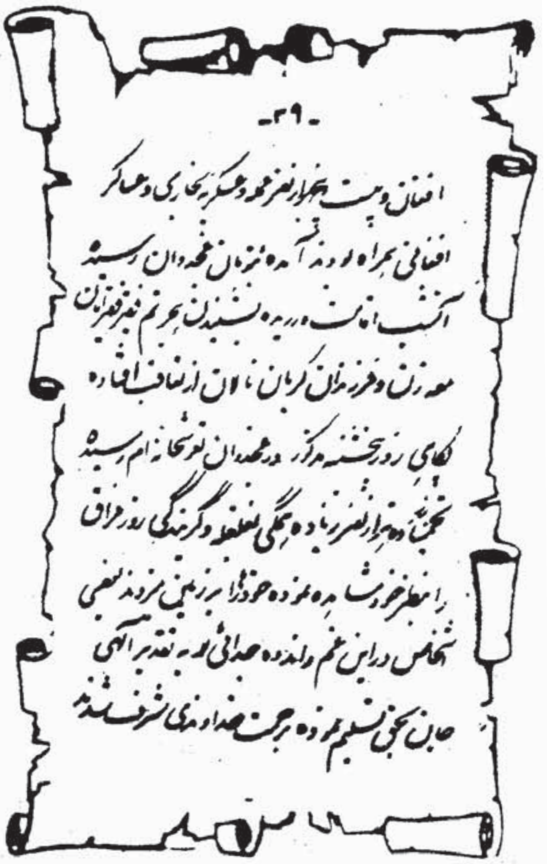


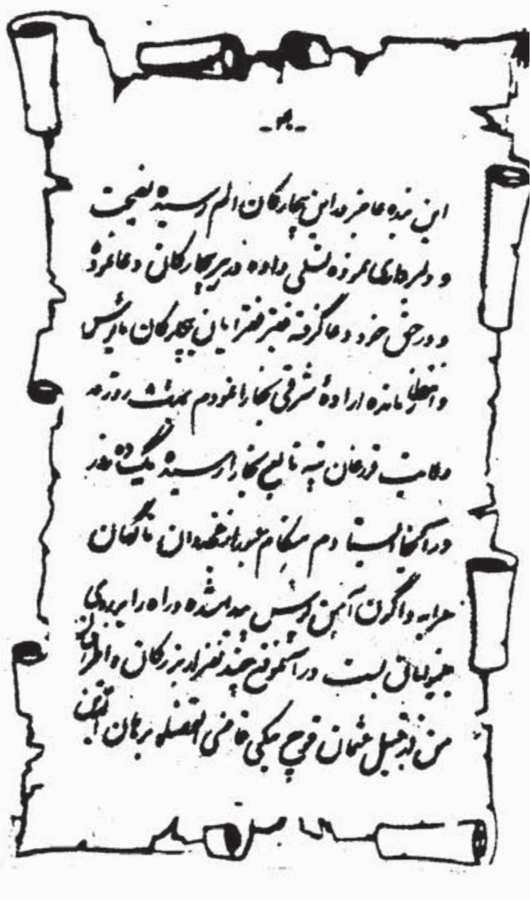


الطريق شب يكشنبه ۱۵ ذی الحجه ۱۳۳۹ بساعت ۱۲ شب در بالای ستحفظان و پیره داران آمده هجوم نموده همگی قراولان که در اطراف خط راه آهن بهر جا مامور بودند تقریباً ۱۵۰ نفر را بندی کرده در همانوقت در بالای عساکران بخارا مراجعت نموده قصد هجوم کرده محاربه آغاز نمودند تا وقت ساعت بعد از نصف شب خیلی عساکر و آلات حربی جمع نمود، توپ زنی و تفنگ پرانی با عرابه های آهن پوش (۳) و موترهای آهن پوش آغازمحاربه نمودند ۱۱ عدد طیاره در بالای شهر بخارا در هوا در پرواز آورده بومبه باران (٤) نمودند ین بندهٔ عاجز مجبوراً عساکر خود را پیش بر آورده رضا به تقدیر الهی داده مدتی چهار شب و روز محاربه نمودم در این اثنای محاربه دشمن قریباً نصف شهر بخارا را به توپ و پلموت بومبه باران آتش داده تلفات زیاد نموده مسلمانان بیچارگان گریان و پریشان از دست دشمنان مال ، انجام، زن و فرزندان خود را پرتافته حیران بهر طرف پراگنده شده میرفتند باوجود آن این بندهٔ عاجز شب و روز همراه دشمن محاربه و مقاتله نمودم ازینکه تلفات و خرابی به کثرت عوق (٥) توپ بمبه باران در شهر بخارا زیاده شده فقرایان بیچارگان در تشویش افتادند بخاطر خود اندیشهٔ نمودم که آیا این بندهٔ عاجز از این بلدهٔ بخارای شریف هجرت را اختیار کنم باعث تسکین خرابی گردیده فقیر فقرایان بیچارگان از این حیرانی و اضطراب رو به آسایش

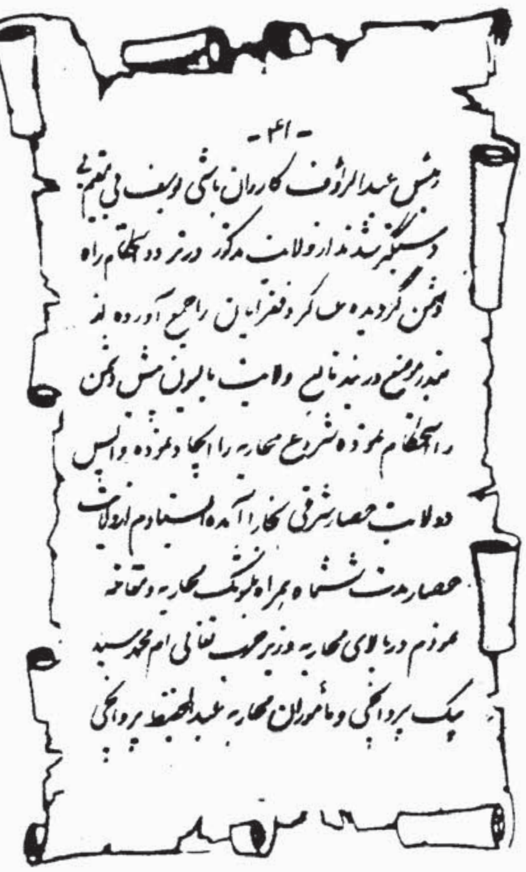


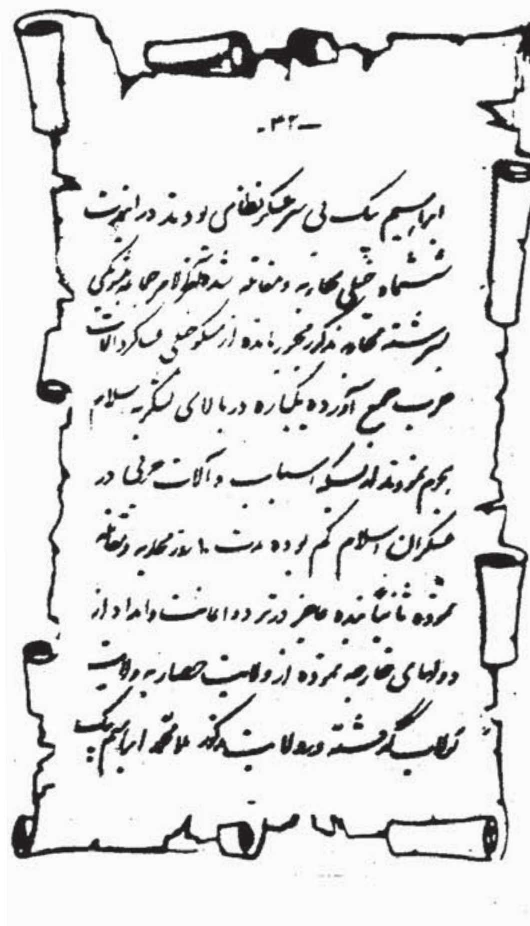


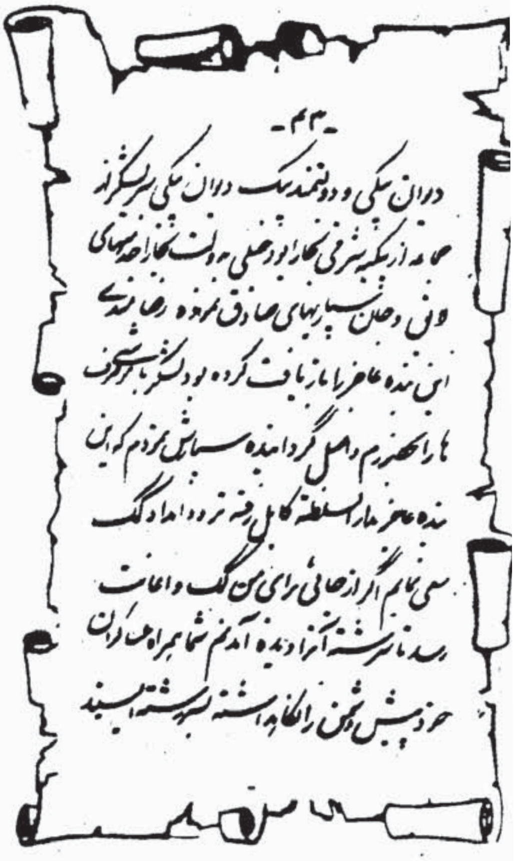

- ۳۹ -

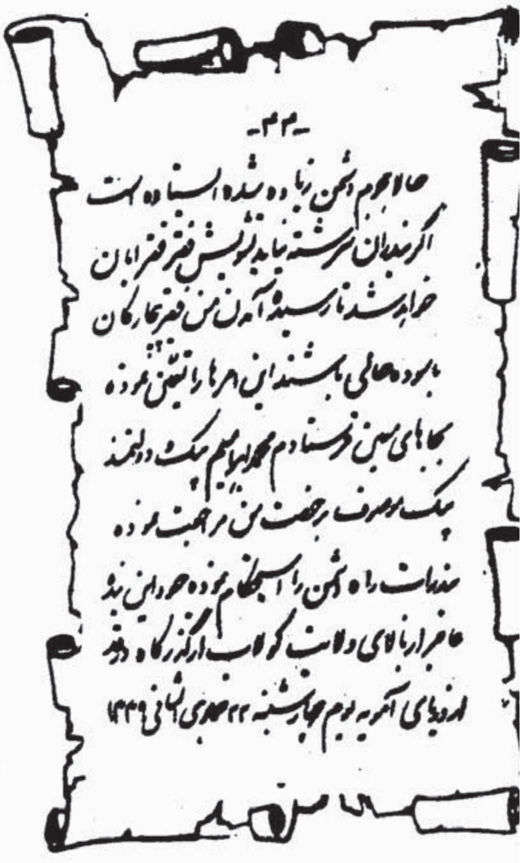

- ۴۰ -

مینهاده باشند؟ یوم چهار شنبه ٤ بعد از ظهر بسواره پایطون موافق سنت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم هجرت را اختیار نموده از باغ شاهی ستاره ماه خاصه برآمده بطرف تومان کامات و خرقان رود یعنی عجذوان روانه گردیده در آنوقت همرکابم عبدالشکور خان سفیر افغانی و برگد نظامی محمد اسلم خان میر شکار سفیر تاشکند و قاضی عسکر افغان و بیست و پنجهزار نفر عمله و عسکریه بخاری و عساکر افغانی همراه بودند آمد بتومان عجذوان رسیده آنشب اقامت ورزیده بشنیدن هجرتم فقیر فقرایان معه زن و فرزندان گریان نالان از تعاقب افتاده پگاهی روز پنجشنبه مذکور در عجذوان بقوشخانه ام رسیده تخمیناً ده هزار نفر زیاده همگی بغلغله و گریندگی روز فراق را بنظر خود مشاهده نموده خود را بر زمین میزدند بعضی اشخاص در این غم و اندوه جدائی به تقدیر الهی جان بحق تسلیم نموده برحمت خداوندی مشرف شدند این بندهٔ عاجز در این بیچارگان الم رسیده نصیحت و دلبر داری نموده تسلی داده درهر بیچارگان دعا نموده و در حق خود دعا گرفته فقیر فقرایان بیچارگان مایوس و انتظار مانده ارادهٔ شرق بخارا نمودم بمدت ۸ روز در ولایت قورغان تپه تابع بخارا رسیده یک ده روز در آنجا ایستادم هنگام عبور از عجذوان ناگهان عرابه واگون آهن پوش پیدا شده و راه را بر روی بینوایان بست در آنموقع چند نفر از بزرگان و اطرافیان من از قبیل عثمان قوچ بیگی قاضی القضاة

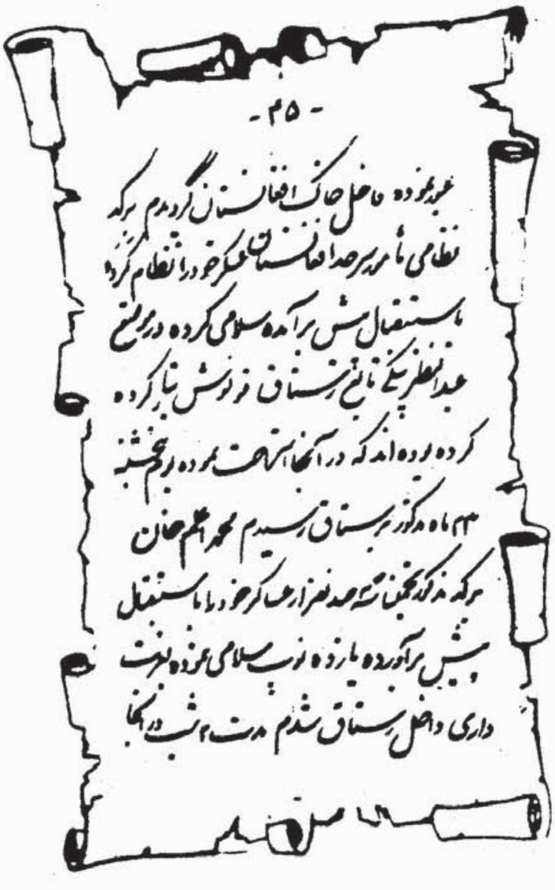

- ۴۱ -

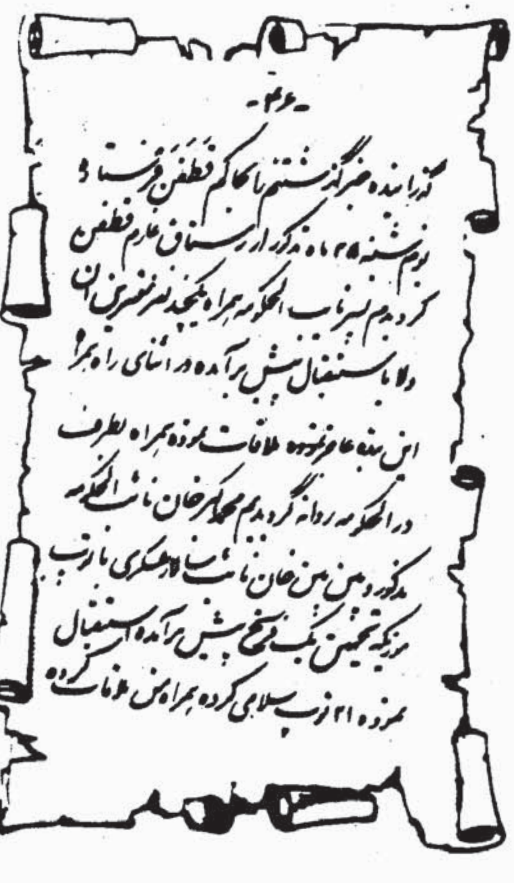

- ۴۲ -



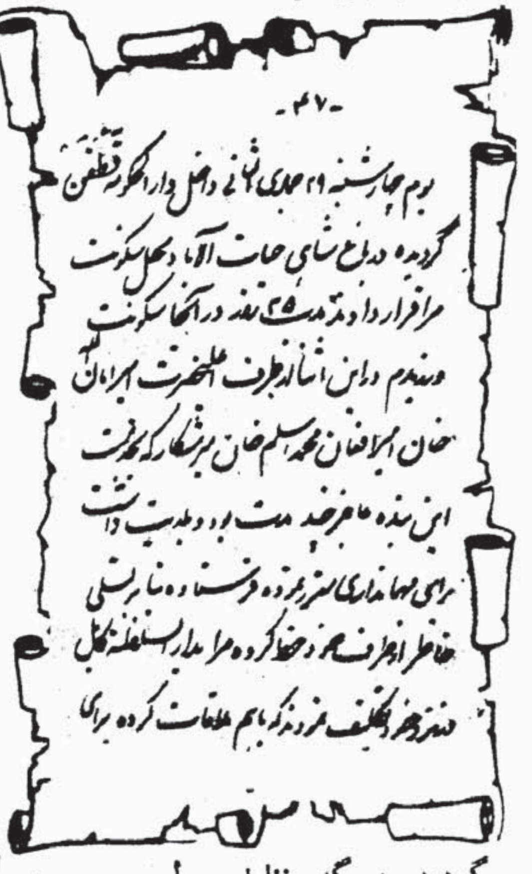


برهان الدین رئیس عبدالرؤف کاروان باشی یوسف بای مقیم بای دستگیر شدند از ولایت مذکور در تردد استحکام راه دشمن گردیده عساکر و قفرایان را جمع آورده از بندر موضع در بند تابع ولایت بایسون پیش دشمن را استحکام نموده شروع محاربه را ایجاد نموده واپس در ولایت حصار شرق بخارا آمده ایستادم از ولایت حصار مدت ششماه همراه بلشویک محاربه ومقاتله نمودم در بالای محاربه وزیر حرب تغائی ام محمد سید بیک پروانچی و مأموران محاربه عبدالحفیظ پروانچی ابراهیم بیک بای سر عسکر نظامی بودند در این مدت ششماه خیلی محاربه و مقاتله شده آخر الامر جماعه بلشویکی بسرشتهٔ محاربهٔ مذکور مجبور مانده از مسکو خیلی عساکرو آلات حرب جمع آورده یکباره دربالای لشکریهٔ اسلام هجوم نمودند از بسکه اسباب و آلات حربی در عسکران اسلام کم بوده مدت ۱۰ روز محاربه و مقاتله نموده ثانیاً بندهٔ عاجز در تردد اعانت و امداد از دولهای خارجه نموده از ولایت حصار به ولایت کولاب گذشته در ولایت مذکورملا محمد ابراهیم بیک دیوان بیگی و دولتمند بیگ دیوان بیگی سر لشکر از جماعه از بیکیه شرق بخارا بود خیلی بدولت بخارا خدمتهای لایق و جان سپاریهای صادق نموده رضامندی این بندهٔ عاجز را باز یافت کرده بود لشکر باشی موصوف ها را بحضورم واصل گردانیده سپارش نمودم که این بندهٔ عاجز بدار السلطنهٔ کابل رفته تردد امداد کمک سعی نمایم اگر از جائی برای من کمک و اعانت رسد

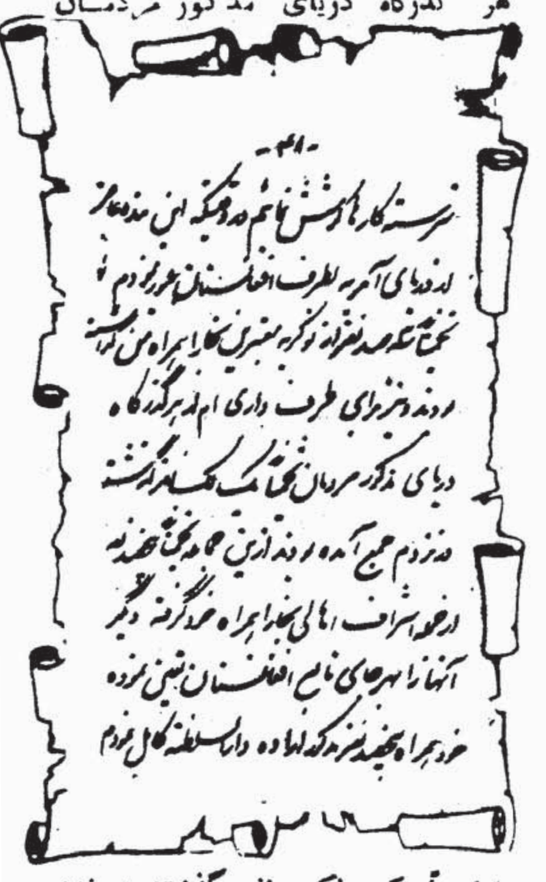




تا سر شتهٔ آنرا دیده آمدنم شما همراه عساکران خود پیش دشمن را نگاه داشته بسر رشته ایستید حالا هجوم دشمن زیاده شده ایستاده است اگر بندران سرشته‌نباید تشویش فقیر فقرایان خواهد شد تا رسیده آمدن من فقیر بیچارگان باسوده حالی باشند این امرها را تعیین نموده بجا های معین فرستادم محمد ابراهیم بیگ و دولتمند بیگ موصوف برخصت من مراجعت نموده بندرات راه دشمن را استحکام نموده خود این بنده عاجز از بالای ولایت کولاب از گذرگاه در قد (٦) ازدریای آمویه یوم چهار شنبه ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۳۹ عبورنموده‌داخل خاک افغانستان



گردیدم برگد نظامی مامور سرحد افغانستان عسکر خود را نظام کرده باستقبال پیش بر آمده سلامی کرده در موقع عبدالنظر بیکی (۱) تابع رستاق قونوش تیار کرده بوده اند که در آنجا استراحت نموده یوم پنجشنبه ۲۳ ماه مذکور برستاق (۸) رسیدم محمد اعظم خان برگد مذکور تخمیناً سه‌صد نفر از عساکر خود را باستقبال پیش بر آورده یازده توپ سلامی نموده بعزت داری داخل رستاق شدم مدت ۲ شب درآنجا گذرانیده خبر گذشتنم را بحاکم قطغن فرستاده یوم شنبه ۲۵ ماه مذکور از رستاق عازم قطغن گردیدم پسر نایب الحکومه همراه یکچند نفر معتبرین آن ولا با تقبال پیش برآمده در اثنای راه همراه این بندهٔ عاجز ملاقات نموده همراه بطرف دارالحکومه روانه گردیدیم محمد اکبر خان نائب الحکومه مذکور و بین بین خان نائب سالار عسکری با توپ موزیکه تخمین یک فرسخ پیش برآمده استقبال نموده ۲۱ توپ سلامی کرده همراه من ملاقات کرده یوم چهار شنبه ۲۹ جمادی الثانی داخل دارالحکومه قطغن گردیده در باغ شاهی حیات آلاباد (۹) محل سکونت مرا قرار دادند مدت ۳۵ روز در آنجا سکونت ورزیده در این اثنا از طرف اعلیحضرت امیر امان الله خان امیر افغان محمد اسلم خان میر شکار که بخدمت این بندهٔ عاجز چند مدت بود و بلدیت داشت برای مهمانداری مقرر نموده فرستاده بنا بر تسلی خاطر از طرف خود خط کرده مرا بدارالسلطنه کابل در نزد خود تکلیف نمودند که باهم ملاقات کرده برای سر شتهٔ کار ها کوشش نمائیم. در وقتیکه این بندهٔ عاجز از دریای آمویه بطرف افغانستان عبور نمودم تخمیناً سه صد نفر از نوکریه معتبرین بخارا همراه من گذاشته بودند و نیز برای طرف داری ام از هر گذرگاه دریای مذکور مردمان



تخمیناً یک لک نفر گذشته در نزدم جمع آمده بودند ازین جماعه تخمیناً پنجصد نفر از جمله اشراف اهالی بخارا همراه خود گرفته دیگر آنها را بهر جای تابع افغانستان تعیین نموده خود همراه پنجصد نفر مذکور ارادهٔ دارالسلطنهٔ کابل نمودم . (ادامه دارد)

---

۱ - تفنگ ۲ - طیاره ۳ - تانک محاربوی ٤ - بم باردمان

۵ - مرمی یا کارتوس ٦ - جزیره ای است از توابع ولسوالی ینگی قلعه در ولایت تخار (علاقه داری‌ست) ۷ - فعلاً از مربوطات ولسوالی ینگی قلعه است .

۸ - ولسوالی است از مربوطات تخار ۹ - شاید علی آباد بوده باشد .

دکتور - «حقشناس»

دسایس و جنایات روس در افغانستان

امیر محمد یعقوب خان و روسها

پس از وفات امیر شیرعلی خان (۲۱ فروری ۱۸۷۹) امیر محمد یعقوب خان زمام قدرت را بدست گرفت و بلا فاصله باز هم سر و کلهٔ روس‌ها پیدا گردید و همان مکاتیب‌ها و اظهار محبت ها از سر گرفته شد. و با استفاده از اوضاع نابسامان داخلی و عدم توانائی امیر موصوف روس‌ها عساکر خویش را که بتاریخ ۳۱ فروری ۱۸۸۳ یعنی آخرین روز های زندگی امیر شیر علی خان در مرو پیاده کرده بودند. در آن شهر تقویت کردند و آنرا که یکی از ایالات تاریخی افغانستان بود اشغال نمودند و بخاک خویش ملحقش ساختند. و سفیر روس در لندن علت الحاق مرو را چنین بیان داشت:

سیاستمداران روسی و انگلیسی همیشه تاکید کرده اند که برای قدرت های متمدن که همسایگان نزدیک غیر متمدن دارند بسیار مشکل است که در محدودهٔ قلمرو خود توقف کنند.

ملاحظه می کنید که تجاوز و غارتگری و حمله برحریم کشور ها و ملت‌ها در قاموس روسی مظهر تمدن است و وحشت و بربریت نمونه‌ای از پیشرفت و ترقی. و روی این منطق و استدلال پیشروی و سلطه جوئی عملی خویش را در افغانستان شروع کردند. و از آن تاریخ به بعد در هر قسمت از نوار مرزی گام هائی فراتر نهادند و قطعاتی از خاک ما را از آن خود کردند.

امیر محمد یعقوب خان هم که مشغول درگیری های داخلی بود و انگلیس ها اورا نمی گذاشتند که بکار های دیگری وارسی کند و نیز کاری از دستش بر نمی‌آمد در برابر چنین اتفاق سوئی مهر سکوت برلب نهاد. تا آنکه در اول دسمبر ۱۸۷۹ - انگلیس‌ها اورا به هند تبعید کردند و هم در آنجا بسر می‌برد تا بمرد و سرنوشت ملت افغانستان بدست امیر عبدالرحمن خان افتاد.

فصل دوم

امیر عبد الرحمن خان و روسها

امیر عبدالرحمن خان که سالها در سمرقند بسر می برد و از قصد و نیات روس ها در شرق بخوبی آگاهی داشت و انتباهی که از کار نامه های روس با امیر دوست محمد خان و امیر شیر علی خان و امیر محمد یعقوب خان گرفته بود میدانست که اعتماد کردن به روس و دوستی با این قوم خطاست. لذا اهم مساعی اش این بود که از برقراری هر نوع روابط با روس ها خودداری کند. حتی به سرحدداران افغانی امر اکید داده بود که آمد و شد اتباع روسی را در مرز ها بشدت مراقبت کنند و هرگز اجازه ندهند که یک نفر هم از آنها داخل خاک افغانستان شود. ولی در همان حال و با همه دستورات اکیدی که داده شده بود جواسیس روسی میتوانستند حتی بوسیلهٔ خود همین سرداران حکمروا و به حمایت آنان وارد خاک ما شوند. چنانچه سردار عبد القدوس خان والی هرات هرگز مانع آمد و شد روس ها نمی شد و با همهٔ شدت و عتابی که ظاهراً امیر عبد الرحمن خان در این مورد بعمل می آورد، وابستگانش کار خود را می کردند. با همه تلاش هائی که امیر موصوف در جهت جلو گیری از تصادمات مرزی با روس ها بکار می برد و می کوشید بهانه ای بدست آنها نیفتد، روسها طبیعتاً و بر مبنای برنامه هائی که داشتند دست از تجاوز و پیشروی باز نکشیدند و بفکر حمله و اشغال پنجده شدند. و هنگامی که امیرعبد الرحمن خان بنا بدعوت لارد ریسپین وایسرای هند در راولپندی بسر می برد جنرال کماروف رئیس هیئت روسی در تعیین مرز بین افغانستان و روسیه با هیئت انگلیسی که در رأس آن کپتان ریجوی قرار داشت مخالفت ورزیده و در نتیجه عنوانی افسران افغانی در پنجده اخطار نامه ای صادر کرد و درخواست نمود تا در مدت بیست و چهار ساعت آنجا را تخلیه کنند. (مارچ ۱۸۸۵). در حالی که طبق قرارداد سال ۱۸۷۲ - ۷۳ م بین نمایندگان انگلیس و روس "گرانویل و گورچیکوف" پنجده جزء خط مرزی افغانستان شناخته شده بود و حاکم افغانی «امین الله خان» با سرحددار «بازیلنگ توش خان» و تعدادی از افراد نظامی و افسران در

آن مستقر بودند . در برابر این اخطاریه روس ، جنرال افغانی" تیموورشاه ، وکرنیل شاه‌سرادخان که بنابه‌امر امیرعبدالرحمن‌خان از هر نوع اقدامی در برابر روسها ممنوع بودند ، در حالت بلا تکلیفی قرار گرفتند وجنرال کماروف با سه‌هزار عسکر روسی به پنجده حمله کردند و افغانها نیزمجبور شدند تا ازخود دفاع کنند که در نتیجه یک هزار روس کشته شد و سه صد نفر افغانی شهید وهشتاد وسه نفر زخمی گردیدند و درفرجام یک تولی توپچی زنده مانده بود کـه به هرات مراجعت کردند وپنجده به تصرف روسها در آمد .

این تجاوز روس ها در همه جااحساسات مسلمان ها را برانگیخت و آمادگی کامل خودرا در دفاع از افغانستان وبازگیری خاک ازدست رفته اش اعلان کردند.

اماامیر عبدالرحمن خان در پاسخ اعلان جهادمسلمین حوزه‌ازاستحکامات شهرهرات وسرحدات افغانی بوسیله عساکر افغانی سخن راند ومانع ازآن‌شدکه دربرابر روس هاقیام شود و پنجده راباز پس گیرد. گرچه امیر عبدالرحمن از ضعف انگلیس وقدرت روس برحذر بود و احساس موفقیت نمی کرد ، اما بزرگترین اشتباه سیاسی اش همین بود که‌از فرصت استفاده نکرده‌وهیجان مردم مسلمان سند وپنجاب‌وپشاوروخوقند وسمرقندوبخارا وخیوه ونیز اقوام‌سرحدات شرقی را بهیچ شمرد. ورنه‌روسها درآن‌ایام‌به‌آن حدوپایه‌ای نبودند که میتوانستند در برابر این قیام مسلمانان ایستادگی کنند. ومسلماً نتیجه‌آن می‌شدکه پنجده بار دیگر از چنگ روس ها رهائی می‌یافت و این ضربت مسلمین نمونه ومعیاری می شد برای روس ها تادر آینده ازحمله برحریم مرزهای اسلام خود داری کنند. واینکاربذات‌خود نقطه عطفی بودبرای اتحاد مسلمانان که نتایج و ثمرات مطلوب آن بر آیندهٔ جهان اسلام اثـر می گذا شت ومیتوانستند درموارد نیاز، چنین تجر به‌ای را به‌جرئت تکرار کنند وبقدرت و نیر وی خویش‌واقف باشند. ونگذارندتاتفرقه‌وجدائی آنان بردشمنان‌شان‌امکان‌تسلط وبرتری‌دهد.

دراثر این‌غفلت ویا بی اعتنائی امیر ویا احیاناً ترس وسازش هـای نهانی روس ها دهانه ذو الفقار وآق رباط رانیز یکی بعد دیگر به تصرف خویش در آوردند و امیر عبدالرحمن خان درمذاکرات خود باویسرای هند به هیئت انگلیسی پیشنهاد کرد که و آماده‌است تابرای‌جلوگیری ازبرخوردباروسیه و در بدل ذوالفقار از پنجده صرف نظر کند. وسرانجام بعد ازمذاکرات بسیار طولانی در

۲۲جولای‌سال۱۸۸۷ دولت‌روس ازادعای خود درمورد دهانه ذوالفقار وسروچاق‌دست کشید وبعداً بقیه خطوط سرحدی نیز معین گردید. واماروسها به این حد ومرز مشخص شده احترام نگذاشتند وهمه روزه‌دراینسو و آنسوی‌مرزها دست درازی هائی می کردند وبسیاری‌نقاط‌مرزی‌راجزء قلمرو خودساختند تاآنکه در ۱۸۹۲ هوای پامیر برسر شان زد وخواستند تا پر چم روس را بر فراز آن به اهتزاز درآوردند .

بناء تعداد زیادی ازعساکر خود را تحت فرماندهی ایوانف به‌این‌منطقه اعزام داشتند وبین‌پاسداران‌افغانی ولشکر روسی‌جنگ‌سختی درگرفت. وسرانجام‌دراینجا نیزدست وساطت نگلیس در میان آمد و قسمتی از پامیر بنام «پامیرکلان» به روسهاواگذار گر دیدوقسمت دیگر آن‌بنام "پامیرخورد" و واخان کما کان جزء خـاک کشو ر ماباقـی مانـد و اینک درروزگار ماهمه‌را اشغال کرده ودر دست خود دارند. خلاصه آنکه‌پس‌از جاروجنجال های زیاد ، دولت افغانستان ، از متصرفات خویش در شمال آمو که روسها قبلاً آنهارا اشغال کرده بودند ، درگذشت و سرحدات مرزی طبق میل روسها و هیئت انگلیسی تعیین ومشخص گردید. اماروسها که کارشان جزتجاوز وغارتگری نیست، حدودمرزهای مشخص شدهرامحترم نشمرده‌وهروقت‌فرصتی برایشان دست میداد، گوشه‌ای ازخاک مارا به‌خود الحاق می‌کردند.

تزارهای سلطه جو و یرانگر به‌آنهمه پیشروی خود در نوار مرزی اکتفاء نکر ده جهت عملی کردن نقشه‌های شیطانی خویش درافغانستان توطئه‌های جدید را یکی بعداز دیگری‌به‌مرحلهٔ اجرا می‌گذاشتند که‌تضعیف دستگاه اداری، ایجاد بدامنی‌ونابسامانی‌در گوشه وکنارمملکت جزئی‌ازاین برنامه بود.

چنانکه گریبجوفسکی درکتابی که زیرنام «درخدمت روسیه» در سال ۱۹۲۶ بهزبان لهستانی منتشر کرده است خود از یکی از کار نامه های ننگین روس پرده برداشته‌و می‌نویسد که: درسال ۱۸۷۸ م‌یعنی دوسال‌بعد ازتصرف پنجده، الکساندرسوم (تزارروس) تخصصاً جنرال بیچوفسکی راماءمور نمودتابا سردار محمد اسحاق خان والی افغانی بلخ داخل مراودهٔ سری شده و او را علیه امیر عبدالرحمن خان به قیام وا دارد . وبه این منظور روی‌توافقی که‌صورت گرفت ده‌هزار تفنگ روسی ویک میلیون کار توس وصدهزارروبل‌نقره دراختیا اوگذاشت. سردار هم در برابرامیرقیام کردولی درغزنی گک (بین‌سزاروایبک) شکست‌خورد وپلان‌روس بناکامی انجامید.

اینچنین توطئه ها پیوسته جریان داشت تاآنکه روس ها در سال ۱۹۰۷ م از جاپان شکست خوردند وابن‌زبونی شان باعث شد تابه‌همکار دیرین (انگلیس) یک‌گام نزدیک‌تر شود ومعاهده‌ای بااوامضاء نمایدکه دراثر آن اعتماد بیشتر ی بین دو رقیب و رفیق استعماری به‌وجود آمد وروسها اظهارداشتند که‌بعدازاین نماینده‌ای به‌افغانستان نخواهند فرستادوکارهای سیاسی وامور مربوط به آن‌را توسط‌حکومت‌انگلیس‌انجام‌می‌دهند. گرچه‌این قرارداد از طرف امیر ردشد، معهذا روسها بصورت یکطرفه آنراعملی کردند. واین عمل که‌درواقع یک نوع قطع روابط سیاسی بود فرصت خوبی‌محسوب می‌شدکه علی العجاله افغانستان‌راازدسایس‌روس‌مامون‌نگه‌می‌داشت علی‌ای حال به‌ترتیبی که‌در بالا تذکار رفت حصهٔ زیادی ازمحدودهٔ مرزی افغانستان در زمان امیر عبدالرحمن خان به‌تصرف روسها درآمد ودرد سرها و گرفتاری های بیشماری در کشور مابوجود آورد که در جریان آن امیرعبدالرحمن‌خان درجمادی‌الثانی ۱۲۹۱ - ۱۹۰۱ م درباغ بالا وفات یافت و کوس فرمانروائی بنام پسرش امیر حبیب‌الله خان نوا خته شد.

فصل سوم

امیرحبیب الله خان وروابط وی با روس

"۱۹۰۱-۱۹۱۹ م"

امیر حبیب‌الله خان‌با‌انتباهی که‌از اسلاف خویش در رابطه با روس ها گرفته بود و با آگاهی ازنیات‌روس‌ها وملاحظات روحیهٔ‌مردم ظاهرا کوشیده است از نزدیکی با این قوم پلید خود داری کند . وروس‌ها هم در آن زمان متوجه‌ایران‌بودند وبیش ازبیست‌هزار

عسکر روسی در مشهد و کرمان شاه مستقر شده بود و رشت و استرآباد و تبریز در اختیار روس‌ها قرار داشت. باآینکه انگلیس ها معاهده‌ای رابا ایران امضاء کرده بودند که در آن موجودیت و آزادی ایران تضمین شده بود، معهذا در اثر سازش های نهائی استعماری، آنهمه تجاوز و تاراجگری روس را نادیده انگاشتند وحرفی علیه روس برلب نیاوردند. همسایهٔ ایران „دولت عثمانی“ نیز توسط ایتالیا و روس درد سرها و گرفتاری هائی داشت. چنانکه ایتالیا هر چند گاه یکبار به ترکیه حمله می کرد و روس ها هم در عین حال تلاش میورزیدند تا کزد هارا تحریک کنند واز جناح دیگر نیز ترکیه را تضعیف نما یند.

در اثر خرابی هائی که بوسیلهٔ ایتالیا بر دولت عثمانی وارد‌شده بود، امیرحبیب‌الله به جمع آوری اعانه پرداخت ومبلغ شش‌هزار لیرهٔ انگلیسی توسط کرنیل غلام‌رسول خان ودو نفر دیگربه ترکیه فرستاد. واما دربارهٔ ایران و حقوق اسلامی و همسا یگی وضع بدان منوال بود که مسلمانان جهان امروز دربرابرقضیهٔ افغانستان دارند آنزمان روس ها درایران سرگرم کشتار وغارت و وحشی‌گری بودند ومسلمین سراسر گیتی حالت تماشابین را بخود گرفته بودند و گا هگاهی در اخبار اظهار تاثر می شد و بس واینک مسلمانان نظاره‌می کنند و روس‌ها درکشور ماسشغول آدم کشی و تاراج گری هستند. و این‌وضع گویای آنست که روسها از همان آغاز ضعف مسلمین و خویشتن نگری و عدم‌اتحاد وهمکاری دنیای اسلام را بخوبی درک‌کرده بودند و هرکدام‌رابه تنهائی خورد می‌کردند و دیگران در بی تفاوتی بسر می بردند. البته این عدم هم‌آهنگی و اتحاد در دنیای اسلام کاملاً‌طبیعی وآگاهانه نبود بلکه‌قدرت های استعماری با همه نیرنگ هائی که میتوانستند ازآن استفاده کنند و ممالک اسلامی را در برابر هم قرار دهند، خود را عیار کرده بودند و از هیچ نوع خدعه وجنایت مضایقه نمی کردند. استعمارگران در آن روزگار نیزاز اسلام و بویژه اتحاد مسلمین سخت اندوهگین و بیمناک بودند. بدانگونه که امروز از قیام امت های مسلمان‌در گوشه وکنار جهان تشویش‌دارند ومی هراسند وتا آنجا که ممکن باشد در تخریب و تضعیف آن می کوشند و باهم همکاری مینمایند.

چقدر درد ناک است که کشور همسایه و مسلمان ما (ایران) در روزگارانی که غرق در آتش وخون بود و سفاکان روسی هرروز صدها زن و مرد را بدارمی آویختند وسایر دولت‌ها بی تفاوت بودند وحتی ده‌ها هزار مسلمان ایرانی که غرض نجات‌ازچنگ آدمکشان روسی به‌مشهد امام رضا پناه‌آورده بودند، توسط روس‌ها به توپ بسته شدند وروضهٔ امام رضاء نیزصدمه دید ولی‌دولت کابل وسایر ممالک اسلامی دست به اقدامی نزدند و احساساتشان از روی کاغذ به‌نوک برچه انتقال نیافت مهمترین عکس‌العمل و احساسشان در برابر اوضاع ایران وجنایات روس در آن کشور نوشته هائی بود که گاهگاهی در سراج الاخبار افغانیه انعکاس می یافت و بیشتر آنهم جنبهٔ خبری داشت که اینک نمونهٔ از آن را به اختصار نقل می کنیم:

سراج‌الاخبار در شماره (۱۷) سال اول ۱۲۹۱ شمسی اول جون - ۱۱ جوزا پس از آنکه اشاره‌ای‌به نقشه‌ها وپلان پطر روسی جهت اشغال قارهٔ هند و رسیدن به آب‌های جنوب می‌کند، می‌نویسد که: همه جا در ایران باغچه های صمصام‌السلطنه‌ و احتشام‌الدوله‌ها ومیر بهادر جنگ، اتابک اعظم‌ها، رفیع‌الملک ها وغیره دیده میشود ولی اکنون که روس‌ها در مازندران‌وگیلان و آذربایجان حکومت می کنند وسلطنت کیخسرو و جمشید و کیانیان و ساسانیان بدست آنان افتاده، این صمصام‌الدوله‌ها و نظایر آنها کجاست تااز ایران دفاع کنند.

همچنان درهمین شماره (صفحه ۵) از حمله روس به مشهد و به توپ بستن روضهٔ امام رضا و قیام سالارالدوله ایران بحث مفصلی دارد که‌نقل آنهالزومی ندارد. ولی این نوشته هاچه دردی را میتوانست درمان کند مخصوصاً که مردم ما درآن عهدازنعمت سواد محروم بودند و مطالعه اخبار و بر انگیختن احساسات مردم ازینطریق کار ساده‌ای نبود. بهر حال همانطور که از توطئه ها و تحریکات استعمار در دنیای اسلام و در موقع اضطراری اشاره کردیم روس ها باهمهٔ اطمینان از بی جرئتی دولت کابل و عدم تصمیم گیری عملی و قاطع آن بازهم برای اینکه اورا بخود مشغول‌دارند گماشتگانی در نوار مرزی ایران‌وافغانستان پیدا کردند تا در وقت ضرورت از آنها استفاده کنند. چنانچه وقتی‌امیرحبیب‌الله‌خان ازلزوم‌تقویت سرحدات‌خود در سیستان‌حرف میزند تا در موقعش بتواند از نفوذ روسها در اینسوی مرز افغانستان جلوگیری کند شخصی بنام سردار خدا داد سیستانی با جمعی اوباش‌واشرار به‌خاک مرزی‌افغانستان حمله می کنند وجان و مال مرز نشینان را به غارت می‌برند که‌دراثر آن حشمت‌الملک رئیس قشون ایران نامه ای به والی هرات میفرستد واز عملی که توسط خدا داد و یارانش صورت گرفته است پوزش میخواهد. ملاحظه می کنید که روس ها تاچه حد در استخدام اجیر، فریفتن‌ملت‌ها ونحوهٔ‌استفاده ازفرصت مهارت و توانائی دارند ودر نتیجهٔ کارنامه های شیطانی است که حتی میتوانند میلهٔ تفنگ دشمن را از هدف‌گیری بسوی خود منحرف سازند و بوسیلهٔ او دشمنان دیگر خویش‌راآماج گلوله قراردهند. چنانچه این سردار بی‌سر سیستانی بجای آنکه بر لشکریان روس حمله برد و آنان را ازخاک ایران بیرون کشد، بر مرز های افغانستان حمله می کند و برادر کشی مینماید. و در نتیجه اوضاع سرحدی میان دوکشورمسلمان غیرعادی میشود و روس ها با خیال راحت بکار خود ادامه میدهند.

در روزگارما وضع بدتراز آنست که‌تذکار رفت. زیرا از یکسو با تجاربی که استعمار و بخصوص روس ها در مرور ایام و در اثر تجاوز و پیشروی بر سرزمین های اسلامی و نفوذ در میان سران و امت‌های مسلمان اندوخته اند میتوانند اعمال شیطانی و نفاق افگنی وایجاد خصومت وصف آرائی‌مسلمین را در برابر هم، به شیوه‌های گوناگون و متفاوتی انجام دهند و بهره برداری بیشتر و موثرتری بنمایند و از جانب دیگر ناهنجاری های اقتصادی و سیاسی و حالات وگرایش های متفاوت نظام هائی که‌برامت های‌اسلامی‌فرمانروائی‌می کنند، فاصله‌های دوری عالم اسلام را وسیع‌تر کرده است و این عوامل گرفتاری ها و بدبختی هائی را ببار آورده است که‌ثمرهٔ‌آن مسلماًدردناک ورقت بارخواهدبود. ودیری نخواهد گذشت

رد، مدنیت و فرهنگ اسلام و آزادی امت های مسلمان دستخوش خرابکاری ها وسیه اندیشی های نوکران نقاب پوش روس گردد چنانچه همین اکنون بعضی از تیکه داران قدرت و دیکتاتوری در کشور های اسلامی چون اسد سوری بعثی آدم کش، حاکم خود کامهٔیمن جنوبی، فرمانروای لیبی، و تاجران سرزمین و خون فلسطینیان مبارز (عرفات و قدوسی) همه در زیر ماسک اسلام ـ تاآنجا که توانسته اند و بتوانند، در تخریب اسلام می کوشند و بر این نظام انسانی و انسان ساز از درون ضربت وارد می کنند.

و اما ای مسلمانان! اگر یکقرن پیش از امروز، استعمار جهانخوار شرق و غرب تک تک از شما را در زیر دندان های آهنین خود، خورد و خمیر کردند و یکی تماشای آن دیگری را کردید، اکنون بازهم اژدهای آزمند و طماع بار دیگر قد بر افراشته تا هریک از شما رابلعد و آن دیگری تماشا کند. زنهار از آن همه تجارب تلخ تاریخی درس عبرت گیرید و نگذارید بار دیگر کام استعمارگران و سلطه جویان بخون فرزندان اسلام شیرین شود ویکی بعد از دیگری را پا در زنجیر اسارت و بردگی کشد. هرگاه حین حملات روس بر ایران که دو بار این کشور را بخاک وخون کشید، دنیای اسلام و بخصوص همسایگانش وظایف اسلامی خویش را انجام میدادند و بدستور قرآن پاک علیه اهریمن تجاوزگر اعلان جهاد میکردند هرآیینه روس و نقشه‌اش در منطقه نقش‌برآب می شد و نسل های آینده اش را درس‌عبرتی می‌بودو هرگز جرئت‌و یارای‌آن رانمی‌داشت تا بخارا و ترکستان را اشغال کند، وامروز در عصر کیهانی و آزادی‌انسانی برافغانستان بتازد و جویهای خون جاری سازد، وهرگاه مسلمانان احکام قرآن را رعایت می کردند وحین حمله های مکرراستعمار بر افغانستان درقرن نوزدهم دست‌به‌شمشیر جهادمی‌بردند امروز هیچکسی را یارای آن نبود که‌بازهم بر حریم اسلام حمله کند ویرمسجد و قرآن بی حرمتی نماید. اینک تجربهٔ تاریخ و روزگار هردو تکرار می شود و باکمال تاسف می بینیم که افغانستان، این کشور آزاد و مسلمان‌موردتجاوزوغارتگری‌روس‌های‌وحشی قرارگرفته‌است وصد ها جوان وکودک‌مسلمان بدست جلادان‌خونخوار روس کشته میشوند

ولی دنیای اسلام در نهایت بی تفاوتی و بی رحمی و غافل‌از تکلیف و وظایف اسلامی و شرعی خویش بدان می نگرند و سفارت و تجارتشان کماکان با روس ها برقرار است و چنان انگارند که هرگز در دنیای اسلام اتفاقی نیفتاده است و همه چیز سرجای‌خود قرار دارد. ولی دردا و دریغا که اشتباه می کنند و بحکم استعمار وبه سود آنان‌همه بجان‌هم افتاده اند. واین‌وضع زمینهٔ‌مساعدی را فراهم کرده است تا روس ها بی تشویش و آرام به‌جنایات خویش ادامه دهند. وآنروز دور نخواهد بود که یکی را بعد از دیگری به بلعند و برهستی شان خاتمه دهند.

گرچه اندک اضافه گوئی شد معهذا من فکر می کنم چنین گفتنی هائی ضروری است و نسل امروز و فردارا مفید خواهد بود و هدف کلی هم از نوشتن این اثر همین است اگر بتوانیم در روشنائی واقعیت های‌تاریخی چراغی فرا راه فرزندان وطن که امید فردای کشور اند قرار دهیم و آنان را از بدبختی‌ها وبیچارگی هاوفرازونشیبی که‌در مسیر روزگار بر اسلافشان و دنیای اسلام و افغانستان عزیز وارد آمده است، آگاه سازیم، دین خویش را ادا کرده خواهیم بود. تا باشدکه آنان با انتباه از خطا وصواب نیاکان شان دوست را از دشمن باز شناسند و دست مؤدت بسوی ابلیسان آدم روی در از نکنند.

گرفتاری های روس در عهد امیر حبیب‌الله خان

قبلاً گفته آمد که روس و انکلیس، هردو از نهضتی که میرفت تادنیای اسلام را بدور هم بکشاند و عظمت پارینه اش را احیاء کند سخت نگران بودند و بنا بر این غرض خنثی کردن جنبش پان اسلا میزم وازبین بردن کشور های کوچک‌و توسعه و نفوذ قدرتشان دست اتحاد و همکاری بهم داده اقدامات و تحریکاتی رادر زمینه براه انداختند واز یکطرف مساعی شان برآن بود که توسط کشور های اروپائی مانند ایتالیا و بلقانات حملات چند جانبه ای براه اندازند وکار ترکیه را تمام کنند. چنانچه به اینکاراقدام کردندو کمک های همه جانبه ای از سوی روس وبریتانیا در اختیار کشور های درجنگ با ترکیه، قرار داده شد. ولی درفرجام عنایت باریتعالی ملت مسلمان و شجاع‌ترک را یاری کرد و شکست نخورد. تا آنکه روس و فرانسه ناگزیرشدند پادرمیانی کنند و معاهدهٔ صلحی را به امضاء برسانند. در همان ایام مردم افغانستان در سرتاسرکشور اظهار آمادگی کردند تا بصورت داوطلبانه ودرجنگ علیه کفر، برادران ترکی خودرا یاری دهند. اما نیازمندی امنیتی و دفاعی خود کشور شاید مانع از آن گردید که‌مردم ما به ترکیه اعزام نشوند. ازسوی دیگر

بقیه در صفحهٔ (۹۴)



سید علاؤ الدین «اثیر»

انهم اتخذوا الشیٰطین اولیاءَ من دون الله
و یحسبون انهم مهتدون الاعراف - ۳۰

اگر میخواهید از استعمار نجات یابید

بیائید:

پیوسته به گذشته

به استعمار فرصت ندهید

هنر:

انسان با نیرو های خیالی وپنداری که دارد - زیبائی ها را حدس می زند ودوست میدارد. حد سیاتش موجودیت خارجی داشته باشد ، از نبوغ خویش استفاده کرده زیبائی های پنداری و خیالی اش را در قد و قامت هنربوجود می آورد . هنر مانند خطا به ، وعظ و تبلیغ از محرکه هائی است که اجتماعی را بر می انگیزد ، پدیده هاي هنری مبین وضعی است که هنر مند خواسته است که آن وضع در وجود هنر تجلی کند . اگر قبائح را که زادهٔ استعمار است آشکارا کند انقلابی و سازنده است اگر بخاطر انحراف و اغفال جامعه بکار برده شود تباهی آور و فسادانگیز بوده مبلغ خوبی در ترویج اهداف استعمار می باشد .

جای تأسف است که به هنـــر استعماري امروز ارزش می دهند وآنرا هنر جهت دار می نامند و مردم را بطرف آن دعوت و تلقین میکنند و هنر استعماری را زادهٔ فرهنگ متـــرقی می دانند .

تبلیغات :

استعمار برای اینکه هدفش را به دیگران تحمیل کند پلان گمراه کننده و اغوا گرانه را مطرح و قبل ازاظهار هدف خاص خود سابقهٔ ذهنی دراجتماع تولید می کند از راه های گوناگون و به انواع مختلف دست به تبلیغات می زند که زمینه اظهار مشخص هدف خاص را برابر کند بعد از آنکه موضوع در اذهان افراد جامعه سابقه پیدا کرد پذیرفتن آن مشکلات چندانی ندارد و نیروهای مقاوم که می توانست بدون سابقهٔ ذهنی مقاومت نماید ضعیف شده و از بین می رود .

وسائل تبلیغاتی یک کشور مستعمره چون رادیو - اخبار - تلویزیون وغیره بیانگر اهداف استعمار گر بوده و علیه عناصر ملی ، افکار و اندیشه های آزادیخواهانه و ضد استعماری تهمت ها و بر چسب های غیر واقعی بسته نشر و گسترش می دهد .

در کشور هائیکه مذهب - دین به منافع استعمار برخورد نداشته . باشد یعنی کشور هائیکه از شرف دین اسلام محروم اند وسائل تبلیغاتی و نمایشی به فعالیت ها و تلاش هائی می پردازد که صرفا توده اجتماع را مشغول نگهداشته و فرصت آنرا نداشته باشند برخـورد ملت - دارائی اقتصاد کشور فکر کرده و راه نجات را جستجو دارند .

اما در کشور هائی که دین اسلام رسمیت دارد وسائل تبلیغاتی رادیو ، تلویزیون نشریات بـدستور استعـمار وظیفه دارند تا بدعت هائی را وارد دین

نموده به نحو آشکار به مطالب دینی۔ بتازند و به استدلال های ظاهری و فریبنده ارکان و اعمال دینی را ابطال کنند اگر این همه میسرنشد توجه مردم را از اجراء قواعد دینی باز داشته و بی پروا سازند و توجه مردم را به مفاسد اخلاق بر گردانده و مهر ترقی و تکامل را به پیشانی اجرا کننده‌گان آن حک دارند و آنهائیکه ازین جنایات و مفاسد خویشرا نگه داشته اند تاریخ. زده و عقب مانده قلمداد کنند تا دیگران را بهراسانند که تاریخ زده و عقب مانده نشوند.

بهمین ترتیب استعمار باهوشیاری تمام در جوار مسجد ها و معبر های عمومی - سینما ها و تیاتر ها تأسیس کرده تاحین عبور و مرور عکس ها ابلاغیه ها مسلمانان را متوجه گردانده در افکار و اذهان و وجدان آنها نفوذ کند. اگر چشم باز و میل دیدن باشد چنین نیرنگ ها بکثرت در جوامع اسلامی مشاهده میشود.

تربیت و آماده سازی :

تربیت و استعداد سازی دسیسهٔ دیگری استعمار است که ملت ها را باین بهانه در زیر سیطره نگاه داشته و به آقائی خود صبغهٔ قانونی میدهد.

از وسائل تبلیغاتی استفاده برده برای جهالیان و انمود میسازد که فلان ملت و کشور تحت سلطه، تربیت درست ندیده است و شایستگی آنرا ندارد که حکومت آزاد و مستقل تأسیس کرده و رژیم دلخواهش را داشته باشد - نیازمند قیمومیت است. کشور های استعماری برای خوش سازی و عوض گیری به یکدیگرحواله می دهند و اظهار می دارند که فلان کشور در تحت قیمومت فلان کشور (بطور مثال فرانسه) بهتر میتواندتربیت ببیند و شایستگی پیدا کند که آزاد و مستقل شود. بعنوان مثال از تاریخ سوریه ذکری بعمل می آوریم. بسیاری از نواحی سوریه را بصورت دولت‌های جدا گانه جدا کردند مثلاً دولت (جبل دروز) مردم سوریه با تظاهرات و اعتصابات که دران زن و مرد پیر و جوان علیه قیمومیت فرانسه برپا داشتند و فرانسوی ها کشور را از پلیس خشن مخفی پر کرده و وحشت بار آورده برای خاموش کردن تظاهرات از آنها استفاده می کرد و کشور استعماری فرانسه در جواب این همه اعتراضات به جهانیان چنین اظهار می داشت :

«فرانسه وظیفه خود میداند که مردم سوریه را برای بلوغ سیاسی و رسیدن به استقلال تربیت کند.»

خوانندهٔ عزیز! فرانسه پرهیزگار و با تقوی و با وجدان را مشاهده میکنی چه خوب وظیفه انسانی خویشرا شناخته است! و برای اینکه مسئولیت وجدانی خود را اجرا کند عناوین‌جالب چون بلوغ سیاسی استقلال عنوان می کند.

در افغانستان بخون خفته-استعمار نوین یا استعمار سرخ به چه عنوانی موجودیت زائد از یکصد هزار عسکر خون آشام خود را توجیه میکند و به جهانیان ارائه میدارد؟ همه می دانند که به بهانه حمایت از استقلال و آزادی افغانستان در مقابل تجاوزات خارجی. وه وه چه استقلال و آزادی‌ئی!!

به به چه همسایهٔ با رحم و شفقتی!! سه ازپنج حصه کشور را درلباس‌دوستی و همسایگی و طرفداری صلح با توپ و بمب افگن ها تخریب و حریق و زائد از یک ملیون افراد کشور دوستش! را شهید و چشم کثیف خویشتن را غرقه خون نموده است. اینست نیرنگ استعمار. بهوش ای هم وطن! دسیسه های تازهٔ استعمار در فراز راه تو قرار





دارد بکوش تا تعلیم وتربیت استعماری را از غیر استعماری نکو تمیز دهی ، تربیت که دستت را به سینه ببندد و در محضر استعمار قایمت دارد بدتر از آنست که بی تربیت بمانی .

استعمار و مکتب ها:

مکتب ها وفلسفه های «ایزمی» «وایستی» از خطرناکترین و معتبر ترین دسائس استعمار است. وقتی ملتی را بار مظالم استعماری به فغان می آورد و مردم تصمیم می گیرند تاندای اعتراض آمیز خود را نه تنها در یک کشور بل در کشور هائی علیه استعمار بلند کنند ـ به مقصد رهائی ازین مضیقه استعمار تنها نظام را به کمک نمی طلبد ـ به سراغ افرادی می رودکه از متن جوامع برامده باشند ـ بتوانند روشی را تعلیم کنند که در آن ظاهراً استعمار سهمی نداشته باشد و قادرباشند که به وعده هامردم را فریفته و خشم انقلابی را فرونشانند (یعنی ستون پنجم) واقعیت اینست که انگیزه های استعماری این مکتب ها و فلسفه ها را آفریده است و فلسفه های ایزمی و ایستی سرو کله شان را از جیب استعمار نمایانده است .

در عصر ما فلسفهٔ سوسیالیستی که و مکتب کمونیستی از آشکارا ترین مکتب هائیست که اهداف استعمار را به نحو شایسته بر آورده و شاید تا یک قرن دیگر به شایستگی انجام وظیفه کند .

دیموکراسی .فلسفه دیگریست تا اکنون خدمات شایسته به استعمار و استثمار انجام داده و هنوز ملت های تحت سیطره رجز خوان آن اند به‌همان اندازه که قلاده شان بدست ابر قدرتها سخت کشیده‌شود به‌همان شدت محکومین دیموکراسی طلب میشوند .

اگر تعمق وتأملی نشود به مشکل میتوان درک کرد که دیموکراسی فلسفهٔ استعماری است ولی دیگر به آن پنهانی نیست که یک قرن قبل بود. امریکا که خویش را هوا دار و حامی دیموکراسی می خواند و از آن به شایستگی یاد میکنند ازنخستین کشورهای استعماری است .

دیموکراسی بشریت را به رهائی از قید دین و اخلاق می طلبد. آزادی های جنسی که چشم داشت استعمار است از دست آورد های دیموکراسی است . رژیم منحط سرمایه داری غربی که همان رژیم استعماری است فقط بحمایت دیموکراسی توانسته است توده های تحت استعمار را قلع و قمع و سرکوب نماید .

دیموکراسی که استعمار به ترویج آن همت گماشته است پی آمد های ذیل را برای بشریت خواهد داشت که طالقانی در پرتو قرآن اشاره کرده است :

«. . . رهبری انتخابی ، چه طبقهٔ یا تودهٔ (انواع دیموکراسی) دنباله رو تمایلات اکثریت نا آگاه به مسائل انسانی است که چشم انداز آنها از نیاز های زندگی و وسائل تولید و اقتصاد محدود و زندانی شدن انسان در مقیاس ها و حدود آنها نمی گذرد و خواست های متعالی انسانها و هم آهنگی میان عقل و قلب وغرائز را تامین نمی‌کند. هر چه علم و صنعت وکشف و اختراع راه های نفوذرا در اعماق طبیعت و هوا ، دریا ، کرات و ذرات باز کرده، راه انسان را بدرون خود بسته است و او را از خود بیخبر و بیگانه ساخته عواطف و فضایلش را خشکانیده در کشتن و دریدن و سوزاندن هم نوع خود بی باک ترش گردانیده است . و طغیان ناشی از کشمکش های درونی و اجتماعی داخل جوامع را پرآشوب کرده هر شورش و آشوب را بافشار خاموش می کند آشوب دیگری سر می زند ، هر نظامی را ساقط می کنند ، گرفتار مصائب و ناهنجاری های نظام دیگر میشوند از خود کامگی فرو می رهند گرفتار خود کامگی جمعی میشوند . از آن می رهند و در آشوب دیموکراسی غرق میشوند.»

(ادامه دارد)

قسمت اول این مضمون در مجلهٔ قیام حق قبلاً منتشر گردیـده است.

نگاهی به‌اوضاع‌کنونی

جهان اسلام

ترجمه و نگارش : عبدالحق عتید

(قسمت دوم)

نقشه‌های استعمار برای اشغال فلسطین :

یکسال بعد از صدور موافقت نامهٔ (بلفور). انگلیسها بهمدستی قـوای مسلمانان ، که قوماندانی آنـرا فیصل پسر حسین حـاکم مکه مکرمه بعهده داشت ، فلسطین‌رااشغال نمودنـد ، چـون انگلیسها به شریف حسین وعده داده بودندکه در صورت تحقق‌پذیری آرمان شان ، حاکمیت و سلطنت سرزمین شام و حجاز را بـه پسران وی خواهند بخشید . و ازین‌رو بقبول‌درخواست انگلیسها مبنی بـر اشغال فلسطین بـه یـاری ارتش مسلمانان . موافقه نمـوده ، هر دو لشکر ، کافر و مسلمان - درکنار هم داخل شهر بیت المقدس گردیده ، توانستند که اردوی خلافت عثمانی را شکست دهند . و به این ترتیب فلسطین بکمک قوای خود مسلمانان در دامان صهیونست هـا سقوط نموده ، (ولورد نبسی) درآن هنگام این قول‌معروف خویش را بیان داشت :

«ای صلاح الدین ! ما به آرمان خود رسیدیم . و امروز جنگهای صلیبی درهمین جا پایان یافت» در سال ۱۹۱۹ — کنفرانس صلحی در پاریس انعقاد یـافت ، و در آن فیصل پسر حسین، امیر مکه به نمایندگی از پدرش حضوریافت ، امـا کشورهای عضو درکنفرانس اشتراک او را در محفل‌رد نموده، و بعد از تلاشهای زیاد و خواهشات مکرر انگلیسها بوی اجازه دادند تابصفت نگهبان در کنفرانس حضور یابد .

در ۱۹۲۰ کنفرانس (سان ریمو) در ایطالیا انعقاد یافت ، درین محفـل حـاضرین در کنفرانس فیصله نمودند تا موافقت نامه «سایکس‌پیکو» را اساس صلح خودقراردهند به این معنی‌که فرانسه : سوریـه و لبنان و انگلیس: عراق و شرق‌اردن و فلسطین را تصاحب نمایند ، و سپس مادهٔ دیگری‌براین معاهده افزودند که بموجب آن . معاهدهٔ بلفور از مرحلهٔ پلان بـه مرحلهٔ تنفیذ ، انتقال یافت . مفاد این بند درین بود که کشور سرپرست فلسطین (انگلستان) بایـد معاهدهٔ بلفور را به مرحلهٔ اجرا گذارد . به اساس همین مـاده انگلیسها مردی یهودی الاصل‌را ازنژادخودکه(سرهربرت‌صمونیل) نام داشت تعیین نمودنـد . مردیکه از روز اول زمامداری‌اش، بخاطر برپا ساختن‌دولت یهودی درآن‌جا دست اندرکارشد، وزمینهٔ هجرت یهودیان را به آنجا میسر ساخت و بـرای آنها در فلسطین دفتری را بنـام «دفتر نمایندگی یهودیان» گشود تا همراه باوی در همهٔ امور متعلق تشکیل‌دولت یهودی در آنجا همکاری نمایند .

و به این ترتیب صهیونستها درچوکات اداری حکومت در فلسطین نفـوذ یافته ، زبان عبری را که حتی کوچیهای بادیـه نشین یهودی در آن زمـان بدان تکلم نمی کردند ، در مقابل زبان عربی که‌اکثریت ساکنین این منطقه بدان سخن می گفتند ، به صفت زبان رسمی دولت قرار دادند .

در سایهٔ رعـایت و پشتیبانی انگلیسها ، مؤسسات و نمایندگی‌های یهودی در آن جا تشکیـل ، و چـون دولتی در قلب دولت دیگر جا گرفت ، امتیازات سیاسی کسب نموده . دفاتر امور اقتصادی ، و خـدمات اجتماعی ، باز نموده ، و به تأسیس مـدارس و در مانگاه پرداخت و به تربیه وسرپرستی قطعات شبه نظامی اقـدام نمود ، و دفتر اطلاعات خصوصی را گسترد . بنا برین همهٔ کارکنان دولت یهود جاسوسهائی بودند که رضاکارانه در پستهای‌دولت‌جا‌گرفتند. و به این ترتیب در عهد سرپرستی‌فلسطین از طرف انگلیسها ، در حدودبیش از ششصد هزار مهاجر یهودی داخـل خاک فلسطین گردیده . و انگلیسها به احتجاجات و شور و شوغای عربهای مسلمان اعتناء نکرده ، و علی‌الرغم مقاومت و انزجاز شدید آنها زمینهٔ هجرت یهودیان را مساعدترساختند . عربهای مسلمان همراه با مسیحیان هم میهن شان . بعد از پی بردن به توطئه‌آنها، صدای اعتراض و نا رضایتی خویش را علیه آرمندیهای یهود در منطقه . بلند ساختند . اما صهیونست ها ادعا نمودندکه فیصل

پسر شریف حسین امیر مکه . طی ملاقات با وایزمن — رئیس صهیونست ها در سال ۱۳۳۸ به هجرت یهودیان به فلسطین و اقامت شان در آنجا ، موافقه کرده‌است ، و این معاهده به هوشیاری و مصلحت بینی ها منوط‌بود که بعدم التزام فیصل به تنفیذ شروط وی تصریح داشت ، مگر آنکه‌دولت عربی مستقل و متحدی بوجود آید که‌حدود اناضولی — ترکیه فعلی — را از شمال تا یمن در جنوب — و ایران در شرق ، در برگیرد ...

در چنین فرصتی همهٔ مردم ازین موافقت نامه که اسناد آن بعداً در سال ۱۳۵۵ انتشار یافت ، بی خبر بودند ، اسنادیکه وایزمن آنرا در جریدهٔ تایمز لندن به نشر سپرد .

چنین گفته میشود که فیصل برای قبول هجرت یهودیان به فلسطین به شرط آنکه حکومت محل که زمام امور مردم را بدست گیرد و جزء دولت عربی محسوب گردد، آمادگی داشت .

نقش ایالات متحدهٔ امریکا در اشغال فلسطین :

صهیونستها برای مستحکم ساختن مرکز ایشان در فلسطین ، جنگ جهانی دوم را غنیمت شمرده برای‌تربیه و آموزش‌عسکری و دست یافتن به سلاح ، روی آوردند ، و سازمانهای یهودی گروههای دزد و چپاولگری را تشکیل تا از نیروهای انگلیس در شرق میانه سلاح و مهمات بدست آرند برای این مقصود ازسال ۱۳۶۱ ؛ به اینطرف دست به ارتکاب اعمال ترور و دهشت افگنی زده ، عدهٔ زیادی بخصوص افراد سرشناس خود انگلیسها راترور نمودند، تا زمینهٔ مطالبهٔ سلاح ازانها برای شان میسر گردد ، و نمایندگی یهود در فلسطین ادعا نمود که او توانائی سرکوبی تروریست ها را نداشته و نمیتواند به قوای انگلیس مساعدت ویاری نماید ، در واقع همین‌دفتر نمایندگی یهود بود که از هیچ نوع یاری و مساعدت به تروریستها دریغ نمی کرد . در اثنای این جنگ (جنگ جهانی دوم) صهیونستها مرکز فعالیت خویش را نسبت وخامت اوضاع از انگلستان به‌ایالات متحده امریکا ، انتقال دادند ، چون پیش بینی نموده بودند که انگلیسها نسبت ضعف و ناتوانی خویش ازین جنگ پای خواهند کشید، همان بود که صهیونست های امریکائی تصمیم شان را مبنی بر اقامهٔ دولت یهودی در فلسطین طی فیصله نامهٔ بنام (فیصله‌بلتمور) در ۱۳۶۱ اعلان نمودند . و بعد ازگذشت تقریباً دو سال پیشنهادی را تقدیم مجلس سناء امریکا نمودند که در آن اجازهٔ‌هجرت یهودیان به فلسطین بدون قید وشرط‌مطالبه شده بود ... پیشنهاد مذکور مورد موافقه اعضای مجلس قرار گرفت ، وفشار یهودیان برای اجرای مطالبات شان ادامه یافت . همان بود که امریکا داخل اقدام عملی شد و با انگلستان در کمیته‌هائی که‌خواهشات یهودیان را برآورده می ساخت شرکت نمود . چون پروژه (موریسون — جریدی) کسیکه تقسیم فلسطین را به چهار بخش پیشنهاد نمود .

۱- منطقه عرب نشین .

۲- منطقهٔ که یهود و عرب هر دو برآن حاکمیت داشته باشند .

۳- منطقه صحرائی خشک که باید تحت سرپرستی قوای انگلیس قرار گیرد .

٤- منطقهٔ قدس و بیت اللحم : این بخش از خاک فلسطین باید تحت ادارمو سرپرستی حکومت مرکزی بریطانیا که امور امنیتی و ارتباط خارجی و گمرک‌های مناطق‌چهار گانه را بعهده دارد ، قرارداده شود .

در سال ۱۳۶۶ انگلیسها قضیه فلسطین را که صهیونست ها و صلیبی‌ها برآن‌سیطره داشتند تقدیم سازمان ملل نمودند ، سرانجام فیصله برآن شد تا فلسطین بدوبخش—دولت عربی و یهودی تقسیم گردد، و بیت‌المقدس و اطراف آن بصفت مکان مقدس میان‌طرفین بوده باشد ، و نتیجهٔ این تقسیم‌بندی آن‌شد که برای فلسطین ها ٤٥ فیصد از خاک فلسطین و برای یهودیان ٥٥ فیصد راقائل شدند ، در حالیکه فلسطین ۸۰ فیصدساحت خاک شان را در اختیار داشتند و ثلث نفوس این منطقه را تشکیل میدادند ، و یهودیان ۷ فیصد از اراضی آنرادرتصرف داشتند . و سهم زمین های حاصلخیز و زراعتی را به یهودیان و زمین‌های بایر و سنگلاخ را به فلسطین ها دادند .

نتیجه این تقسیم بندی ظالمانه آن‌شد که عربها برای مقابله با آن ، برخیزند،یهودیان نیز مقابلتاً دست به عملیات تروریستی‌زده ، در منطقه (دیریاسین) و اطراف قدس‌شریف در حدود ۳۰۰ تن را از تیغ کشیدند که اکثر آنها را زنان و اطفال تشکیل میداد، هدف ازین وحشت و ترور ترساندن‌ساکنان عرب ، و اخراج شان از وطن بود .

اعلان دولت یهود :

در ۱۵ می ۱۹۴۸م دولت یهودی در فلسطین اعلان‌گردید و بسیاری ازعربهائیکه در بخش یهودی نشین سکونت داشتندمجبور به هجرت گردیده از سایر کشورهای عربی درخواست مساعدت زیادی برای‌نجات میهن شان از دست یهود گردیدند عربها بخاطر فسادیکه در چوکات اداری دولت بود و زمامداران و حکامش در اختلاف‌ودشمنی هم بسر می بردند نتوانستند به خواسته‌آنها لبیک‌گویند، و از طرف همه ارتش‌مسلمانان در نهایت ضعف و ناتوانی بسر می برد ، لذا زمینه اقامه دولت یهود با همکاری پشتیبانهای غربی ، و در رأس امریکا و انگلیس وکشورهای کمونیستی، از دادن هیچ‌نوع همکاری با یهود دریغ نکرده پول و سلاح فراوان در اختیار آنها گذاشتند ،

همان بود که دست به کشتار و غارت بیشتر زده و همهٔ قوانین بین‌المللی را زیرپا

بقیه در صفحهٔ (۹۰)

نویسنده : عابد توفیق الهاشمی
ترجمه و تصرف : ع - ابو طارق

نظام سیاسی در اسلام

پیوسته به گذشته

« فرمانروائی از زمانی آغاز گردیده است که اولین خانواده ، سلسلهٔ تکامل اجتماعات را پی ریزی می کند ، پدر و بعد سوسفید قبیله ، سلطه سرپرستی زیر دستان خود را بدست می گیرند ومرور زمان مسند فرمانروائی را در اختیار زمین داران می گذارد و روی همرفته شاهان و شاهنشاهی ، خودرا مالک الرقاب مردم ادعا می کند وزمانی هم پاپ ها دعوی قدرت می نمایند ، این زورآزمائی ها و قدرت طلبی‌ها است که انسانها را در برابر خنجر همدیگر قرار میدهد، آن یک برای خوشگذرانی خودانسانهای محکوم راباحیوانات درنده به مبارزه می‌کشاند وآن‌دیگر زمین‌جنت را به ارادت مندان خود وا می گذارد تا آنکه دعوی خدائی والوهیت پراه می افتد، حوادث بدین منوال ادامه می‌یابد ، برای استحکام فرمانروائی‌ها، مذاهبی را بوجود می آورند تا مردم را بیشتر به حلقه عبودیت ملوک وپاپ‌ها ببندند، قوانین‌وضعی دنبال هم تسوید می گردد تا بتوانند ازاین طریق ، مسند قیادت بدست آنها باشد ، آنها می کوشند تا دین را از دولت جدا گردانند و روی سازشهای ننگین ، مردم را درمیان کشمکش دو قطب مخالف قرار دهند و هریک را از دارائی آنها حصهٔ باشد و برای حفظ فرمانروای هائی دولتی و قدرت رهبران دینی ، شکل حکومت های استبدادی ، هر روز باتغییراتی روبرو میشود. درین میان وقتی فقهای اسلامی صحنه های قدرت طلبی را دیگرگون می بینند ، حسب مقتضای طبیعت اسلام می کوشند، شکل حقیقی دولت‌اسلامی‌راباز‌گونمایندتابرای‌انحراف پسند ان فرصت آن نباشدکه به پیروی ازغرب، اجتماع اسلام، صحنهٔ تاخت‌و تاز قرار گیرد .

دانشمندان اسلامی این مطلب را درروشنی اساسات اسلامی چنین وانمود کردندکه فرمانروائی «خلیفه» در اسلام تنها بـه منظور حمایت دین و تنظیم سیاست دنیوی ، متکی به پیروی از احکام شریعت صورت گرفته و خلافت از همین منبع نیرو می گیرد ، باین ترتیب بـه مرورزمان دستهٔ از فقها و دانشمندان اسلامی به ابراز نظریاتی پرداخته اند که مانظرات «ما وردی» ، «ابن تیمیه» ، «ابن جماعة» ، «غزالی» ، «ابن رشد» ، و ابن خلدون را بصورت خلاصه ارائه خواهیم کرد :

۱ - ماوردی :

«ما وردی» با صراحت کامل ممیزه، دولت اسلامی را از دول دیگر چنین ارائه میدارد که دولت اسلامی روی پایهٔ وحدت دین وسیاست استوار بوده و قانون اساسی دولت اسلامی ، همان شریعت اسلامی است که حاکم ومحکوم در برابر احکام و جوانب آن یکسان قرار دارند .

«ما وردی» موافق به اقتضای‌شریعت اسلامی ، سلطهٔ دولت و رضایت مات را باهم مرتبط دانسته، علاوه می کند که سلطه حقیقی تنها بر اساس رضایت مات پایه گذاری شده میتوانـد و این ملت «امت» است که سلطهٔ فرمانروائی را در اختیار حاکم می گذارد تا حاکم بتواند با اطمینان و اعتماد کامل از اموردولت‌اسلامی وارسی نمایدکه باین ترتیب حاکم فقط مامور وارسی احوال مردم شناخته میشود .

از نظریات «ماوردی» این مطلب خلاصه شده میتواند که : هدف از خلافت حفظ عقیده اسلامی و رعایت مسلمانها درامور زندگی آنها است(۱).

ماوردی بین دولتی که بروفق اساسات خلافت بوجود آمده و حکومتی که بر اساس عقل انسانی استوار است ، فرق نموده ، اولی را روی قانون الهی میدانند که شکل حکومت دومی دارای این مزیت دیده نمیشود وچنین حکومت می کو شد تا امنیت را از طریق تامین عدالت و قوه قهری تامین کند ، در حالیکه سلطه اول نه تنها برای تامین عدالت کوشیده است بلکه موضوعات اخروی انسان ها را نیز انسجام می بخشد . (۲)

از آنجائی که خلافت، عقدی است بین مردم و خلیفه ، ماوردی می کوشد برای انتخاب خلیفه شروط اساسی را وضع کند که از جمله مهمترین شرائط مطروحه میتوان از عدالت و علم نام برد ، تا خلیفه بتواند به عدالت حکم نماید و عدالت را محل تطبیق قرار دهد و خود را در روشنی علم ، از انحرافات و حکم استبدادی نجات بخشد ، که سلامت عقلی، جسمی و شجاعت نیز از جملهٔ شروط اساسی خلافت پنداشتهٔ شده است تا خلیفه حقوق مردم را حفظ نموده و آنها را برضد متجاوزین بجهاد دعوت بتواند .

«ماوردی» می گوید : خلیفه فقط از یکطریق میتواند سلطهٔ خود را بدست آرد که آن یگانه طریق، طریق انتخاب است ، و از این طریق است که مکلفیت های خلیفه دربرابر اجتماع تثبیت می گردد ، و مسؤلیتی بخود کسب می کند تا وظایف خود را با کمال امانت و اخلاص انجام دهد و اجتماع نیز باین ترتیب مکلف پنداشته شود تا از خلیفه اطاعت نماید .

۲ - ابن تیمیه :

ابن تیمیه درحالیکه بین سلطهٔ دولت وشریعت همبستگی ناگسستنی راوانمود می گرداند، این مطلب را وضاحت می بخشد که شریعت عالی ترین مصدر سلطه پنداشته میشود ، وی علاوه می نماید که وقتی میتوان از سلطهٔ دولت فرمانبرداری کرد که حکم دولت موافق با احکام شریعت دیده شود ، ابن تیمیه این مطلب راوضاحت میدهد که حکومت خواستهٔ او روی عدالت استوار بوده واعطای صلاحیت بیشتر برای خلیفه مورد بحث قرار گرفته نمیتواند ، زیرا حاکم ومحکوم هردو یکسان مامور انجام تکالیف دینی بوده و تنها دین است که همه عوامل سعادت ونیکبختی را متضمن است .

ابن تیمیه این مطلب را تائید می نماید که بین دین و دنیا، وحدتی است ناگسستنی واین وحدت حکومتی را اقتضاء می نماید که روی عدالت استوار باشد .

ابن تیمیه درمورد ریاست دولت طوری وانمود می گرداند که دولت ضرورتی است، تاخیر تحقق پذیرد وازشرّ ممانعت بعمل آید واین آرزومندی وقتی برآورده شده میتواند که قدرت و سلطهٔ درمیان(۳) موجود باشد ، وی علاوه می کند که وجود یک سلطهٔ عادل ازواجبات دینی بوده وطریق صحیح است برای تقرب به خداوند(۴) واین امر ایجاب می کند تا به منظور تحقق پذیری آن ، شخص صالحی در رأس امور عامه قرار داشته وبالآخر کارمندانی باشند تا این وظیفه عامه را بتوانند تدویر نمایند ، یعنی ۲ کارمندان با کفایت و دارای اخلاص برای پیشبرد این وظایف .

وقتی ابن تیمیه کفاءت و لیاقت را در امور کارمندی اولتر ذکر می کند ، وی کارهای سیاسی را در نظر داشته و چنین وانمود می دارد که تقوا به تنهائی برای ادارهٔ امور اُمت کاف دیده نمیشود .

ابن تیمیه چنین وا نمود می گرداند که حکومت اسلامی نیروی خود را برای اداره امورمردم از خداوند کسب می کند که دیگر انواع حکومت ها از این صفت بهره ندارند .(۵)

مطلب دیگری راکه ابن تیمیه بیشتر از دیگر مطالب درین زمینه قابل تاکید میداند . اینست که : دولتی که نتواند طریق صحیح را در اداره امور دریابد ، لازم است تا از مشورهٔ فقهاء و دانشمندان و عرفاء به امور شریعت استفاده کند ، وی می گوید : همین مردمی اند که از همه بهتر به قانون

---

۱ - ماوردی (ابوالحسن علی بن محمد): احکام سلطانی وولایت دینی طبع دوم- قاهره ۱۳۸۶ھ ۲ - احکام السلطانی ص-۵

۳ - ابن تیمیه (ابی العباس احمد) صفحه ۱۸۶، ۴-۵ - مولفه ابن تیمیه ص : ۲۵ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ .

اسلامی واقف اند، وزمانی که حکومت روی این طریق گام بر میدارد ازان به «سیاست شرعی» تعبیر شده میتواند و ملتی که‌دارای چنین حکومت وحکمروا است امت «وسط» بوده، دولت‌ومردمی اند که نمیخواهند از حدود شرع انحراف ورزند.

۳ - ابن جماعة :

ابن جماعة در رساله خود «تحریر الاحکام فی تدبیر الاسلام»(۱) در مورد چگونگی سلطه و ضرورت آن متکی به آیات خداوندی و تفسیر انها، از نگاه دینی و خلقی می پردازد، این دانشمند طریقهٔ راخاطر نشان می‌گرداند تاخلیفه آن راه را تعاقب نماید، وی دلیل می آورد که خداوند امام و خلیفه را در صوتی مورد تائید قرار میدهد که این چهار اصل‌کلی را درخط مشی خود اساس قرار دهد.

اقامهٔ نماز، ایتاء زکات، امر به تعمیل اوامر خداوند ونهی از منهیات خداوندی، و باین ترتیب همه تکالیف امام را در برابر اجتماع روی این چهار اساس خلاصه نموده، علاوه می کند که این چهار اصل متضمن دفاع ازدین بوده خلیفه مکلف است تا کسانی را که از احکام دین انحراف می‌ورزند، به جزاء محکوم گردانیده، به اقامه حق و عدالت بپردازدو اینهمه اموری است که باهم ارتباط ناگسستنی داشته و باعث تأمین استقرار و امنیت بین مردم می گردد و از جانب دیگر از فساد در اجتماع مانع می شود.

«ابن جماعة» می گوید: امام عادل میتواند رهنمای صالحی برای بوجود آمدن‌یک‌اجتماع فاضل‌باشد همانطوریکه اقامه عدل اقتضامی نماید تا برای تامین‌عدالت، یک‌سلطهٔ نیرومندوضروری موجود باشد.

ابن جماعة : به مسند رسیدن خلیفه را از طریق انتخاب، شرعی دانسته و برای خلیفه شروط معینه را در نظر می گیرد ودرضمن ارائه دیگر شروط علاوه می کند که خلیفه باید مرد بوده دارای عقیده اسلامی وآزاد باشد وباین ترتیب ابن جماعة در عملیه انتخاب خلیفه با دیگر فقها، ودانشمندان روی دو موضوع اختلاف نظر دارد، وی می گوید :

۱- تعیین جانشین خلیفه ازطرف‌خلیفه از جمله عملیه انتخاب است.

۲- برای‌اینکه‌انتخاب‌خلیفه بصورت شرعی صورت گرفته باشد، تنها بیعت اهل حل وعقد برای انتخاب خلیفه‌کافی پنداشته نمیشود بلکه بیعت عامه را ایجاب می کند، زیرا اطاعت از امام جزوی از طاعت خداوند است. (۲)

ابن جماعة، خلیفه را صاحب سلطه علیا دانسته، و می گوید که : وزرا و والیان قدرت خود را از خلیفه کسب می کنند و سلطهٔ خلیفه در اجرای احکام شریعت تمثیل می گردد.

٤ - غزالی :

امام غزالی برای تشکل اجتماعات سیاسی، نظر خاص داشته، وی می گوید : از انجائی که انسان به تنهائی نمیتواند زندگی نماید، مجبور است تا برای ادامه حیات به‌دیگران به‌همکاری پرداخته و قواعدی را برای تنظیم زیست باهمی بپذیرند و همین مطلب است که اساس قواعدوپایه‌های حکومت ها را استوار می گرداند، باین ترتیب می گوید که تطور طبیعی و احتیاج است که حکومت ها را بوجود می آورد، و غزالی اولین شخصیتی است که قیام دولت‌ها را بر اساس تطور ابراز نظر میدارد.

غزالی باین مطلب اکتفاء نکرده‌بلکه از احساسات دولت و ارتقای آن و بالاخیر از چگونگی ازمیان رفتن دولت ها را نیزتحت بحث قرار میدهد، وی ابراز عقیده نموده می گوید که : سعادت همانا غایه‌است که باید همگان در راه حصول آن سعی ورزند وطریق وصول به سعادت حقیقی نیزهمین طریق است که بین سعادت دنیوی و اخروی جمع گردد. غزالی، پیروی از سیاست را یگانه راهی میداند که انسان را به سعادت حقیقی میرساند. وی می گوید: سیاست است که نظام دنیا و آخرت بر آن استوار شده میتوانند، اما سیاستی که بتواند مردم را به صلاح واستقامت رهنمون گردد. سیاست نزدغزالی دارای اساسی است که با دین، رابطهٔ قوی داشته و همین رابطه است که «دین» و «سلطنت» رایکجا، سازندگی می بخشد،

---

۱ - این رساله در «ضمن کتاب» اخوان الصفانشر گردیده است - قاهره - مطبعهٔ دارالفتوح صفحه ۱۸۵ وما بعد آن مطالعه شود. ۲ - فاضل زکی محمد «الفکر السیاسی العربی الاسلامی» ص ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۸۴ - ۲۸۵ .

از همین سبب است که گفته اند : دین اساس و سلطان نگهبان است و آنچه که اساس ندارد روبه‌انهدام میرود وآنچه که نگهبانی ندارد سربه فضیحت می کشاند (۱)

غزالی وقتی در فلسفه خود در ساحه خاص فلسفی بحث می‌کند، بعد طبیعت سلطه اجتماع سیاسی را عنوان قرار میدهد و در مورد اجتماع اسلامی بصورت خاص تذکراتی دارد ، وی درین مبحث طوری وانمود می گرداند که تنظیم زندگی افراد و اجتماعات از نگاه سلطه سیاسی قابل دقت خاص‌بوده ودولت درین ساحه دارای اهمیت بزرگی است که اثران درنظام ثقافتی واقتصادی بوضاحت تام دیده شده میتواند .

از نظریات غزالی چنین بر می آید که برای ادارهٔ چنین دولتی لازم است «سلطان قاهر» در رأس امور قرار داده شود تا وی بتواند فتنه ها را ازمیان بردارد و برای این سلطه مرکزیتی وا حدی را اساس بگذارد .

غزالی وقتی از طبیعت سلطه وصاحب سلطه بحث می کند ، می گوید : این سلطه است که برای سلطان نیرو می‌بخشد تا کلام او مورد قبول قرار گیرد . . وبالاخیر طبیعت سلطه ایجاب می‌کند تا سلطان ممثل‌رعایت و خدمت مردم بوده ، از ان مسئولیتی داشته باشد که باین ترتیب مسؤلیت وی در چوکات عدل و انصاف در معامله با رعیت خلاصه می گردد وسلطان وظیفه می گیرد تا ازهمه امور مراقبت نموده و برای تحقق پذیری امور از مشوره کار گیرد .

٥ - ابن رشد :

فلسفه سیاسی ابن رشد از تعریف انسان آغاز می گردد و روی همرفته سعادت انسان را مورد بحث قرار داده می گوید که : انسان طبیعتا اجتماعی بوده و به تنهائی نمیتواند زندگی کند و طریق سعادت را دریابد ، مگر آنکه بادیگران همبستگی داشته و از در معاونت با انها زیست کنند ، برای اینکه معاونت وتعاون با انسانها مثمر باشد، مکلف است اولتر به تطویر نفس خود بپردازد که تطویر نفس قبل از همه از طریق کمال عقل تصور شده میتواند و روی همرفته این تطور و وصول به کمال ازطریق‌دوری‌و انعزال از اجتماع آرزو برده‌شده نمیتواند بلکه باید آنرا در بطن اجتماع بدست آورد .

ابن رشد بعد از بحث در موضوع اجتماعی بودن‌انسان وچگونگی تعاون، به حقیقت ارتباط باسیاست و دولت تماس می‌گیرد ومی گوید : این تعاون است که باعث تجمع انسانها میگردد و اجتماع برای بقای خود ضرورت دارد تا نظامی را برای بقای خود انتخاب کند :

ابن رشد می‌گوید : بهترین نظامها، نظام جمهوری است ، وی فکر می‌کند که نظام اسلامی درصدر اسلام بصورت کلی نظام جمهوری بوده واین نظامی است که در اسلام روی اختیار صورت گرفته است و باید این اساس ادامه یابد تا امور همه سیر طبیعی خود را تعقیب کند ، وی می گوید: باری اگر معاویه رضی الله عنه باعث تغییر سیر این نظام نگردیده ، و شکل و رائی بآن نمیداد ، یقین است ما صاحب نظام جمهوری می بودیم .

دولت مثالی نزد ابن رشد، دولتی است که روی احکام قانونی اداره گردد که از طرف قائد و یا رسول به وحی ، بنیان گذاری گردد مانند شریعت اسلامی که ممثل وحی خداوند است و همین قانون است که قانون اساسی دولت اسلامی پنداشته میشود ، باین ترتیب دولت مثالی نزد ابن رشد غیر از دولت مثالی است که نزدیونانی‌ها بوده و منشا ان عقل انسانی گفته میشود .

ابن رشد می‌گوید که : اهداف دولت جز ازطریق تطبیق قانون‌متحقق گردیده نمیتواند وعلاوه ایجاب می‌کند تادولت روی عدالت در حکم استوار باشد ، قابل تذکر است‌که ابن رشد میخواهد برای عدالت مفهوم عمیق‌تری رامطرح گرداند ، مفهومی که از ارتباط بین عدل و معرفت بدست می آید، وی می گوید که ، عدل ثمرهٔ از ثمار معرفت بوده وظلم نتیجه از نتایج جهل است .

قیادت از نگاه ابن رشد ، لازم است از طرف دانشمند و اهل خبره صورت گیرد تا عدالت بتواندتامین گردد .

٦- ابن خلدون :

تشکیل یک اجتماع سیاسی (دولت) ازنظراین خلدون‌روی اساسات چهارگانه

---

۱ - غزالی (محمد ابو حامد) الاقتصاد فی الاعتقاد - طبع آخیر سال ۱۳۸۰ - ۱۹۲٦ ص ۱۱۳

ذیل استوار می گردد (۱) :

(الف) اجتماع باهمی انسان ها که این گونه باهمی روی دونوع احتیاجمندی بوجود آمده میتواند :

۱- حصول غذا ، که انسانها هر یک به تنهائی و بدون معاونت بادیگران نمیتوان بر آن فایق گردد .

۲- معیشت مطلوب و آن برای انسانها وقتی دست داده میتواند که همکاری دیگران شامل حال انسان باشد .

(ب) مبدأ دومی که با مبدأ اولی ارتباط داشته باین مفهوم که روح حیوانی سبب می گردد تا انسانها در ساحه حصول غذا و زندگی آبرومند ، روی طمع و تجاوز باهم به منازعه بپردازند که باید از آن جلوگیری بعمل آید .

(ج) ابن خلدون مبدأ سومی را روی این مفهوم طرح می کند که : باری اگر تنازع مردم بحال خودگذاشته شود اضطرابات و سراسیمگی زیاد تری دامنگیر مردم میشود و ادامهٔ زندگی محال می گردد .

(د) مبدأ چهار می همانا ادامه زندگی انسانها است که بدون نظام و وجود قانون گذاری مستحیل دیده شده لذا وجود حاکمی ضرورت است وحاکم است که ممثل قانون گذار بوده یعنی حاکم کسی است که سلطهٔ خود را از طریق قوهٔ قهری استحکام می بخشد.

ابن خلدون وقتی از طبیعت سلطهٔ فرمانروائی نام می برد ، وی در روشنی تفسیر و تحلیل دول مختلف علاقهٔ سرپرست را با زیردستان مطرح گردانیده باین ترتیب بین دولت «خلافت و ملوکیت» فرق آورده می گوید : .

خلافت از عصبیت خالی نبوده اما سیادت در آن برای شرع است .

ملوکیت در حالی که از شریعت بی بهره است ، سیادت آن روی عصبیت استوار است یعنی ملت با قوم وجماعت خود ارتباط شدید داشته ، در حفظ و حمایت آنها بیشتر از دیگران می کوشد اما این دو نوع سلطه در یک مطلع باهم اشتراک دارند و آن ضرورت به اداره کننده امور است که این اداره کننده در خلافت روی قناعت مردم بمیان می آید و در ملوکیت روی قدرت قهری دیده میشود که نزد ابن خلدون «خلافت» قابل ترجیح دیده میشود و قدرت آنرا بیشتر دانسته ، علاوه میکند که خلافت کمتر محل فساد قرار می گیرد و آن دولتی است که مردم را بسوی خیر و فلاح و رفاهیت رهبری می کند اما ملوکیت بهر اندازه که رو به ضعف می گذارد بهمان تناسب در آن اجتماع فساد رو بتزاید میرود و دولت درین وقت جز آنکه بزور سرنیزه خود را حمایه کند چاره دیگری سراغ کرده نمیتواند چنین دولت است که خود را مجبور می بینند تا از آزادی ها جلوگیری کند که همردیف آن زوال آن دولت نیز به جلو میرود ، که میتوان گفت : دولت ابن خلدون دولت عقیده ، دولت آزادی و دولت رفاهیت است .

ابن خلدون از همبستگی سرپرست وزیردستان حمایت کامل نموده میخواهد بگوید که این همبستگی هرچه متین و نیرو مند تر باشد ، شکل تکافل در آن بیشتر جلوه گر میشود و حکومت مکلفیت دارد تا از طریق نرمی و حق از رعایا دستگیری کند و هدف آنرا خدمت در مصالح رعیت تشکیل دهد .

وی می گوید تشدد نه تنها پایه های دولت را متزلزل می گرداند بلکه رعیت را بحیث دشمنان داخل همدست دشمنان خارجی می گردانند تا در نهایت زمام حکومت را بدست گیرند .

آن خلافت شروط حکم وقضاوت صالح را تنها به وجود حاکم صالح نمی بیند بلکه اند کی پیشتر رفته و می گوید : برای چنین حکومت ، نظام حکم صالحی ضرورت است و قوانین سیاسی باید طوری باشد که حاکم و محکوم در برابر آن یکسان قرار داشته باشد ، یعنی در چنین دولت سیاست و قانون متاع اول و در خور اهمیت را دارا باشد .

ابن خلدون نسبت طرح چنین دستوری اگر گفته شود که علمبردار سیادت قانون در شرق و غرب است مبالغه نخواهد بود .

بقیه در صفحهٔ (۴۵)

۱ - ابو الولید بن رشد ، اتهاون طبع اول، مصر سال ۱۳۰۲-ص ۱۳۹ . ۱۴۰ .

ترجمه از رسائل امام حسن البناء

ترجمهٔ : ع «همتی»

دعوت اسلامی

پیوسته به گذشته

اسلام متکفل تمام احتیاجات ملت های رو به انکشاف است :

در دنیا هیچ نظامی وجود ندارد که به تمام معنی احتیاجات ملت‌را مرفوع ساخته قوانین و قواعدی وضع نموده باشد که خالی از نواقص بوده باشد . مگر اسلام عزیز است که به تمام این مشکلات جواب داده و حوائج ملت ها را برآورده ساخته است .

اصل و اساس قانون‌اسلامی قرآنکریم این دستور آسمانی است که بعضاً بطور اجمال و گاهی ـ بطور تفصیل آنرابیان نموده وعلاج این‌درد هارا بطور واضح و آشکارا عملاً ثابت کرده‌است هرملت که‌به او چنگ‌بزنداوپیروزمندمیگردد.

(الف) اسلام و آرزو ها :

ملت های مترقی و رو به انکشاف به آرزوی یک زندگی آرام سخت کوشا بوده اند البته بهترین پیغام را برای چنین ملت قرآن کریم چهارده قرن قبل پیش بینی‌کرده و ابلاغ نموده است‌که از یک ملت به اصطلاح مرده ملت با همت و با عزم می سازد و یأس ونا امیدی را متوجه کفار نموده است . وقتیکه ملت ضعیف این قول خداوند (ج) را می شنود که می فرماید :

«ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم‌ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض» قصص

ترجمه: ولی‌خواستیم که‌منت‌نهیم برآنانیکه ضعیف گردانیده‌شده‌بودند درزمین‌وبگردانیم ایشانراپیشوایان‌و بگردانیم ایشانرا وارثان . وجای‌دهیم ایشانرا در زمین یعنی انتقامات آن ملعون آن بود اما ارادهٔ ما این بود که ضعفاء را قوی و فرو مانده گان را سر افراز گرد انیم و قومی راکه فرعونیان غلامان ذلیل ساخته بودند برسر آنها تاج امامت‌دین و سرداری دنیا بنهیم تم موضع را از ظالمان و مستکبران خالی ساخته وزمین را بدست آن قوم مظلوم و ستم رسیده آباد سازیم و با سیادت دین حکومت دنیوی را نیز باین قوم مظلوم‌و مقهور بسپاریم .

و همچنان جای دیگر می فرماید :

«ولاتهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله وتلک الایام نداولها بین الناس»

ترجمه سست مشوید واندوه بخودراه ندهید در حالیکه شمابرترید اگرمومن باشید . اگر زخمی به شما می رسد آن قوم را نیز زخمی مانند آن رسیده است وآن روز هائی است که درمیان مردم دست بدست می گردانیم .

در جای دیگر در رابطه با این مسئله می فرماید :

«هو الذی اخرج‌الذین کفروامن اهل الکتاب من دیار هم لاول الحشر ما ظننتم ان یخرجواوظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله فاتاهم الله من حیث لم یحتسبواوقذف فی‌قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المومنین فاعتبروا یا اولی الابصار»

(حشر — ۲۰)

ترجمه : خداوند (ج) ذاتی است که برآورد آنان را که کافر شدند از اهل کتاب از خانه های شان در اول جمع آوری لشکر .

گمان ندا شتید ای مسلمانان اینکه برآیند ایشان «بنی نضیر» و گمان می کردند اینکه آن کافران را نگهدارنده است قلعه های ایشان‌از عقوبت خداوند پس بیامد به ایشان عقوبت خدا از آنجائیکه نمی پنداشتندو افگند در دل

ایشان ترس را خراب می کردند خانه های خودرا به دستهای خویش و بدست هـای مسلمانان پس عبرت گیریـدای صاحبان بصیرت .

وهم چنان می فرماید ؛

«ام حسبتم ان تد خـلوا الجنه ولما یـا تـکم مثل الذین خلوا من قبلـکم مستهم الـباساء والضراء وزلزلوا حتی یقـول الـرسول والذین آمنو امعه متی نصر الله الا ان نصرالله قریب »

ترجمه : آیا پندا رید که بـه بهشت اند رائید با آنکه‌هنوز نیامده‌است شمارا داستان کسانیکه پیش ازشمادر گذشتند بآنان تماس نمود مصیبت هول انگیز و زیان‌و زیروزبر شدند تا حدیکه میگفت پیمبرو کسانیکه با اوایمان آورده‌بودند چه وقت است یاری‌خدا آگاه باشید که همانا یاری خدا نزدیک است .

وقتیکه ملت های در بند و استثمار شده و مستضعف این بشارت آسمانی را بشنوندومثالهای تطبیقی‌آنرا نیز بخوانند خواهی نخواهی از نگاه ایمانی وروحی بصورت قوی ترین ملت ظاهرمیشوند . وهرنوع مشکلات که سد راهشان شود در مقابـل‌آن مبارزه میکنندتابه کامیابی نهائی برسند .

(ب) اسلام و عزت قومی :

ملت های به پاخاسته بصفت یک امت فاضله دارای مجد و عظمت که برتری هائی و تاریخی دارد به افتخار به ملیت خود احتیاج مبرم دارند . تااینکه تمام فضایل آن در نفوس ابناء آنها تزریق شود . تا در راه این مجد وشرف‌خونها وجانهای خود را قربان‌نمایندو درجهت خیر این وطن و عزت آن و خوشبخت ساختنش کار کنند این معنی را بجز از نظام اسلامی در هیچ نظامی‌دیگری‌سراغ کرده نمی‌توانیم‌زیراخداوند(ج) چهارده قرن قبل شرافت و کرامت بشر را در محکم کتاب‌خودا بلاغ داشته می‌فرماید «کنتم‌خیرامة اخرجت‌للناس»شما بهترین امتی‌هستیدکه مقرر کرده شده اید‌برای مردمان . و همچنان می فرماید :

« کذلک‌جعلناکم‌امة وسطالتکونواشهداء علی‌الناس و یکون‌الرسول‌علیکم‌شهیدا»

وهمچنان گردانیدیم شما راگروه مختار تا گواه باشید بر مردمان‌و تاباشدرسول گواه برشما . ودر جای‌دیگرمی‌فرماید :

«ولله العزةولـرسوله وللمؤمنین»

عزت ثابت است‌برای‌خداوند(ج)و برای رسولش‌و برای مؤمنین .



حسن البنا

این بود فرمان الهی که برای ملت ها عزت دنیوی و اخروی عطا فرموده است . ملت های فعلی این معنی را در نفوس جوانان ومردم خوداستواروپایدار بسازند . از همین جهت است که ما می شنویم که المان بالای تمام دنیافوقیت دارد و گاهی ایطالیا خود را ما فوق قلمداد می نماید . بعضا هم بریتانیائی ها ادعا دارند که ما برجهان حکم می رانیم - لیکن فرق بین این دو قـومیت اسلامی وقومیت‌غـربی‌زیاداست‌در اسلام عصبیت کاذبه و فخر بی جا وجودندارد و اسلام تعصب را سر کوب ساخته و جامعه را بطرف خیر دلالت‌میکندچنانچه خـدا وند می فرماید : **« تأمرون بالمعروف‌وتنهون‌عن‌المنکروتؤمنون‌بالله»**

از این‌فرمان الهی تطبیق واثبات فضایـل - تـرک و بیـخ کـن ساختن رذائل و احترام‌به اعمال نیکو استنباط می شود.

این معنی را اسلاف نیزدر زندگی خود عملی کرده اند .

اماهدف و اساس سلطه جوئی‌ملل غربی توأم با عصبیت ناروا بوده بدون عصبیت‌محدود نمی شود از همین‌جهت است که آنها مرتکب کشتار و تجاوز بالای ملل ضعیف می شوند .

هر چه از دیدگاه وموقف اسلامی در مسئله قومیت طرد این طریقه واخذ راه بهتر آنست و ملت های خود راهم به آن تشویق می نماید .

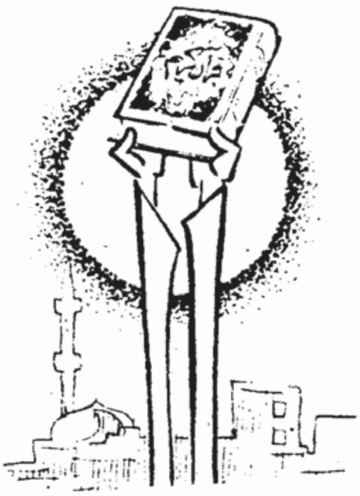
فساد و طغیان را اشدا سرکوب کرده و از خود دور می نماید . زیرا نظام اسلامی حدود وطن اسلامی را توسعه داده و ملت های خود را در راه کسب آزادی به قربانی و فدا کاری دعوت و تشویق می کند .

بناء وطن در عرف و قاموس اسلام شامل مفاهیم ذیل می باشد :

۱- اقلیم خاص است .

۲- به اقالیم . سائر کشور های اسلامی امتداد پیدا می کند . تمام آن کشور ها وطن و دار الاسلام نامیده می شود .

بقیه در صفحه (۹۴)



سخیداد فائز

درسهائی از قـــــــرآن

در سلسله حلقه‌های زنجیر منظم و بهم پیوستهٔ کائنات بی‌حد و حصر جهان موجودی بنام انسان و بنی نوع آدم علی نبینا وعلیه الصلوات والسلام بمشاهده میرسد .

این عنصر زیبا و مقبول در قطارموجودات حیه و جاندار بحساب می آید ، این‌موجود خجسته ، باداشتن زیور عقل و منطق ، امتیازات بخصوصی را نسبت‌بهسائرجاندارها در حیطهٔ قدرت خود در آورده ، ادامهٔ زندگی‌اش مرهون استفاده از مواهب زمینی و آسمانی است ، او باید با تنفس از هوای صحی ، با صرف غذای صحی ، با سکونت در رهایشگاه مصؤن از گزند سردی وگرمی کشنده بقای زندگی خود را تضمین نماید ، این عنصر ممتاز و هدفمند در زوایا و اعماق جسم خویش از دو نیروی خدا داد یکی عقل و روح ، دومی غرائز و خواسته های نفسی مستفید وبهرمور است .

هرگاه نیروی عقلی و مآل اندیشی‌اش‌رشد و تکامل نموده کنترول و ادارهٔ غرائز سرکش و طغیانگر را در قبضه و سلطهٔ خود در آورده بمقتضی آن در حرکت افتد، به عالیترین معراج زندگی با رفاهیت،آرامی و سعادت توصل میورزد ، ولی زمانیکه غرائز و هوسهای نفسی باوج توانائی خود نائل آمده نیروی عقلانی را تحت تاثیر و سیطرهٔ خویش‌در آورد و جنبهٔ خودخواهی و جاه طلبی،غریزهٔ آز و حرص، کبر وغرور، قهر و غضب ، استیلا و تسلط ، استعمار و استعبادش طغیان نماید و قدرت تفکرسالم و عاقبت اندیشی سعادتبار را از دست دهد و جز منافع شخصی و هوسهای شیطانی‌خود به هیچ چیزی جـزئیترین وقعی نگـذارد و اندکترین ارزشی قائل نشود ، در چنین شرایطی ، پدیدهٔ مرگبار تعرض علیه آبرو، مال و منال، حیات و زندگی دیگران‌تبارزو عرض اندام نماید ، فتنه و فساد در تمام گوشه‌های جهان سرمیکشد و لحظه بلحظه زندگی انسان را با خطرات متنوع وگوناگون مواجه می سازد و جهان در معرض سقوط قرار میگیرد ، امن و مصونیت ازبین‌میرود، زور و زر حکومت میکند ، زورمنـدان و مستکبرین مستحق هرگونـه امتیازات و حقوق میباشند ، ناتوان و مستضعفین از تمام حقوق زندگی محروم بوده در عقوبت و وضع مرگبار و رقت آوریکه ضمیر انسان آگه را به تکان و لـرزه درمی آورد بسر می برند ...

عیاشی و استکبار ضد انسانی طبقهٔ زورمند و طاغوت، منشأ هکذا محرومیت، تعذیب و زندگی جهنمی طبقهٔ مستضعف و بی‌قدرت ایجاب میکند تا ناتوان ، مظلومان‌وضعیفان زجر کشیده را از شکنجه‌وشلاقهای‌سوزندهٔ جباران و جلادان قسی القلب و بی رحم رهائی بخشیده، دست تطاول وتجاوزستمکران و فراعنهٔ سفاک و غارتگر را که تمام ارزشهای انسانی را پایمال نموده وانسانهای آزاد را بحیث بردگان خویش مورد استفاده قرار میدهند با حاکمیت قانون عادلانه‌مهار باید کرد و شرایط ادامهٔ زندگی مرفه، آرام و مصون از تجاوز و ستمگری را با سیطره و حکومت قانون و رهبری غرائز طبیعی تحت روشنی دساتیر انسان ساز و عادلانه آماده و مساعد باید کرد . طرح اینگونه قانون و موادیکه جز سعادت و رفاهیت همه جانبه و عمومی بشر که هیچگونه‌تمایلی به این و آن در آن راه نیابد و تمام اقشار انسانی را از خود تا بیگانه یکسان دانسته خط مشی را پیریزی نماید که صد در صد از جانبداری این و آن و از ضیاع حقوق طبقه‌ای از طبقات در امان باشد ، از توان بشر بیرون است ، زیرا غریزهٔ خویشتن داری و حب ذاتی و یا بعبارهٔ دیگر حس خودی انسان را و ادارمی سازد تا درطرح و پیریزی قوانین نخست مصالح خود سپس منافع اقرباء و وابستگان خویش را بیشتر در نظرگیرد و بدینوسیله صدمه‌ای بر پیکر مصالح عامه وارد آورد ، روی‌این استدلال طراح قانونی که سرنوشت بشریت راترسیم باید نمود لازم است از محدودهٔ بشریکه‌علاوه از صدها خلاها و نواقص ، همواره درصدد خود نگری ، خود خواهی ، خود آقائی و انحصار مصالح زنـدگی برای خود بسر میبرد بیرون بوده و دارای‌علم همه جانبه و قدرت کامل‌باشدو آن‌ذات‌خداوندیست که دارای هرگونـه کمال ذاتی و صفتی ست ، خداوند توانا و مقتدریکه گذشته و آینده را یکسان میداند و هیچ چیزی چه خورد و چه بزرگ در مخفی ترین و تاریکترین زوایای کائنات از منویات سری‌قلبی‌گرفته‌تا تصورات مخفی و پوشیدهٔ ذهنی‌وازموضوعات

غامض حالیه تا دقیقترین مسائل هزار ها سال آینده از علم غیب او تعالی پوشیده نیست.

همین ذاتی که از هرنوع نقص مبرا و پاک است و هرگونه کمال از صفات خاصه اش بشمار میرود ، در هر عصری طبق ایجاب علم و حکمتش بخاطر رهبری سالم تودهٔ بشری ، قوانین و ارشادات بخصوصی را ذریعهٔ بندگان برگزیدهٔ خود ، در اختیار بنی‌نوع انسان گذاشته که آخرین قسمت پیام و هدایت جاوید و لا یتغیر الهی ، مجموعه ارشاداتیست شامل تمام گوشه های احتیاجات بشری تحت عنوان (قرآن) .

نویسنده در نظر دارد ، قطرات محدودی ازین بحر لایتناهی زندگی ساز را تا حدود توان و درک ناچیز خود در معرض استفادهٔ علاقمندان قرار دهد.

دقت بایدکرد که بشر در ادامهٔ زندگی آبرومندانه و مصون ازجار و جنجال، مأمون از ناگواری و تلخی ، محفوظ از مصیبت‌ها، آزارها ، حوادث ناهنجار و شکنجه‌ها ، به تامین و تضمین سه عنصر اساسی زندگی ضرورت قاطع و حیاتی دارد ، بهرمعیاریکه این سه بنیان زندگی ساز تضمین گردد بهمان معیار رفاهیت، ارامی وخوشبختی نسانها تامین خواهد شد و آن‌عبارتند از :

۱- حفظ آبرو و کرامت‌بشری انسان .
۲- حفظ دارایی مشروع انسان .
۳- حفظ حیات انسان .
٤- حفظ عناصر سه‌گانهٔ فوق و حدودحمایه

از آن را در قرآن با مقایسهٔ سائر مسلکها بررسی بایدکرد از یکطرف موضوعات مومی الیها را که از مواد اولیهٔ زندگی ویامسائل ضروری حیات بحساب میاید در کلام الهی جستجو باید نمود ، و از طرفی هم‌باید قرآن را که کتاب جامع و شامل به‌تمام پهلوهای زندگی و جامعه ساز بی نظیر میدانیم باغور و دقت ، محققانه در وضع‌خارج از خوش‌بینی مطالعه کرد که خداوند چه موادی رابخاطر سیر صعودی و ترقی جامعهٔ اسلامی با مقایسهٔ پیشرفتهای حیرت انگیز سائر مسلکها بمنظور غلبهٔ قانون و نظام الهی و استقرار عدالت اجتماعی و جلوگیری از ستمگری و تجاوز در قرآن گنجانیده است ؟ و بغرض نیرومندی و پیروزی پیروان‌خود بچه‌پیمانه پیشرفتها را بعهدهٔ ایشان گذاشته ؟ و اگر آنرا در صحنهٔ عملی پیاده نمایند آیا قدرتی سراغ خواهد شد که در برابراینگونه پیروان بمقابله اقدام کند ؟

با تعقیب مضمون (درسهایی از قرآن) پاسخ پرسشهای متذکره را دریافت‌خواهید کرد و قناعت خواهید نمود که قرآن به اندازه‌ای به ترقیات و پیشرفتهای سادی جامعهٔ اسلامی توجه فرموده که عدیل‌ونظیر آن بمشاهده نمیرسد.

این نکته نیز قابل تذکر خواهد بود که چون توجه قرآن به جنبه‌های تعبدی نزد همگان حتی .دشمنان هم مسلم است لذا درین‌مضمون‌ازآن بحثی‌بعمل نخواهد آمد.

اینک توجه خوانندگان به مطلب اساسی مضمون ذیلاً معطوف میگردد :

درجه بندی ارزشهای امور از نگاه اسلام :

اسلام بمنظور تفهیم میزان ارزشهای‌امور، طرز العمل بخصوصی را برگزیده و بروی همین طریقه تمام پدیده ها را از نگاه اهمیت یکسان ندانسته و قیمت واحدی را برای همه اشیاء تعیین نکرده بلکه برای‌هرچیزی نظر به ارزش و نتیجهٔ عینی آن در زندگی بشر ، موقفی را تعیین و بغرض معرفی همان موقف نام خاصی را بهمان پدیده وضع کرده است . مثلاً از نظر اسلام اهمیت و مقام خیلی ها عالی و مؤثر در زندگی داشته‌باشد آنرا بنام فرض نامگذاری کرده ، فرض‌یعنی آنچه ارزش و اهمیت آن ، نسبت بهر چیز دیگر عالی تر و با ارزشتر باشد و در صورت عدم پابندی به آن تلخترین و خطرناکترین عواقب در پی خواهدداشت و اگر مورد تعمیل و تطبیق قرار میگیرد ، بهترین پاداش و عالیترین نتائج را به ارمغان می آورد .

و آنچه از نگاه اهمیت و نتایج حیاتی و اخروی در مرحلهٔ دوم قرار داشته باشد بنام واجب یاد می شود ، و اموریکه از لحاظ ارزش مثبت خویش حایز درجه سوم بوده باشند سنت گفته می شود . و چیزیکه در مقام چهارم قرار دارد ، بنام مستحب یاد میگردد ، و آنچه‌که در رتبهٔ پنجم‌اخذ موقع نموده بنام مباح موسوم است .



صفحة مفقودة

دکتر عبدالکریم زیدان

ترجمه : ف ـ فاضل

داعی یا مسلمان مبارز

داعی (مسلمان مبارز) :

داعی (مسلمان مبارز) بکسی اطلاق میگردد که شرعا مکلف است تا دعوت خدا را بمردم برساند پس باید دانست که داعی کیست؟ ودلایلی که تکلیف او را روشن میکند کدام است ؟ چون مسلمان مبارز یکه بخاطر ادای این تکلیف شرعی بپا می خیزد در ادای این وظیفهٔ سترگ و رسالت عظیم بوسائلی ضرورت داردکه او را را یاری کند.همچنان او بیک سلسله صفات اخلاقی و سلوک اسلامی بیش از دیگران نیاز مند است که برای توضیح بیشتر و شناختن هریک این بخش رابه سه فصل تقسیم میکنیم .

فصل اول : داعی (مسلمان مبارز) کیست ؟

فصل دوم : وسیلهٔ داعی چیست ؟

فصل سوم : صفات اخلاقی داعی کدام هاست ؟

فصل اول

داعی یا مسلمان مبارز کیست ؟

نخستین داعی :

نخستین بزرگمردی که دعوت اسلام را بمردم تبلیغ کرد پیامبر گرامی مان محمد صلی الله علیه وسلم است کـه خداونـد در موردش می فرمایـد : (یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِدًا وَّمُبَشِّرًا وَّ نَذِيْرًا وَّ دَاعِيًا إِلَى اللهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُّنِيْرًا) ای پیامبر ، هرآئینه ما فرستاده ایم ترا نشاند هنده (گواه) و مژده دهنده و ترساننده و دعوت کننده بسوی الله بحکم او چراغی درخشان .

قرآن در جا هاي متعددی امرش را در رابطه بدعوت ادامه استمرار و عـدم ترک ان را بار بار تکرار میکند طوریکه میفرماید .

«وَادْعُ إِلَى رَبِّکَ إِنَّکَ لَعَلَى هُدًى مُّسْتَقِيْمٍ».

و دعوت کن بسوی پروردگار خود هرآئینه توبر راه راستی .

وهمچنان فرموده :

«وَادْعُ إِلَى رَبِّکَ وَلَا تَکُوْنَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِيْنَ»

و بخوان بسوی رب خود و هرگز مشواز مشرکان .

در جای دیگری آمده است که:

«قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللهَ وَلَا أُشْرِکَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوْ وَ إِلَيْهِ مَآبِ»

بگو جزاین نیست که فرموده شده مرا که عبادت کنم خدا را و شریک نیاورم به او، بسوی او میخوانم وبسوی اوست باز گشت من .

وپیامبر ﷺ نیز تا زمانیکه به رفیق اعلی پیوست و دارفانی را و داع گفت وظیفهٔ دعوت را پیش برده ولحظهٔ آرام نه نشست .

دعوت بخدا رسالت همه انبیاء:

دعوت بخدا وظیفهٔ همه انبیاء است که خداوندانها رابه همین رسالت سترگ گماریده است که آنها نیز بدون استثناء ملت های خود را به ایمان بهخداو یکتا پرستی دعوت کردند قرآن از نوح علیه السلام چنین حکایت میکند که :

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوْحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَکُمْ مِّنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ»

بـدرستیکه فرستادیم نوح را بسوی قومش پس گفت ای قوم من عبادت کنید خدا را نیست شمارا معبودی بجزوی .

راجع به هود علیه السلام می فرماید .

«وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُوْدًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَکُمْ مِّنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ»

وفرستادیم بسوی عـاد برادر ایشان‌هود را گفت ای قوم من عبادت کنید خدا را نیست شمارا هیچ معبودی بجزوی .

و از صالح علیه السلام یـاد آوری میکند که :

«وَإِلَى ثَمُوْدَ أَخَاهُمْ صَالِحًا، قَالَ

«يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَالَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ»

وفرستادیم بسوی قوم ثمود برادر ایشان صالح را گفت ای قوم من عبادت کنید خدا را نیست شمارا هیچ معبودی غیراو .

راجع به شعیب علیه السلام میفرماید .

«وَاِلیٰ مَدْيَنَ اَخَاهُمْ شُعَيْباً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَالَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ» .

و فرستادیم بسوی قوم مدین برادر ایشان شعیب را گفت ای قوم من عبادت کنید خدا را نیست شمارا هیچ معبودی غیر او .

و به این ترتیب همه پیامبران خدا به پرستش خدای یگانه و بیزاری از عبادت غیر الله مردم را فرا میخواندند . قرآن کریم میگوید .

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِيْ كُلِّ اُمَّةٍ رَّسُوْلاً اَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوْتَ» .

وهر آئینه فرستادیم در هر گروهی پیغامبری را که عبادت کنید خدا را و احتراز کنید از طاغوت .

از آیات مبارکه برمیآید که انبیاء همه داعیان دین خدا بودند که خداوند اوشانرا بوظیفهٔ سترگ رسالت تبلیغ و ارشاد مردم اختیار فرموده است .

ملت ها در وظیفهٔ دعوت شریک پیامبران اند :

قبلاً ذکر کردیم که نخستین بزرگمردی که دین خدا(اسلام) را بمردم رسانیده پیامبر گرامی مان محمد ﷺ است و آیات مبارکهٔ که پیامبر را به دعوت الی الله امر میکند دران همه مسلمانها نیز شامل میشوند زیر اهرآیه ایکه خطاب به پیامبر (ﷺ) باشد امتش نیز دران شامل میشود مگرآنچه که امت ازان استثنا شده باشد و طوریکه همه میدانند امر دعوت درین استثنا شامل نیست و این حرف بدین معنی است که خداوند به ملت اسلام افتخار اشتراک دررسالت سترگ دعوت را با پیامبر برگزیده اش بخشیده است که در مورد، آیات صریح قرآنی نیز نازل ..ه است. خداوند میفرماید (كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) هستید شما بهترین تمام امم که بیرون آورده شده برای مردم امر میکنید بکار پسندیده و نهی میکنید از کارهای ناپسند .

آیهٔ مبارک فوق دو معنی را افاده میکند خیریت و برتری این امت و دیگر اینکه او این خیریت را بخاطر قیام وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر حائز شده نه بواسطهٔ کدام کار دیگر که این وظیفه رسالت همه انبیاء علیهم السلام بوده نخستین چیزیکه در امر بهمعروف و نهی از منکر شامل میشود دعوت الی الله و دوری از همه انواع شرك است حتی قرآن یکی از صفات و ممیزات مؤمنین را دعوت الی الله گفته بر خلاف منافقین که آنها مانع راه خدا شده بغیر الله مردم را فرا میخوانند قرآن میگوید:- (اَلْمُنَافِقُوْنَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَاْمُرُوْنَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوْفِ . . .) مردان منافق و زنان منافق بعض ایشان (متحدومتشابه) بابعضی دیگرند(در کردار و دین) امر میکنند بکاربد، با زمیدارند ازکارپسندیده. سپس میگوید: والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر» ومردان مؤمن و زنان ایماندار بعضی ایشان کارسازان بعضی دیگر اند امر میکنند بکار پسندیده و منع میکنند از بدی .

قرطبی در تفسیر این آیه کریمه میگویدکه : خداوند(ج) امر بهمعروف و نهی از منکر را علامه فارق میان مؤمنین و منافقین قرارداده و آیهدلالت دارد به اینکه امر به معروف و نهی از منکر از ویژه گی های مؤمنین بوده که بهترین آن دعوت به آئین نجات بخش اسلام است. و من اضافه برین میگویم که : خداوند امت اسلام را به آنچه وصف کرده که پیامبرش را نیز بدان صفت خوانده، خداوند درمورد پیامبرش میفرماید : یأمرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ، ویحرم علیهم الخبائث» امر میکند ایشانرا به معروف(کارپسندیده)ونهی میکند ایشانرا از منکر (کار نا پسندیده) و حلال می سازد برایشان پاکیزه ها را وحرام میکند برایشان نا پاکیزه ها را .

دعوت الی الله مسئولیت کیست ؟

از آنچه گفته شد روشن میشود که هر مرد مسلمان و زن مسلمان مکلف است تا پیامخدا را بمردم برساند مردم را به دین خدا فرا خواند زیرا ...ت اسلام از آنها تشکیل یافته وهرشخص بالغ وعاقل ملتمسلمان از ذکوروانات به ادای این وجیبه بزرگ و رسالت سترگ مکلف اند .

وظیفه دعوت تنها وظیفه علماء

(از عبدالاحد تارشی)

لاله‌زار روان

چوپا نهاد به درب زمان بهار دگر
خزان درد به دل رخنه کرد بار دگر
زبار داغ ندارد دلم توان تپش
خدای من کرهی قلب بیقرار دگر
د، آتش است وطن ، ای بهار از گل سرخ
چرا به دشت و دمن می زنی شرار دگر
چوگشته بیرق اسلام سبز درهمه جا
چه حاجتست بها را به سبزه زار دگر
بجای گل همه روید ز خاک ماسرو دست
ز قتلگه چه توان داشت انتظار دگر
بغیر رود پراز پاره های دل به وطن
کسی ندیده روان هیچ لاله زار دگر
جز اینکه خون جگر لخته گشته برمژه ها
کسی ندیده سرقبر جویبار دگر
چنین که طفل بخاک افتدازکف ما در
شگوفه ی نفتاده ز شاخسار دگر
سیاموسرخ‌وسفید از سرشک‌وخون‌وغم است
چو شام ملت ما نیست شام تار دگر
صد آسمان پراز خون دیده می باید
دو صد بهار غم انگیز و اشکبار دگر
که تابه گور به خون خفتگان بگرید زار
گهی کنار مزاری گهی مزار دگر

د بغم

آتشفشان

آمد ایام گل و در گلستانم آتش است
میهن زیبای من افغانستانم آتش است
جوی‌خون‌جاریست‌جای آب‌ازهرچشمه‌سار
کوه‌من،در پای من کون‌ومکانم آتش است.

شبگیر

وحدت

فرصت مده ز دست کـه هنگام وحدت است
امروز مـا مناسب اعـلام وحـدت اسـت
امید کس ز تفرقه حاصل نمیشود
پیـروزی بـزرگ بهرگام وحـدت است
امیدوار جای دگـر جستجـو مکـن
صبح امید پشت سر شام وحدت است
بی نقش امتیاز بطـوف حـرم ببیـن
آنجـا همـه بجامـهٔ احرام وحـدت است
پیـوستگی و هـم نـظری و بـرادری
معنی بـرگـزیدهٔ ارقـام وحـدت اسـت
دارم یقین کـه طی نکنند جـادهٔ امـل
آنکس که پا افتاده و نا کام وحـدت است
عشق بـلال و نعـرهٔ تکبیر حیـدری
نقش و نگار و جـوهر صمصام وحدت است
سـوز د دلم بـه آنکـه بنـای تفکرش
پخته بـرای تفرقه و خام وحـدت است
از من سلام شـاعر نـازک خیـال را
کومرغ نغمه ساز گل اندام وحدت است
از سنگریکـه سر نـزنـد جزنـدای حق
ایـن گفتگـو بخـاطـر اتمام وحـدت اسـت

نسترن زار ی که وقف میلهٔ نوروز بود
مشت خاکستر بچشم آید،عیالم آتش است
شاخهٔ نیلو فرم اندر تهٔ دریـا فسرد
سبزه وصد برگ وشاخ ارغوانم آتش است
از زبان ساسخن میگوید اردو 'کردویز،
محنه سازیهای خصم بدگمانم آتش است
خاطرم رابی تمیزی های این بزم فساد
خسته کرد آخر ذبغم، زانروز بانم آتش است

...می په نوم

ای د ویښو احساساتـو شـاه ځلمیه
گوره لار د طوفانونو خوشی نه کړی
تندرونو زلـزلـو سره همراز شـه
پام لمن د تندرونو خوشی نه کړی

●●●

ستـادوینو ایشـدونکـو حجـرو کی
نغښتل شوی د محکوم امت خلاصون دی
ستا قدم کی ستا منزل او ستا تکل کی
مالیدلی د سبا ورځی بدلون دی،

●●●

عصمت قانع
۳ «حمل» ۱۳٦٥
کوئټه کیچی بیگ

...رمن' قطب
...دهٔ رزمند گالم آتش است
...کل لکرد »
...سینهٔ آتش فشانم آتش است
...اندرآسمان
...مه و در کهکشانم آتش است

یا به اصطلاح مردم روحانیون ورجال دین نیست بلکه وجیبه همه مسلمانان است. علماء که بیشتر می فهمند بیشتر مسؤلیت دارند تا احکام ومفاهیم دین را نظر به وسعت دانش، دید وذخیره علمی خود طور مفصل بمردم رسانده و در مورد وضاحت بیشتر دهند.

قرآن در مورد اینکه دعوت الی الله وظیفهٔ هر مرد و زن مسلمان است چنین می فرماید (قُلْ هٰذِهِ سَبِیْلِیْ اَدْعُوْا اِلَی اللهِ عَلٰی بَصِیْرَةٍ اَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِیْ وَ سُبْحَانَ اللهِ وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ) بگو: این راه من است می خواهم بسوی خدا بر بصیرت (بینائی) من و هر که پیروی من کرده است و پاک خدا راست و نیستم من از شرک آرندگان.

پس پیروان رسول که مؤمنین اند به اساس بصیرت علم و یقین مانند پیامبر شان مردم را بسوی خدا فرامیخوانند. معنی آیهٔ مبارکه اینست که دعوت الی الله از ضروریات و لوازم ایمان هر فردمسلمان است.هرگاه مسلمان ازین دعوت تخلف ورزید و سر پیچید. عملش دال بروجود نقص یا خلل در ایمان اوست که باید باقیام به این رسالت سترگ آن نقص و خلل را تدارک بیند.

ابن کثیر درتفسیر آیهٔ فوق میگوید: خداوند بپیامبرش (ص) دستور میدهد که بمردم خبر دهید که اینست راه من، روش وسنت من که دعوت شهادت و گواهی به لا اله الاالله است و به اینکه او شریک ندارد و مردم را به اساس بصیرت، یقین و دلیل عقلی و شرعی به دین خدا فرا خواند.

در حدیث شریفیکه بخاری از ابن عباس (رض) روایت میکنند پیامبر فرموده اند: (فلیبلغ الشاهد الغائب) پس باید حاضر به غائب برساند. و در معنی شاهد هر مسلمانیکه راجع به اسلام چیزی میداند شامل میشود. دعوت الی الله که وجیبهٔ هر مرد و زن مسلمان است، گاهی بصورت فردی و گاهی بصورت گروهی ودسته‌جمعی‌اداء وانجام‌میباید.

اگربخواهیم این‌عبارت‌رادقیقتر طرح کنیم می گوئیم که این وجیبه به دو طریق انجام می پذیردیکی‌فردی که مسلمان بصفت اینکه یک فرد مسلمان است آنرا اداء مینماید و دیگر اینکه او این وجیبه را یابخشی از آنرا بصفت اینکه عضوی است ازین پیکر یکه بسوی خدا فرا میخوانند انجام میدهد.قرآن درین مورد دستوری دارد که میفرماید



(وَلْتَکُنْ مِّنْکُمْ اُمَّةٌ یَّدْعُوْنَ اِلَی الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ) وباید که باشد از شما جماعتی که بخوانند بسوی خیر (کارنیکو) و امر کنند به معروف و بازدارند از منکر و آن گروه ایشانند رستگاران.

امام ابن‌کثیر در تفسیر این آیت میگوید که هدف آیهٔ مبارکه اینست که بایست گروهی از امت اسلام متصدی این امر شود اگرچه وجیبه جداگانه هر فرد ملت هم است طوریکه در صحیح مسلم از ابوهریره (رض) روایت شده است که پیامبر (ص) فرموده اند (من رای منکم منکرافلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان‌لم یستطع فبقلبه و ذلک اضعف الایمان) کسی که بیند از جملهٔ شما منکری را پس باید بادست خود آنرا تغییر دهد اگر نتوانست پس بازبانش وا گر بازبانش نتوانست پس

بقیه در صفحهٔ (۹۰)

نویسنده :
دکتور یوسف قرضاوی

حل در کجا است

ترجمه : ف ـ فاضل

درد دل با نهضت اسلامی

مردم همه از نهضت اسلامی انتظار داشتند و بدان امید بسته بودند که کشتی حامل ملت مسلمان را به ساحل نجات برساند و این انتظار هم بیجا و بیهورد نیست ، زیرا نهضت اسلامی «بوصله» هدایت از کتاب خدا و سنت پیامبر وخریطه کامل ازشریعت جاویدان اسلام را همراه دارد ، البته هدف من از نهضت اسلامی کدام نهضت بخصوصیکه دارای این ویژگی هاست ، مانند جنبش اخوان المسلمین که دکتر اسحاق موسی حسینی. بیش از سه دهه قبل آنرا مادر همه نهضت‌های اسلامی حاضر خوانده نبوده بلکه هدف من از نهضت اسلامی مجموع مبارزه‌اسلامی همگانی مردمی است که از ضمیر امت اسلام درخشیده و ازمتن ملت برخاسته و از شخصیت ، آرزو ها ، درد ها ، افکار ، هدف های آینده و تلاشهای خستگی نا پذیر آن زیر درفش عقیده از سقوط دژ «خلافت» تا کنون حکایت و تعبیر راستین دارد .

درین چوکات بندی همه گروه هائی‌راکه بخاطر تجدید و احیای مبارزه اسلامی ، تحکیم شریعت الهی ، بیدار کردن ملت و برگشت به ساحه طبیعی و تاریخی دین که قیادت و رهبری جامعه و تطبیق آن درهمه شئون زندگی است، از قبیل عقائد ، عبادات، اخلاق، سلوک ، فکر وشعور ، تشریع و توجیه، حکم وتنفیذ‌مبارزه‌میکنند شامل‌میگردد.

ولی باید اعتراف کردکه نهضت اسلامی نتوانسته است این کشتی را به ساحل مقصود و مأمون برساند و همه آرزو های بزرگی را که بوجود او بسته بود و بسا مردم از او امید داشتند ، حتی خود نهضت اسلامی هم امید داشت ، تحقق یابد .

جدال و مناقشه و حرف پیرامون این ناکامی وعوامل آن ازطرف‌فرزندان نهضت و هوا دارانش و ازطرف‌دشمنان نهضت بسیار صورت گرفته که این عوامل مگر خارجی است ؟ مانندیکه کشتی در وسط دریا با تند باد ها ، صخره های بزرگ ، موجهای طوفانزا ، دزدان مسلح دریائی یا تحت البحری های دشمن برمی خورد ، یا یکسلسله عوامل دیگریکه از نیروی او بالا تر بوده مانع حرکتش می گردد و او را و امیدارد که مسیرش را تغییر دهد که این تغییر جهت ، نا بسامانیهائی را بار می آورد که توقع نمی رود ، و یا شاید هم ، کشتی ، کشتی بان ، عمله و راکبین آن هم یا برخی ـ اگر تقدیر خدا رفته باشد ـ نابود گردند .

یا اینکه این اسباب ذاتی بوده و از داخل نهضت منشأ می گیرد ، به این معنی که عیب در خود کشتی است و کشتی طوری آماده نشده که عنداللزوم در برابر هرطوفان ، مصیبت ومشکلی، مقاومت، استادگی و رویا روئی کند یا اینکه عیب در کشتی بان و عمله آن است که کشتی را به راه های پرسنگ ، و امواج سهمگین و طوفانی جهت وسوق دادند وقبلاً این احتمالات را مد نظر نگرفته و در رویا روئی آن پلان و نقشه ای نداشتند .

اگر ما جانب انصاف را مراعات کرده و از واقعیت امر بررسی علمی

صفحة مفقودة

قوم خود را در شب و روز، پس زیاده نکرد در حق ایشان دعوت من مگر رمیدن و به (تحقیق) من هرگاه دعوت کردم ایشانرا تابیامرزی گناهان ایشان را ، در آورند انگشتان خود را در گوشهای خود و بخود در پیچیدند جامه‌های خود را و مداومت کردند بر کفر و سرکشی نمودند ، سرکشی بزرگ .

خداوند درسوره «بروج» از مسلمانانی یاد آوری میکند که جانها شیرین شانرا در را خدا قربان کردند، اما در زندگی، پیروزی دعوت، کامیابی و ثمرات مبارزه شانرا ندیدند .

هم چنان قرآن از پیامبرانی یاد آوری میکند که توسط دشمنانشان به شهادت رسیدند :

«ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون » سوره بقره آیه ۸۷ .

معنی این حرفها این نیست که نهضت اسلامی طوریکه برخی مخلصین و هوا داران نهضت گمان می برند ازهر عیبی مبرا بوده و بالا از هر نقد و نصیحتی است، آنها میان نهضت اسلامی ودین مبین اسلام خلط میکنند وهر دو را یکی میدانند و نقد نضهت هم نزد او نقد اسلام است ، طوریکه بعضی علمانی های از خدابیخبروجاهل زمانیکه جنبش اسلامی را نقد میکنند، احکام و قوانین زندگیسازش را نیز نقد میکنند .

نهضت اسلامی، نهضتی است بشری، وانسانهای سهیم درآن بخاطر پیروزی اسلام و تحقیق رسالت آن در زندگی سعی وتلاش ورزیده و یکسلسله وسائل و اسبابی را که گمان می برند که از کوتاه ترین راه آنها را به تحقق اهدافشان رسانده و به دینشان خدمت میکنند، بکارمی برند، وهرگز ادعانکرده اند و نه ادعا دارند که اجتهاد سعی و تلاش آنها وحی منزلی است که مناقشه پذیر نمی‌باشد، وهمچنان هرگز گمان ندارند که حرفهای شان پذیرفته میشود امارد نه .

بناء برمسامت که در داخل جسم نهضت به جستجو پرداخته ، عوامل درونی ایراکه مانع رسیدن اسلام بههدف نخستین که اقامه یک جامعه اسلامی وسر آغاز زندگی براساس عقیده وشریعت اسلامی می گردد ، شناسائی نمود که اینجا به برخی ازین‌عوامل بارز وآشکار اشاره می کنیم :

۱ ـ ضعف خود نقد گری :

نخستین چیزیکه آگاهمردان درداخل نهضت اسلامی از آن شکایت دارند ناتوانی وضعف خود نقد گری است نه نابودی کامل آن .

خود نقدگری که تعبیر اسلامی آن محاسبه نفس است و از ویژگیهای بارز « النفس اللوامة » است که قرآن به آن اشاره کرده است و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اندکه»: الکیس من دان نفسه» هوشیار کسیست که خود را محاسبه کند .

عمر رضی‌الله عنه فرموده اند که :

« حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا وزنوا اعمالکم قبل ان توزن علیکم »

نفس‌ها یتان رامحاسبه کنید قبل ازینکه مورد محاسبه قرار گیرید و اعمالتان را وزن کنید ، قبل ازینکه بر شما وزن گردد .

برخی از سلف صالح فرموده اند : مسلمان برنفسش از زمامدار ظالم و شریک بخیل هم سخت تر و مشکلتر حساب می گیرد .

وطوریکه‌انسان مسئول است که خود را از تفریط در عبادت خداوندی و کوتاهی در حقوق خلق الله محاسبه کرده ، تلاش ورزد تا امروزش از دیروز. و فردایش از امروز بهتر باشد ، بر جامعه انسانی و نهضت اسلامی هم لازم است که خود را محاسبه کند .

خداوند ملت اسلام را ازینکه همه در گمراهی قدم گذارند نگه داشته اما امکان دارد گروهی از آن به خطاروند وگمراه‌شود، بویژه درقضایای اجتهادی که آراء و نظریات مختلف شده وموقف ها امکان صحیح بودن وغلط بودن را دارا است ، و اگر خطا ، به اساس اجتهاد بود ، صاحبش اجر دارد اعم ازینکه فرد باشد یا گروه اما اجتهاد در مجال کار ومبارزه مثل اجتهاد درمجال فتوی ، با تغییر زمان ، مکان و شرایط تغییر می پذیرد .

خطاامکان‌داردازضعف‌بشری‌منشابگیرد، بناءمنافی‌ایمان‌وتقوی نبوده وحتی‌لغزش از انسانهائی‌سرزده‌که آنها از ما ایمان کاملترداشتند ودر نزدخدا مقرب‌تربودند، طوریکه خداوند ازاصحاب پیامبر بزرگ اسلام در غزوه احد چنین یاد آوری میکند که :

«اولمااصابتکم مصیبة قداصبتم مثلیها قلتم انی‌هذا قل‌هومن‌عندانفسکم ان الله علی‌کل شیٔ قدیر » آل عمران آیه ۱۶۵

آیا وقتیکه رسید بشمارنجی به تحقیق رسانیدید دوچند آن، می گوئید از کجا

آمد این ؟ بگو این مصیبت که به شما رسیده از طرف خود شماست هر آئینه خدا بر هر چیز تواناست .

قرآنکریم به برخی از مظاهر ناتوانی ایکه از اوشان به ظهور پیوسته چنین اشاره میکند :

«ولقد صدقکم الله وعده اذتحسونهم باذنه حتی‌اذافشلتم وتنازعتم فی الامر وعصیتم من بعد ما أراکم ما تحبون ، منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخره» آل عمران آیه ١٥٢

و به تحقیق راست کرد در حق شما خدا پیمان خود را، وقتیکه می کشتید ایشانرا بحکم او، تا آنکه بزدلی کردید و نزاع نمودید درکار و نافرمانی کردید بعد از آنکه نشان داد شما را به آنچه می خواستید ، از شما کسی بود که می خواست دنیا را واز شما کسی بود می خواست آخرت را .

یکتن از أصحاب پیامبر فرمودند که تا قبل از نزول این آیات مبارکه من گمان نداشتم که درمیان ما کسانی باشند که دنیا را می خواهند .

بر نهضت اسلامی لازم است که گاهگاهی خود بیندیشد و کارهایش را ارزیابی کند و اعضا و هوا دارانش را بر تقدیم نصیحت اگرچه تلخ هم باشد و برتقدیم نقد اگرچه دردناک هم باشد تشجیع دارد . طوریکه عمر رضی الله عنه می فرمود که :

«رحم الله امرء اهدی الی‌عیوب نفسی»

خداوند رحمت کند مردی را که عیب هایم را بمن نمایاند .

نهضت اسلامی تنها ملک شخصی منسوبین نهضت نیست بلکه ثروت همه ملت اسلام و نسلهای امروز و فردا است و همه حق دارند مواضع قوت و ضعف نهضت را بدانند تا درسی باشد به آنها وعبرتی. گروهی ازمخلصین هوا دار نهضت اسلامی از باز شدن دروازه خود نقد گری ترس دارند، تا هر کس و نا کس و هر جاهل نقد بیجا نکنند و پس از اصلاح فساد نیافرینند . واین‌هم همان عذری است که برخی علماء راوا داشت تاباب اجتهاد رامسدود نمایند ، تا انسانهای طفیلی و انگل ، بی بند و بار و چهره‌های ننگین ازآن داخل‌شده و آنچه را نمیدانند بگویند و جاهلانه فتوی صادر کنند و خود و دیگران را گمراه سازند .

بناء در هر دو ساحه لازم است که دروازه به اهلش وبه توانایان باز گردد که سر انجام انچه سودمند است همان باقی ماند .

«فاما الزبد فیذهب جفاء واما ماینفع الناس فیمکث فی الارض» سورة الرعد آیه ١٧ .

اما آن کف آب پس میرود خشکیده و اما آنچه سودمی رساند به مردمان ، پس باقی می‌ماند در زمین. همچنان این مخلصین هوادار بیم آن دارند که نقد افکارزعمای نهضت‌های‌اسلامی بصورت اتهام به اوشان یاهمسنگری بادشمنان آنها عنوان نشود ، مثلاً کسیکه نظر شخصی چون امام شهید حسن البناء ، مرحوم ابوالاعلی مودودی ، شهید سید قطب ، مرحوم مصطفی سباعی یا دیگر رهبران فکری و حرکی نهضت را نقدکنند در آنها توجیه اتهام به اوشان یا طعنه بر امامت ، پیشوائی و قهرمانی آنها است .

در حالیکه نقد یک فکر و اندیشه برابر است که علمی باشد یا حرکی به هیچ صورت ، اتهام به مکانت علمی ، دینی واخلاقی صاحب آن فکر واندیشه نمی باشد .

باید دانست که فکر و اندیشه آن بزرگواران ، دیگر ملک آنهانبوده بلکه ملک همه نسلهای مسلمان است وحق هر انسان حتی وجیبه اوست که موطن های اجماع و خلاف ، قرب و بعد آنرا به راستی و صواب بداند ، و در همچو مسائل مواضع نهضت را تجزیه وتحلیل کند .

صاحبان این‌افکاروبرنامه‌ها وپیشوایان نهضت هیچ روزی بر خود عصمت را گمان و ادعا نه نموده و بر آراء و اجتهادات خود رنگ قدسیت‌نداده اند.

حتی امام حسن البناء در اصول بیست گانه اش تاکید میدارد که : بغیر از ارشادات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اقوال دیگران قابلیت اخذ وترک هر دو را دارد یعنی واجب نیست که باهمه آن اعمال واقوالیکه از مسلمانان سلف باقیمانده عمل نمائیم ، بلکه ما مکلفیت داریم آنچه که از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بما رسیده بآن عمل کنیم ، اما آنچه که از سلف باقیمانده می بینیم ، اگر موافق با کتاب خدا و سنت پیامبر است می پذیریم و در غیر اینصورت بکتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم رجوع می کنیم .

شهید سید قطب هم موقفهای فکری خود را در خلال زندگی سراسر خیر و بر کتش تغییر داده و از تنها

یک ادیب ناقد و مفتون بـه بلاغت قرآن (مرحله نمایش هنری و مشاهد قیامت در قرآن) به نویسنده اسلامی ایکه به عدالت اسلام و نظام او برای زندگی (مرحله عدالت اجتماعي در اسلام ، اسلام و صلح جهانی) مردم را فرا می خواند، انتقال می یابد و سپس از آن به‌یک‌مبارز وتیوریسین پیشگامیکه افکار خاصی داشته و نظریات جدیدی درد گرگونی اوضاع و بینش جامعه و دعوت به عقیده تغییر می یابد (مرحله معالم فی الطریق و مرحله چاپ دوم فی ظلال القرآن) .

شهید سید قطب خودش به بعضی شاگردان خود این تغییر و انتقال را یاد آور شده که یکی از شاگردانش بعد از استماع حرفهای استاد شهید سید قطب گفت : بناء تو مانند امام شافعی دومذهب داری، مذهب قدیم ومذهب جدید. سید قطب درجواب عرض‌داشت بلی ! اما با یک تفاوت که امام‌شافعی در فروع تغییر آورد و من در اصول .

و که میداند شاید ناقدی به اثر پژوهش در یابد که مذهب قدیمش - علی الاقل در بعض قضایا - از مذهب جدیدش به حق نزدیکتر است .

امام مودودی نقد ابوالحسن ندوی را درارتباط بعضی نبشته‌هایش با پیشانی باز می پذیرد و اندوهگین نمی گردد، در حالیکه پیروان امام مودودی ازین نقد بر آشفته می گردند .

هم چنان این مخلصین بیم آن دارند که دشمنان نهضت اسلامی ازین خود نقد گری سوء استفاده کرده وهمه نقاط ضعف و ناتوانی نهضت را ازدیدگاه خود با بزرگ جلوه دادن آن بمردم تقدیم داشته واشاره به‌محیط، شرائط و انگیزه های آن هم نکنند .که من خودم‌این سوء استفاده ها را در بحثهای از کتابم «حل اسلامی» لمس کردم که برخی از چپی ها آنرا با تقدیم و تاخیر حذف و اختصار به مردم تقدیم داشتند مانند همان شاعر خمار که گفت :

ما قال ربک ویل للالی سکروا

بل قال ربک : ویل للمصلینا !

نگفته پروردگارت که : ویل باد به آنانیکه نشه شدند ، بلکه گفت‌که: ویل بادا بر نماز گذاران !

و علی‌الرغم این سوء استفاده ها و تحریف ها مانعی از نقد علمی مبنی بر اخلاص وجود ندارد ، زیرا نباید کلمه حق از ترس کلمه باطل پوشانده شود ، و حتی مردم کلمات خدا را از مواضع اصلی آن تحریف نمودند اما باز هم‌نوربخش وهادی باقی مانده وحرفهای ما برتر از حرف خدا نیست .

۲- گروهگرائی و اختلاف :

از آفت های نهضت اسلامی معاصر یکی هم گروهگرائی ، انقسام و پراگندگی ها ایست که ما در میان گروه ها و جمعیت های متعدد مربوط به نهضت اسلامی می بینیم که هر گروهی تنها خود را «جماعت مسلمین» میداندنه «جماعتی از مسلمین» و ادعا دارد که تنها حق با او همراه است و بعد از حق هم‌جز گمراهی چیز دیگری نیست، و دخول در بهشت ، نجات از جهنم موقوف به پیروی از آن بوده و تنها او فرقه ناجیه است و خارج این گروه همه هالکین اند !!!

و اگر کسی از آنها این حرفها را به لسان مقال نگوید به لسان حال خواهد گفت و عملش آئینه تمام نمای آرمانش است ، قراین حاکی است که و بای پراگندگی وتمزق از محیط امت اسلامی به ساحه نهضت قدم گذاشته و این امریست که همه مبارزان مخلص و هدفمند و ارادتمندان و دعوتگران مبارزه اسلامی شکایت دارند و اگروضع به همین منوال باشد و موقف فکری گروه ها به همین روش فعلی ادامه یابد شکایت ها به طول انجامیده و راه هر نوع تقارب راستین قطع میشود .

من تقارب میگویم نه «وحدت» زیرا من تعدد جمعیت های خدمتگذار اسلام را انکار نه نموده و نه طمع آن دارم که همه زیر بیرق یک گروه‌گرد هم آیند.و تحت رهبری یک قیادت فعالیت نمایند ، زیرا این خوابیست طلائی و خوش اما تحقق آن مشاکلی در قبال دارد که مهار کردن آن آسان نیست ، مگر اینکه انسانها به ملائکه تبدیل گردند .

هم چنان تعدد جنبش ها مانعی ندارد اگرتعدد به اساس تنوع وتخصص باشد نه تعدد تناقض و تضاد . به این ترتیب که گروهی در آزادی عقیده از قید و بند خرافات و شرک متخصص گردیده، عقائد مسلمین را مطابق‌کتاب و سنت تصحیح کند و دومی درتصحیح عبادات سهم گرفته و آنرا از بدعت‌ها و شوائب پاک ساخته و به مردم امور دینشان را بیا موزند .

سومی به مشکلات خانواده مسلمان توجه نموده ومردم را به حجاب‌شرعی فراخواند وضدبی حیائی ها وبی‌پردگی ها مقاومت کند .

چهار می در مبارزات سیاسی دخالت

کرده ، در انتخابات پارلمانی سهم گیرد و در برابر احزاب «لائیک» ایستادگی کند .

و پنجمی به امور تربیتی وکارهای دسته جمعی اهتمام نموده همه کوشش ووقت‌خود را در به پیروزی‌رساندن‌این راه مصرف کند و ششمی در همه این ساحات یا آنچه توان آن را دارد کار کند .

ممکن است بعضی گروه ها با مردم عوام کار کنند و گروه دیگر هم با روشنفکران . اولی عاطفه ها را مخاطب قرار داده، احساس های ایمانی شانرا بر انگیزانند و در پهلوی آن دیگران عقل ها و افکار را بویژه عقل های آنانی را که شکار فرهنگ غربی (لیبرالی و سوسیالیستی) شده اند .

و به این ترتیب گروه ها متنوع شده و کار هایشان هم به اساس اهتمام و تلاشهایشان متنوع می گردد. (۱)

این کاریست خوب و سود مند مشروط بر اینکه همه به یکدیگر حسن ظن داشته ودر مواضع اختلافی ازتسامح کارگیرند و باهم تعاون وهمکاری‌داشته و نصیحت بر یکدیگر را فراموش نه نمایند و در قضایای بزرگ و سرنوشت ساز در یک صف بایستند و از یک سنگرضد دشمن مشترک مانند یهودیت، صلیبیت کمونیزم و بیدینی بجنگند ، و فرموده خدا را بیاد آرند که :

«ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کأنهم بنیان مرصوص».
(سوره الصف آیه ۴)

به تحقیق الله دوست میدارد آنانی را که جنگ میکنند در راه او صف زده، گویا ایشان دیواری آمیخته باسرب اند (بنا های با یکدیگر چسپیده اند) .

و امروز از وجیبه های زعمای نهضت اسلامی است که در تقریب و توفیق میان گروه هائی که بخاطر اسلام خدمت میکنند سعی و تلاش و جدیت بخرچ دهند .گروه هائی که جوانان روشنفکر در کشور های عربی (۲) با حماسه وشور از آنها پشتیبانی میکنند ، از آن جمله گروههای ذیل را یاد آور میشوم .

* جماعت اخوان المسلمین
* جماعت سلفی ها
* جماعت جهاد
* حزب اسلامی تحریر
* جماعت تبلیغ

بر صفکران و تیوریسن های این گروه ها لازم‌است که مجالس کنفرانسها و حلقه هائی بخاطر بر رسی و پژوهش تشکیل دهند که هدفشان ، ابراز مواضع اتفاقی ایکه در زمینه تعاون و همکاری صورت بگیرد وتقریب جوانب اختلافی و تخفیف حدت و تندی جدال و مناقشه در جزئیاتیکه انسان عاقل میداند پایان ندارد و حل آن نا ممکن است ، و حسن ظن در آراء وکارهائیکه باهم موافق نیستند باشد ، پس ازین بر رسی و پژوهش نتیجه گیری کرده و یک سلسله اصولی را تدوین دارند که در سایه آن امکان جمع شدن باشد

و سپس در یک صف و در یک نبرد ضد دشمنان اسلام که تعداد شان چقدر افزون،وسائلشان چقدر نیرومند، ومکاری های شان چقدر بزرگ است صف آرائی کنند .

و من نظر دارم که کوشش بخاطر ضخیم کردن و بزرگ جلوه دادن فرقها و اختلافات و توسیع درز هامیان گروهائیکه بخاطر دعوت به دین خدا مبارزه میکنند امریست خطا ، نادرست بلکه لازم است تا حد امکان ما این درز ها و شگاف ها را مسدود کنیم.

من‌معتقدم‌اصول بیست‌گانه‌ایکه‌امام‌حسن البنا وضع کرده و آنرا اساس وحدت فهم به همه داعیان مبارزه اسلامی گردانیده دستور العملی است ثمر بخش که امام آن را به اتحادیه گروه های دینی در مصر پیشکش‌کرده تا به اساس آن به هم نزدیک گردند نه اینکه از یکدیگر دور شوند و بر یکدیگر تهمت ببندند ،که خواننده از مطالعه آن آثار حکمت و اعتدال را در می یابد و این اصول امکان داردکه اساس اتحادفکری مشترک میان همه آن گروه ها باشد ، اما به یک شرط و آنهم پاکی نیات ، و آن هم در پهلوی قاعده کلائی ایکه میگوید : در آنچه باهم اتفاق داریم همکاری میکنیم و در آنچه باهم اختلاف داریم یکدیگر را معذور میداریم .

ومن چون امام بنا کسی را حریصتر در توحید گروه ها و صفوف مبارز اسلامی ندیده ام که او در مناسبات مختلفی به این اتحاد و هماهنگی الحاح کرده و در رساندن این هدف به دلها آسانترین زوشها را اختیار می کرد . امام شهید حسن البنا در رسالهٔ کنفرانس ششم میگوید :

« . . . موقف ما در برابر همه هیئت های اسلامی با اختلاف همه انگیزه ها ، موقف دوستی ، برادری ،

همکاری و صمیمیت است ، آنها را دوست داریم و با او شان همکاری می کنیم و بسیار تلاش میورزیم که بواسطه آن حق در سایه همکاری و دوستی پیروز شود میان ما و آنها هیچ نظریه فقهی یا اختلاف مذهبی دوری نمی افگند ، زیرا دین‌خدا آسان وفراخ است،وکسی‌دردین‌تنگی‌نگرفت‌مگر اینکه بر او غلبه حاصل کرد و بدون شک ما را خداوند به راه بهتر توفیق داد ، بناء ما حق را به اسلوب نرم که قلب‌ها را جذب‌کند و عقلها بدان اطمینان یابد جستجو کنیم و بدون شک روز گاری خواهد آمد که در آن همه نامها ، القاب و تفاوت های شکلی و موانع نظری زائل و در عوض وحدت عمل به میان خواهد آمد که همه پیروان محمد صلی الله علیه وسلم در صفوف فشرده آن جمع شده و در آن روز جز برادران مسلمان که بخاطر دین خدا تلاش می ورزند و در راه خدا جهاد میکنند کسی دیگری سراغ نمی شود.

«ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون».

(سوره مائدة آیه ٥٦)

و کسیکه دوست دارد خدا و رسول او را و مومنان را (پس هرآئینه) حزب خدا ، ایشان بر همه غالبند .

و بر جنبش اسلامی نمی سزدکه نقش شخصیت های نیرومندی را که در ساحه دعوت به اسلام کار میکنند ، اهمال نمایند ، این شخصیت ها اگرچه منفردانه تلاش دارند ، اما تاثیرات بارزی در محیط و میان شاگردانشان دارند و هر کدام مدرسه و مریدی دارند و درجمله‌این‌شخصیت‌ها، انسانهای صادق و مخلصی هم اند که آراء عامه را تحریک و توجیه می نمایند .

ما که به کار دسته جمعی ومنظم پلان شده مردم را دعوت می کنیم ، به این معنی نیست که اعتبار آنانی را که در بیرون از چوکات امور دسته جمعی کار میکنند ملغی اعلان داریم ، شاید آنها عذر ها با موانع مادی و



معنوی ای داشته باشند که آنها را از مبارزه همگانی ومنظم باز دارد. واگرچه و جیبه آنهاست که با فکر ، دل و تلاش شان مدد گار هر عمل اجتماعی ملتزم به شریعت باشند ، اگرچه عضو رسمی هم در آن نباشند .

مانند بعضی شخصیت های پاکی که به اخلاص به اسلام دعوت نموده و درساحه‌های رسمی مانند وزارت‌های اوقاف و شئون دینی ، مجامع علمی و پوهنتون های اسلامی کار میکنند بناء تجاهل از آنها ، تنها بخاطر یک ارتباط حکومتی آنهم به اساس وظیفه امر پسندیده ای نیست وشاید هم با استفاده از وسائل مؤسساتی که در اختیار دارند خدمات پر ارجی تقدیم مبارزه اسلامی نمایند.

(١) و احیاناً یکی از عوامل جدائی و تفرقه هم حرص زیادت بر وحدت است ، وحدت همه آنانیکه بخاطراسلام مبارزه میکنند ، طوریکه بنام نهضت اسلامی جهانی واحد یاد شده ، بناء کسیکه اجتهادش او را به اسلوب مخالف در مبارزه و حرکت و اداشت ، متهم به انشعاب ، انشقاق ، دشمن اتحاد و یا تجرید از صف یا اختلاف افگن می گردد . و یا به او یکسلسله تهمت هائی راجع میشود که جز جدائی بیشتر صفوف و دوری قلب ها ثمر دیگری بار نمی آورد. و به این ترتیب مبالغه بیشتر و آزمندی به وحدت سبب فرقت و جدائی می گردد .

و بهتراست ما به تعدد اجتهادات و دگرگونی اسلوب ها و روش ها بنا بر تعدد آراء و اختلاف در ترتیب اهداف ، کاری بودن وسائل و اندازه موثر بودن وسائل و موانع و امور دیگریکه اجتهاد و فتوی به اثر آن تغیرمی یابد ، اعتراف کرد ، مانند تغییر زمان ، مکان ، حال و شرائط. و هر مجتهد اجرش را می برد و برای هر شخص به اساس نیتش پاداش داده میشود .

(٢) و در کشور های غیر عربی، جماعت اسلامی در پا کستان ، هند و بنگله دیش ، و حزب سلامت وجماعت نوری ها (بدیع الزمان نوری) در ترکیه ، جماعت جوانان مسلمان و حزب اسلامی در مالیزیا و جمعیت اسلامی و حزب اسلامی در افغانستان فعالیت دارند .

بحثی برای دلسوز های واقعی جهاد

بقلم : م ظ

بی تفاوتها

پیشامد وموضعگیری در برابر رویداد ها به معنی قرارگرفتن در برابریک آزمون است . هر قدر این رویدادها مهم و در سر نوشت انسان اثر گذار باشد، بهمان اندازه انسان، خود رابا آزمون بزرگتری رو برو میبابد . گذشتن از همین آزمونهاست که به موقعیت انسان برا زندگی می بخشد . پیشامد با رویدادها واستقامت دربرابرمشکلات. است که انسان را در مسیر زندگی آبدیده میسازد . تحمل زحمت و قبول خطر است که موقف انسان را دربین همقطاران تبارز می بخشد و این اصل بمراحل بالاتر شامل زندگی ملت‌ها نیز می شود . آنکه حاضراست جانش را در راه خدا ، آزادی و شرف قربان کند در واقع آماده است در مدارج نهایی آزمون زندگی اشتراك نماید وباینصورت بحیث یک‌انسان مؤمن، آزادو رسالتمند در صف پیشگامان قرار گیرد .

جهاد امروزی ما بزرگترین آزمونی است برای هرفرد کشور ما وچگونگی اشتراک در امر جهاد است که مدارج شایستگی را درین امر بزرگ تثبیت میکند :

وحشت اشغالگران روس و موج صخره شکن جهاد درخلای هشت سال گذشته درب هر خانه و دیوار هر منزل را کوبیده است ، آنهائیکه تجاوز روس را آزمونی در مدرسهٔ زندگی پنداشتند چون کوه استوار دربرابرتهاجم وحشیان ایستادند و باخون پاک و قوت ایمان موج جهاد را نیرو بخشیدند ولی آنعدهٔ معدود که جان و مال دوست میداشتند ، درهمان گرد باد اول هجوم چون خس‌وخاشاک به هوا شدند . افتخار ملت مؤمن ما درین است که بیشتر با خون‌های پاک خودموج جهاد رارنگینی خاص بخشیدند و هر قدر طوفان قویتر شد پایداری و استقامت‌آنان فزو نتر گشت .

ولی روی سخن ماسوی آنهائی است که با همه داروندار زندگی خود به جهاد پیوستند ، یا در سنگر در صف برادران مجاهد ماندند و یا از ساحهٔ قدرت الحاد بیرون آمده راه هجرت پوئیدند .

درحالیکه همه یقین داشتند جریان زمان باید ایمان به اشتراک عملی را در جهاد نزد این عده بیشتر میساخت ، برعکس این‌ها ما هیت یک گروه بی تفاوت را بخود گرفتند . این‌ها بجای آنکه یک مجاهد فعال شوند و یا یک مهاجر راستین باشند متأسفانه جانب غیر فعال بودن را برای خود غنیمت شمردند .

باینصورت بی تفاوتها گروهی اند که از نیروی جسمی و مغزی کامل برخوردار اند اما از اشتراک مستقیم در جهاد کنار میروند وزندگی را درعطالت و شفوی سازی های ضمنی غنیمت می شمارند .

لیکن بازهم اینها خوش ندارند از صف جهاد خارج پنداشته شوند و در صحبت‌های روزمره از پیروزیهای مجاهد ، خود را به افتخار جهادشریک میدانند .

در جملهٔ بی تفاوت ها البته آنهائی را شامل نمیدانند که از اول در کنار مجاهدین نبوده اند و قصد شان ازهمان اول کنار ماندن از وحشت روس یا در رفتن از جبهه و محیط هجرت بوده و هدف شان بیشتر زنده ماندن بوده و یا اینکه از همان آغاز خواسته اند بشکلی از اشکال خود را در محیط هجرت (جدا از کمپ‌های مهاجرین) و بیشتر در قلمروهای دوردست پناهگزین سازند و با پیش گرفتن پیشهٔ ، لقمه نانی پیدا

کنند و زندگی خود را پیش برند باینصورت این گروپ اندک از آغاز راه علیحده پیش گرفته است .

نه خواسته است با مجاهد و مهاجر باشد و نه ترجیح داده است با مجاهد و مهاجر دریک محیط اند و هبار و پر مشقت زندگی کند ونه قلبا علاقه داشته است در قصه و غصهٔ مجاهد و مهاجر باشد .

این گروه بعضا در خلال صحبت‌های خود مانی انتقاداتی راهم نثار مجاهد می کنند و صحبت های شان ، توام با مأیوسیت و عقب نشینی جبونانه است که عدم موجودیت ارتباط بین این گروه انگشت شمار و مهاجر به نفع جهاد است - مگر به این شرط که تماس مجاهد با آنها انگیزهٔ اصلاحی و بیدار سازی وجدان را داشته باشد .

آنهائی که صرف هدف شان تأمین و تدارک مایحتاج خانواده ومعیشت زندگی بوده است از اول کوشیده اند در محیط دور تر از محل زیست مجاهد و مهاجر به شغل و پیشهٔ بپردازند و مشغولیت ومصروفیت شباروزی شانرا فقط کسب وکار روزمره تشکیل میدهد و بسیار کم از جهاد و هجرت و بیشتر از نفع و ضرر حرف می زنند . خواهی نخواهی این گروه در موقع صحبت به دیگران در خود احساس کمی میکنند و خون شرمندگی دور ماندن از جهاد در چهره‌های شان میدود .

اما بی تفاوتها غیر ازین ها اند . آنها ابتداء به قصد جهاد و مهاجریت خانه و وادی خود را ترک گفته اند - درپای مجاهد به محیط هجرت آمده اند و داشتن ایمان پاك و احساس قوی اشتراك در جهاد آنها را به محیط هجرت یا محل پیوستن و اشتراك عملی در جهاد کشانیده است .

در گروه بی تفاوت‌ها که در آغاز جهاد خیلی کم واماا کنون تعداد شان نسبتاً زیاد است، میتوان اینها را شامل ساخت :

-خانواده و مجاهدینی که با ایمان قوی و احساس‌عالی از محیط استبداد و الحاد بیرون شدند و اما وقتی درمحیط هجرت رسیدند ، ازحرکت باز ایستادند و شعله های آتش خشم شان علیه اشغالگران فروکش کرد و اکنون هم آسودن در محیط هجرت را ازبه پاشدن به نفع تحرك جهاد ترجیح میدهند .

آنعده انگشت شمار مجاهدینی که در آغاز علیه دشمن مردانه رزمیدند و با گذشت دو سه سال احساس کرختی سراپاي شان را فرا گرفت و عوض رفتن به جبهه باقی‌ماندن درعقب سنگر را به نفع خود دانستند .

-آنعده از جوانان ما که بارشادت و شهامت سنگرهای جهاد را در آغازگرم میداشتند ، اما پسانتر درنتیجهٔ رویداد های منطقه و یا روبرو شدن پیامدهای ناخواسته درمحیط هجرت دلسرد شدند و گوشه گیری را از فعال بودن در جبهه بهتر شمردند .

-آنعده از نیروی فعال‌جهادی ما که سرگردانی های دفترو دیوان آنها را برای همیشه ویا مدت‌های نسبتاًطولانی از سنگر دور نگهداشت و یا تمایل به جیفهٔ دنیا و دلسردی های عاید از مراجعات مکرر به دفترها و روبرو شدن به (امروز و فردا) آنها را به زندگی در محیط هجرت عادت داد .

-آنعده از مجاهدین جوان ماکه سلاح را بگذاشتند و بجای آن مسوولیت ضمنی و خدمات جانبی را در محیط هجرت پیشه کردند .

-آنعده از جوانان ما که بادست زدن به تلاشهای جانبی در محیط هجرت و جهاد خواستند مدرکی بیابند تا از محیط هجرت و مجاورت جهاد دور تر و به کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی روند .

-آنعده از قوت فعال جهاد ماکه خود نیروی اشتراک مستقیم در جهاد را دارند و ازناحیهٔ خانواده نیز مشکلات بزرگی متوجه شان نیست ، لیکن خوش دارند (راشن) بگیرند و بجای بودن در محیط پر افتخار جهاد و دره های پرغرور وطن زیر خیمه های داغ بسر برند وبا استفاده از کمک‌های دیگران بیشتر ازحد استحقاق وته وبالا دویدن ها روز خود را بگذرانند . فضل الهی این عده خیلی اندك اند ، اما نمیتوان ازین حقیقت انکار کرد که این ها با ربودن استحقاق خانواده های مستحق بحیث اشخاص پر تلاش درنظر ها جلوه میکنند و مهاجر محتاج ومستحق درین امرآنها را قابل تعقیب میدانند .

-آنهائیکه نیروی فعال جهاد اند اما با دوره گردی و دکانداری روز خود را می گذرانند . در حالیکه این عده اصلاً به اشتغال درچنین کاری ضرورت ندارند زیرا اگر درمحیط مجاهد ومهاجر زندگی کنند مایحتاج آنها تدارك می شود .

-آنها که بایستی در گردانیدن چرخ

جهاد سهم بگیرند و کارهای مشابه خدمات شان درساحهٔ جهاد نیزموجود است لیکن خود به دریوری و کلینری میپردازند ودرهمین بخش چنان مشغول اند که با مشاهده‌هائی در موقع کار فکر میکنید ، برای انجام همین کار مهاجرت کرده اند . درین جمله بهیچ صورت آنهائی شامل نمیشوندکه برای گذاردن زندگی خانوادهٔ خود کار می کنند و در خدمات جهاد و مهاجرین نیز برای شان جائی وجود ندارد .

همچنان درین‌جمله آنهائی شامل نمی شوندکه صرف روزها و ماههای انتظار برای رفتن به جبهه را به یک شغل و یا گشایش دکانی میگذرانند وهدف شان صرف معیشت خانواده و تکافوی ما یحتاج زندگی چند روزهٔ خود شان است .

آنهائی که میتوانند قوهٔ فعالی جهاد خودباشند لیکن روزهاسرگردان‌دریافت مصروفیتی وشب‌ها در فکرتدارک کاری میباشند این طبقه کسانی را شامل می شود که اعلان‌های پیهم تدویر دورس های به اصطلاح آموزش لسان خارجی ویا شغل های مسلکی و شوق را در دیوارها می بینند . این اعلان‌ها که بیشتر ازطرف مراجع ثبت‌نا شده انتشار میبابد، روزها وماه های متواترجوانان را عقب دروازه‌ها سرگردان می سازد . این سرگردانی‌ها درمرور زمان‌جوانان ما را به امر جهاد دلسرد می سازد . لیکن آنهائی که در کورس‌های ثبت شده و برای خدمات ممد جهاد شامل میشوند از مددگاران جهاد اند .

اما اشخاص شامل کتگوریهای آتی را نمیتوان در جملهٔ بی تفاوت‌ها شامل ساخت :

-آنهائی‌که فروش سلاح جهاد را مجاز میدانند ویا به بهانهٔ تنگدستی وانجام خدمات جانبی به این کار مبادرت می ورزند . این کار روی هر اسم و رسمی که صورت‌گیرد نا روا است زیرا سلاح وسیلهٔ ادامهٔ جهاد در برابر الحاد است وگناه کسیکه سلاح جهاد را می فروشد خیلی سنگین است .

-آن چهره‌های انگشت شمار وشناخته شده ایکه به نفع شخصی خود و به ضرر مهاجر نیازمند ، دستیابی به راشن پاس‌های اضافی را حق خود میدانند و در این زمینه دست به رویداریها می زنند و از پیشامدهای مصلحت آمیز غرض دستیابی به سود شخصی خود داری نمی کنند .

-آنهائی‌که میتوانند مجاهد ویامددگار مجاهد و مهاجر باشند لیکن شغل آزاد ویا به فکر خود شان پیشهٔ آرام و بدون درد سر را میگزینند تا به زعم خویش از جنجال زندگی و اندوه مهاجر بر کنار باشند .

-آنهائی که رویداد ها و ارتباطات ر وسیله قرار داده بحیث چهره‌هائی سر و پا آراسته ، این سو و آن سو میگردند که نه کار شان ممد جهاد است و نه وجود شان زینت محیط هجرت .

آنهائیکه به افتخارات منطقوی و ارتباط دادن به قو ماندانان قهرمان جبهات غرور می فروشند وهی داد می زنند که چه کردیم و چه میکنیم ، قربانی داده ایم و قربانی میدهیم . با این جملات خود این چهره‌های انگشت شمار خود را از دیگران برتر می شمارند ، خود را در قطار اول حساب‌میکنند، صلاحیت‌در تصمیمگیری را حق خود میدانند .

همه امتیازات را حق خود میدانند . این ها به اصطلاح بالا می نشینند و کلان‌کلان حرف میزنند غافل ازینکه تمام مردم افغانستان قربانی داده اند، تمام مردم افغانستان جهاد میکنند ، تمام مردم افغانستان شهید داده اند . هر سنگ و چوب‌کشور به این حقیقت شهادت میدهد .

هر که ادعا می کند که کجای افغانستان جهاد کرده و کجای آن نکرده به ماهیت و حقیقت جهاد ما تا حال آشنا نیست ، ملت مؤمن و قهرمان مارا نشناخته است ویا او خود چنان تنگ نظر و خودبین است که اطراف خود را نمی بیند بلکه حرف خود و منطقه محدود خود را می بیند، سراسر افغانستان را نمی بیند . خوش بختانه از یکطرف این خود بینی‌ها خیلی کم اند واز جانب دیگراکنون داشتن چند احساس تنگ نظرانه به‌کلی مردود است . مجاهد واقعی و خدمتگار واقعی جهاد اکنون متوجه و حدت مجاهد افغانستان وهماهنگی‌آنها است . امروز تمام جبهات ما مایهٔ افتخار هر فرد مهاجرومجاهد است. مجاهد واقعی امروز از محدودیت تنظیمی منطقوی ـ لسانی و نژادی بیرون است . مجاهد واقعی به افغانستان بحیث یک سنگر داغ جهاد علیه الحاد و کمونیزم نظر دارد .

آنهائیکه تا به بدست این سو و آنسو میروند و میبالند که که را تقدیر و

که را تخریب کنند ، نزد این عده معیاری برای ارزیابی شخصیت‌هاوجود ندارد - فقط آنکه رأ خوش داشتند در هر جا صفت میکنند و از او قهرمانی کاغذی می سازند و آنکه را خوش نداشتند عیب می‌مانند، هرچه خواستند خطاب میکنند، به جناحهای دشمن ارتباط میدهند . خلاصه از تا په های دست داشته بر پیشانی هر که خواستند می کوبند .

این گروه با داشتن ارتباطات خاص، روی اغراض خاص و در مجموع برای تخریب در صف جهاد میخواهند یک تعداد قوماندانان مجاهدین و شخصیت های صاحب نظر جهاد را صدمه زنند . چون اصل های کلی اسلامی نزد ما برای قضاوت در مورد شخصیت ها وجود دارد ، لذا مشت این چهره‌های خود غرض زود باز می شود و رسوای مردم میگردند .

اگر چه تعداد این گروه خدمتگار کاذب اندک است و اما نمیتوان ازین حقیقت تلخ انکار کرد که تبلیغات و زهر پاشی اینها اکثر باعث تخدیر و تخریش در ذهنیت ها نسبت به بعضی اشخاص مؤمن، مجاهد وخدمتگار جهاد می شود و چه بسی که همین چهره ها با داشتن موقیت باعث می شده اند دوستداران جهاد را دلسرد سازند واز صف خدمتگاران جهاد دور رانند .

آنهائی که صرف روی منافع خصوصی کاغذ بدست این سو و آنسو به این دفتر وآن دفتر میگردند ، نه کار شان به جهاد ارتباط میگیرد ، نه به مهاجر، هر جا زبان شکوه بازمیکنند، از آسمان و ریسمان گز می کنند ، هر چه دل شان خواست می گویند ، به هر که خواستند انتقاد می کنند و اما وقتی از گفتار و کردار شان بر رسی کنید همه دریک چیز خلاصه می شود و آن رسیدن به اغراض ومنافع‌شخصی است. اینگونه اشخاص‌هم شکر خداکم اند . اما سروکله شان در هر محلی نمودار می شود ، که چه خوب است اگر ازین اشخاص درمیان مجاهد و مهاجر ما نباشد .



این گروه‌ها بی تفاوت نیستند - این ها اهل غرض و اهل مقصد اند ویا گروه با تفاوت ها اند که هر چه را برای خود و هر افتخار و هر امتیاز را برای خود و گروپ خود میخواهند .

در پایان این بحث جناحهای ضدالحاد را به سه کتگوری آتی میتوان خلاصه کرد :

الف : مجاهد و مهاجر افغانستان که مجاهد قوای مسلح جهاد ما و مهاجر قوای ذخیره جهاد و خانوادهٔ مهاجر اتحاد قلبی مجاهد است .

ما به مجاهد و مهاجر واقعی خود افتخار می کنیم ، همین‌ها بالاخره پشت دشمن را بر زمین می مالند و درفش اسلام وآزادی را در میهن کهن ما بر می افرازند .

ب : بی تفاوت‌ها که تعداد شان بسیار اندک و اما اصلاح حرکت شان درشرایط دشوار امروزی جهاد ضروری میباشد . احساس و روش آنها با اندک توجه تنظیم‌های جهادی ما و توجه خود آنها به حال شان، میتواند اصلاح شود وآنها درصف مجاهدین ومهاجرین واقعی بایستند ودرافتخار جهاد امروزی ما صمیمانه و مستقیمانه شریک گردند .

در حال حاضر چرابی‌تفاوت؟بی تفاوت بودن‌ننگ است وعقب‌نشینی‌ازسنگر گرم و پرافتخار جهاد را افغانان مؤمن و آزادهٔ ما ننگ میدانند .

با تفاوت ها : اینها که اکنون از موقعیت هائی برخوردارند، با یک اقدام و حرکت انقلابی وقاطعانهٔ تنظیم‌های اسلامی ما میتوانند اصلاح شوند ویا کنار رفتن را ترجیح دهند، زیرا شرایط موجودهٔجهاد دیگر به آنها مجال حرکت نمیدهد که روی احساس خود خواهی، امتیاز خواهی، منطقه دوستی، شخصیت خواهی و نژاد پرستی به پیش میرولد ، جهاد ما اکنون به سرعت سوی‌وحدت و پختگی پیش میرود و وجود آنهائی را برداشت‌نمی کندکه تبعیض می پسندند، امتیاز میخواهند و با تکیه به شخصیت های بزرگ جهادی و جبهات گرم به خود شخصیت میدهند و خود را برتر میدانند .

رافع نور

په جهاد کې د مورال اهمیت

(۲)

درلولوستونکو خوښ یم چه یوځل بیا خپل تاوده سلامونه درته وایم او د الله پاک رحمتوله او برکتونه درته تمنا کوم.
عزتمنو ! د پورتنی عنوان لاندې مو په تیره برخه کې په مورال باندې د عقیدې تاثیر څه ناڅه روښانه کړ. دا دی پدغې برخه کې به د عدالت اثر په مورالو باندې په لنډه توګه عرض کړو. خوښانۍ دهرڅه نه د مخه ووایو چه :

عدالت : د عقیدې ترڅنګه یو بل مهم اصل دی چه موجودیت ئې د مورال په اوچتوالی کې او نشتوالی ئې د مورالو په ضعف کې ډیر ستر رول لري.

دا به مبالغه نه وی چه که ووایو : یوه ټولنه د عدالت په موجودیت کې موجوده او په نشتوالی کې ئې نابوده ده. انسانی ټولنې خو لاڅه کوی چه که چیرته د کائناتو د نظام څخه د عدل (تعادل) موجودیت له مینځه ولاړشی نوارو مرو بهوبجاړ شي. همدارنګه که چیرته د انسان په وجود کې د لازمه موادو تعادل ګډوډ شي ، په وجود کې به ضعف، ناتوانی، ستومانتیا او ناروغتیا پیدا شي. لنډه دا چه عدل، عدالت، تعادل او برابری د هری پدیدی دسالم موجودیت لپاره یومهم اصل دی.

په ټولو نظامونو کې که سیاسي دي او که اجتماعی ، که اقتصادی دی او که نور ټول د عدالت له محوره څرخي. دوی ټول د عدالت د تأمین مدعیان دي. ددوی ادعا ځکه غلطه ده چه د دوی دنظامونو بنیان داسی چا ایښی دی چه هغه پخپله د عدالت په تامین کې سمندری لاهودی. د مثال په توګه کمونستی بلاک د عدالت تأمینول پداسی توګه غواړی چه پخپله له بیعدالتی څخه منشأ اخلی ګویا د بدای څخه په زور سره شته اخلي او هغه ګداته ورکوی یا دا چه بدای هم ګدا کیدل غواړی.

سرمایه داری نظامونه پدی عقیده دی چه که چیرته د انسان د استعدادولو د روزنې مخه خلاصه پریښودل شي نو ګویا عدالت تامین شه.



مونږ الحمدلله مسلمانان یو او پدی باور لرو چه د نړی ټول هغه نظامونه چه دبشر د فکر پیدا دي ، څه نا څه نیمګړتیاوی لري. د دغو نیمګړتیاوو په موجودیت کې ممکنه نده په بشری ټولنو کې عدالت تأمین شي. نو ځکه مونږ باور لرو چه عدالت یوازی او یوازی په هغه نظام کې تأمینیدلی شي چه هغه د الله(ج) په ید قدرت باندي جوړ شوی وي.

مونږ مسلمانان پدې هم باورلرو چه دغه آسمانی نظام ، اسلامي نظام دی. پدغه آسمانی نظام کې اساس عدل او فروع عدل دي. د همدغه باور له امله مونږ پخپل ګران هیواد کې د تیری کونکو روسانو او د دوی د تالی څټو کمونستانو پرخلاف اسلامي انقلاب پیل کړی دی. په اسلامي حکومت د عدالت د تأمین باور مونږ ته دومره او چت مورال رابښلی دي چه په تش لاس مووکولای شوای د یوه ابرقدرت سره خپري ولګوو.

څرنګه چه د عدالت تأمین په یوه ټولنه کې د وحدت او یووالی مزی ټینګوي نو ځکه اسلام دغه اصل ته خاصه پاملرنه کریده چه علماء کرام او اهل خبره پدی هکله ډیر ویلی دي او ډیر به ووائی. مونږ به یوازی پدی باندی و غږیږو چه عدالت یابیعدالتی په مورالو باندی څه مثبت یامنفی اثر اچوي.

که چیرته یو لیډر یا قوماندان د خپلو



لاس لاندی وګړو سره د عدالت پربنسټ ولاړ کړه وړه وکړی نو مجاهدین بهارومړو له یوې خوا خپل لیډر او قوماندان ته د احترام په سترګه وګوري او په هغوی باندې اعتماد دومره قوی شي چه خپل ځانونه د خپلو مشرانو څخه قربان کړي . د دغسی لیډر او قوماندان مینه ، محبت او احترام به د لاس لاندی وګړو په زړونو کی دومره ژور وي چه د خپل لیډر او قوماندان بری، نیکنامی او ژوند به د خپل بری ، د خپلی نیکنامی او خپل ژوند په بدل کی د خدائی(ج) له دربار‌ه غواړي . د لاس لاندی وګړو د غسی اخلاص او حسن نیت به هلته مسیر شي چه لیډر او قوماندان د خپلو زیر دستانو په مینځ کی هیڅ ډول توپیر قائل شی . مګر دا چه دغه توپیر د علم او تقوی په سپیڅلو اصولو ولاړوی.

ښه قوماندان په دوامداره توګه حق‌حقدار ته سپاری . د عدالت په تأمینولو کی‌یوازی د الله پاک (ج) رضا او یا عدم رضا په نظر کی لیسی . د بندګانو د رضا پروا هلته نوی چه د شریعت له اصولو سره منافی نه وي . ښه قوماندان د عدالت د تامینولو لپاره تر هرڅه لومړی نوروته مثال د ښیګڼوګرځي. ښه لیډر او قوماندان د نورو غوندې جامی اغوندي ، د نورو غوندې خوراک او څښاک کوي او د نورو څخه څه ناڅه‌ډیر د مشکلاتو سره تیتری وهي . لیډر او قوماندان‌ښایي‌یوازی‌دضروری‌وسائلواووسایطو په لرلو سره د نوروته توپیرولري پدي کی هم باید نهایت ضرورت په نظر کی ونیول شي . د مشر لپاره دامنیتی امکانیاتو برابرول یو ضروری امر دی . په پښتو کی یو مشهور متل دی چه وائی : «سل دی ومړي د سلو سر دی نه مړي» نوښائی رهبر د محاز بی پدامسی خط کی ووسیږي چه هلته د مرګ خطراو او د رهبری اوهدایت امکانیات ډیروي. که‌چیرته رهبر یاقوماندان د ژوند په مختلفو اړخونو کی د نورو سره بلا ضروته فاصله پیدا کړي او د خپلو پیروانو څخه یو ممتاز شکل اختیار کاندي ، رهبریت او قوماندانیت به د زړو څخه نه بلکه د مجبوریتونو په اساس به منل کیږي د لیډر شپ د دغسی منلو دوام د احتیاج د دوام سره مستقیم تناسب لري . په لیډر باندی د خپلو وګړو ترمینځه د عدالت تأمینول یوه فریضه ده که لیډر دغه فریضه په ښه توګه ادا نکړي په مادونانوکی بهارومړو بی‌احترامي، بی نظمی ، بی‌تفاوتی بی‌دیسپلینی، بی‌اطاعتی، بد اخلاقی او داسی نور منفی خواص پیدا شي . د همدغه ځای څخه د مورال ضعف پیل کیږي چه د ناکامیو سبب ګرځي . نو دا ویلای شوو چه د عدالت تناسب له کامیابی او ناکامی سره مستقیم دی .

بی عدالتی په یوه نظام‌کی د فساددروازی پرانیزي . که چیرته‌په یوه تنظیم کی یو شمیر وګړو ته خاص امتیازات یا بلاضروته امتیازات ورکړل شي ، یو شمیر نور خلک هم با المثله امتیازاتو ته لمسیږي . چه د دغو امتیازاتو د لاس ته راوړلو لپاره که روا دروازی پیدا نشی نو د ناروا دروازو په پیدا کولو کی کوشش کوي . دغه خورونکی مرض څنبت ډیر ساری دی اوپه ډیر سرعت سره خپریږی . په دری کی‌متل دی چه : «خربوزه به خربوزه دیده رنګ میګیرد» متاسفانه په علماً ترشاپاتی تولنو کی دغه رنګ اخستل اکثراً منفی اړخونه لري .

څرنګه چه زمونږ د روان اسلامی انقلاب یو له اساسی اهدافو څخه د عدالت قایمول دی . نو که چیرته د دغه انقلاب مشران پخپلو خپلو ځایونو کی د اوسنیو حالاتو په جریان کی هراړ خیزه عدالت تامین نشی کړی خلک به د دغه سپیڅلی انقلاب‌آینده ته تولله امیدواری له لاسه ورکړی . دغه ناامیدی به د مجاهدینو په زړونو کی دجهاد محرک ووژنی . د دغو محرکینو وژل به د مورالو د ضعف او بالآخره د ناکامی سبب شي .

د دښمن په صفونو کی د بیعدالتی له‌امله مورال ضعیف شوي دی . هغوی که له یوې خوا د دغه ضعف له امله جګړه نشي کولای له بلی خوا ډلی ډلی مجاهدینو ته پناه هم راوړی . حتی ملحد روسان هم د خپلو توپکو په برچوکی د سپینودستمالونو په او چتولو سره سیاسی پناهګاه غواړي .

لنډه دا چه په نظم کی بیعدالتی د نظم د غړو ترمینځه بیتفاوتی او بالاخره‌دمورالو ضعف راولی . دغه د درمان وړمرض د بیذوقیو ، بی نظمیو ، بدبختیو او بالاخره د ناکامیو یو اصلی سبب دی . رب (ج) دې د مسلمانانو د صفونو څخه دغه وژونکی مرض ورک او عدالت مودې د صفونو په ټولو زاویو کی تامین کړی .

آمین یارب العلمین

— نور بیا —

فتوحات اسلامی در قارهٔ اروپا

پیوسته به گذشته

از قهرمانان فتح اندلس

طارق بن زیاد

عنایت الله «خلیل»

فتح کامل اندلس

مجاهدین بعد از کسب پیروزی در وادی لکه و کشته شدن رو در یک و تار و مار شدن ارتش بزرگش بیش از پیش بـه لیاقت و نیرومندی و ایمان کامـل فرمانده جوان خویش اعتماد حاصل نمودند و برای ادامهٔ نبرد همه آماده شدند.

طارق بطرف شمال به پیشروی آغاز کرد شهرهای زیادی‌را از جمله (شذونه)،(مدور) قرمولة) و (اشبیلیه) را فتح کرد، در این وقت بقایـای ارتش رو در یک در شهر (استجه) جمع شده بودند و میخواستند جلو پیشروی مسلمانان را بگیرند. نبرد خونینی در گرفت که در نتیجه به پیروزی‌مسلمانان انجامید، جنگ مدتی طول کشید، امیر این شهر شبی تنها از قصرش خـارج گـردید و به نزدیک‌نهری رفت طارق‌که به بررسی وگشت و گذار مشغول بود او را دریافت او بعد از آنکه طارق را دیـد خود را به دریا انداخت، طارق بر او حمله نمود ودر داخل نهر او را گرفت. طارق نمیدانست که امیر منطقه است، وقتیکه او رابه‌پایگاه ارتش آورد دریافت که امیر این‌شهر است امیر آن شهر صلح را پیشنهاد نمود، طارق پیشنهادش را پذیرفته و او را آزاد ساخت.

هنگامهٔ پیروزی مسلمانان در سراسر منطقه بلند گردید و رعب و هیبت‌ارتش پیروزمند طارق همه گوت ها را سراسیمه و بیمناک ساخت و راه فرارپیش گرفتند، مسلمانان شهرها و پایگاههای مستحکمی را تصرف نمودند و غنائم زیادی بدست آوردند.

بعد از فتح«استجه»طارق ارتش خود را به گروپهای متعددی تقسیم نموده و به هر طرف فرستاد.

«مغیث رومی» را در رأس هفتصد مجاهد بطرف قرطبه که از جملهٔ بزرگترین شهر های گوتی‌ها بود فرستاد، نیروی دیگری را برای فتح «مالقه» وگروهی را بسوی «غرناطه» شهر معروف اندلس گسیل‌داشت و خودش همراهٔ قسمت زیاد ارتش بطرف «طلیطلة» پایتخت حرکت کرد.

مغیث قبل از آنکه‌داخل‌شهر شودبیرون از شهر در جوار نهر «شقنده»درمیان‌جنگل انبوهی کمین‌گرفت، چند تن از سپاهیان‌خود را فرستاد تامعلوماتی بدست بیاورند، آنها چوپانی را گرفتند و به پایگاه خود آوردند، از راعی گوسفندان در مورد وضع‌شهرقرطبه و موقعیت آن معلومات خواستند و او در جواب گفت: بزرگان قرطبه به طلیطلة فرار نموده‌اند و امیر قرطبه با چهارصد نفرسپاهی برای نگهبانی شهرواهالی‌آن باقی‌مانده‌است. از دیوارها و مدخل شهر پرسیدند گفت: شهر دارای برج‌های بسیار بلند ومستحکمی است مگر یک مدخل کوچکی دارد و آنرا برایشان بازگو کرد.

با فرارسیدن تاریکی شب، سربازان اسلام بطرف قرطبه حرکت کردند خداونـد (ج) اسباب فتح را بر ایشان آسان ساخت، چه باریدن باران آغاز یافت و از شنیدن‌صدای اسپ ها جلوگیری نمود، مجاهدین آهسته آهسته در تاریکی شب از نهر عبور نمودند و به برج‌های شهر نزدیک شدند، باریدن باران نگهبانان برج‌های شهر را وادار بـه

تخلیهٔ اماکن نگهداری نموده بود، سربازان از اسپ‌های خود پیاده شدند و بر برج ها تیراندازی نمودند ولی کسی را نیافتند و دوباره به نزد چوپان برگشتند ، چوپان مدخل شهر را بر ایشان نشان داد ، ولی این مدخل خیلی ها صعب العبور بود ، بازهم بااستفاده از درخت‌انجیر که درپایان آن قرار داشت صعود نمودند؛ مغیث دستور داد که به نگهبانان یورش برند و بعد از آن قفل‌های دروازه ها را شکسته دروازه‌ها را باز نمودند و همه مسلمانان داخل گردیدند و شهررا تصرف نمودند مغیث باتعدادی از سربازانش داخل قصر شاهی گردید ولی علج‌شاه قرطبه وقتیکه از دخول مسلمانان‌به شهر اطلاع یافت فرار نمود ، وقتیکه مغیث از فرار او خبر شد او را تعقیب نمودودر کنار قریهٔ «تتلیرة» به او نزدیک شد، علج بادیدن مغیث به دهشت افتاده و با اسپ خود فرار نمود .

ولی فرمانده مسلمانان مغیث او رادریافت، او از اسپ خودافتید و مغیث‌او را دستگیر کرد و او را نگهداری نمود تا نزد خلیفه بفرستد و از جملهٔ شاهان و امرای اندلس تنها او اسیر گردیده بود .

مغیث بعد از فتح قرطبه بطرف غرناطه و «البیرة» و «حالقه» حرکت نمود و همه این شهرها را تسخیر کرد ، سپس بطرف «مرسیه» راه پیمود ، مرسیه بنام امیر آن منطقه «تیودمیر» نام گذاری شده بود تیودمیر مرد جنگی و با شجاعت بود،نخست با مسلمانان مقابله نمود در اثر نبرد های خونین بیشتر سربازانش کشته شدند . بناچار بطرف قلعه‌های پایتخت مرسیه‌عقب نشینی کرد ، همه زنان را در لباس مردهامسلح ساخته بالای برج‌ها قرار داد تا مسلمانان از کثرت ارتش او بهراسند وبه‌این ترتیب پیشنهاد صلح نمود ، مسلمانان پذیرفتند و باثبات و استقامت و تجربهٔ جنگی توانست شهر مرسیه و مردم خود را از نابودی و پرداخت جزیه نجات دهد .

فرمانده کل ارتش مسلمانان طارق بطرف طلیطلة پیشروی کرد کوه ها و تپه های «شیرا مورینا» را پشت سرگذاشته‌به پایتخت گوت‌هاشهر معروف وزیبای طلیطله نزدیک شد.

گوت ها وقتیکه از پیشروی طارق بطرف طلیطلة خبر یافتند اموال و دارائی‌های‌خود را حمل نموده بطرف‌شمال فرار نمودند، وبجز تعدادی از یهود و نصاری کسی باقی نمانده بود ، طارق باارتش‌پیروزمندش واردپایتخت گوت ها گردید .



و با فتح طلیطله بزرگترین مرکز قدرت گوت‌ها بدست مسلمانان افتاد . وقتیکه‌طارق وارد قصر رو در یک گردید و در بررسی قصر یک صد و هفتاد تاج طلا و یکهزار شمشیر الماس دار و دهها کیلو جواهرات قیمتی بدست آورد . در این وقت نامهٔ از طرف قائد مسلمانان در افریقا موسی‌بن‌نصیر دریافت نمود که برایش دستور داده‌بودکه توقف نموده و سرزمین های مفتوحه را اداره نماید طارق که باشور و شوق ایمان برق آسا شهرها و مناطق را تصرف می نمود به این هدایت قناعت‌نکرده به‌پیشروی خود ادامه داد و ارتش شکست خوردهٔ گوت ها را تعقیب نمود ، نخست وارد «قشناله» گردید و به مطاردت توت ها پرداخت تا اینکه به «اسبرقة» رسید،گوت‌ها سائر شهرها و پایگاه‌های شان را ترک‌نموده در بلند ترین قلعه‌های سلسله جبال «جلیقیة» جای‌گزین شدند .

قهرمان اسلام طارق بن زیاد بازهم به تعقیب آنها پرداخته و با عبور ازکوه های «استوریاس» بمرزهای «خیخون» واقع در خلیج «عاسکونیه» رسید محیط بی کران اطلس و یا «بحر ظلمات» و اوامر پی در پی رهبرش موسی بن نصیر او را از پیشروی بازداشت و نظربه اصرارورزی او به‌طلیطله بازگشت و در پایتخت مفتوحه مستقرگردید.

گوت ها در قسمت های شمال نیرو های خود را از هرطرف‌جمع نمودند وخواستند از هرگوشه‌و کناربالای‌مسلمانان‌حملات‌گستردهٔ‌را براه اندازند . طارق بن زیادکه سرزمین‌های پهناوری را فتح نموده و در قلب اسپانیا داخل‌گردیده‌بود وقتیکه از تجمعات‌نیروهای گوت باخبر شد فکر کردکه گوت‌ها از هر طرف بالای مسلمانان هجوم خواهند نمود و مناطق مفتوحه نیز که تا هنوز اسلام بصورت همه‌جانبه درقلوب شان نفوذنکرده است عهد و پیمان خود را نقض نموده به صف نیروهای مهاجم خواهند پیوست که در آنصورت مسلمانان در محاصرهٔ شدید نیروهای انبوه مهاجم گوت‌ها قرار خواهند گرفت . بادرک این موقعیت ضمن مکتوب موضوع را به موسی بن نصیر خبر داده و برایش خاطر نشان ساخت که نیرو های انبوه گوت ها از هرجهت بالای ما حمله نموده اند و به زود ترین فرصت‌برای نجات به‌کمک ما برسید .

موسی بن نصیر وقتیکه از موضوع اطلاع یافت و خطرات جدی را که مسلمانان را تهدید می کرد درک نمود ارتش بزرگ را مجهز ساخته و خودش در رأس آن داخل اندلس گردد .

—O—

ترجمه : ناصر الدین «جمال»

خالد رضی الله عنه در صحنه جهاد

جنگ حنین

مکه فتح شد و کفار قریش بوحدانیت خدا و رسالت رسولش سر تسلیم فرود آوردند تا بد آنجا که قبایل عرب دسته دسته بدایرهٔ اسلام رو نهادند . همین بود که دو قبیلهٔ کثیر الافراد و جنگجو (هوازن و ثقیف) علیه مسلمانان آمادهٔ پیکار شدند. آنها معتقد بودند که قریش برضاء و رغبت خود اسلام را قبول نکرده بلکه در برابر نیرو و قدرت مسلمین جبراً تن به اسلام داده اند لذا تصور نمودند که این حالت برسر ما نیز آمدنی است، بنا برین قبل از فرارسیدن چنین موقع بایست همین حالا به مکه حمله‌ور شده مسلمین را مغلوب خویش سازیم ، ایشان دوازده هزار لشکر جرار را بدین‌منظور تحت سرپرستی و قیادت جوان سی‌ساله و احساساتی (مالک بن عوف) آماده ساختند .

درین‌لشکر از قبایل (ثقیف و هوازن) قبایل «نضر ، جشم و سایر گروههای خورد و بزرگ نیز اشتراک کردند که تا با استفاده از حد اعظمی قدرت خویش یکبارگی به کار انقلاب اسلامی خاتمه بخشند .

گذارش این آماده گیری ها به مکه رسید و رهبر با تدبیر مسلمانان بجای آنکه انتظار آمدن آنها را داشته باشد ، دستور داد تا مسلمین بر ایشان حمله برند . همین بود که بتاریخ ٦ شوال سال هشتم هجری پیامبر خدا ﷺ با دوازده هزار مجاهد جانب «وادی حنین» بحرکت افتادند .

مالک بن عوف در منطقهٔ بنام اوطاس واقع در وادی «حنین» جاگزین شده بود ، وقتی ازین اقدام مسلمانان اطلاع یافت فوراً دست بکار شده با سرعت سپاهش را به یکی از دره های تنگی که مسلمانان میخواستند از آنجا عبور نمایند ، جا بجا ساخته اردویش را در دو طرف تنگی عقب سنگهای بزرگ سنگر داد . در قدم اول «هوازن» بعداً «ثقیف» و سپس سایر قبایل به ترتیب در سنگر نشسته بودند.

مجاهدین تصمیم داشتند که قبل از آنکه دشمن اطلاع یابد بایست ازین تنگه عبور نموده در «اوطاس» با دشمن پنجه نرم کنند، بهمین منظور بتاریخ ١١ شوال سپاه مسلمانان رهسپار «اوطاس» شدند ، خالد رضی الله عنه قبل از همه‌دسته‌ها به‌شوق آنکه هرچه زودتر بدشمن حمله ور شود داخل تنگه شد دشمن که در کمین گاه ها منتظر آمدن آنها بود همزمان با ورود خالد بداخل دره یکبارگی شروع به تیر اندازی کردند ... حملات ناگهانی ، تند بارش تیرها ، تنگی هول انگیز و دشمن جاهل اینهمه مجاهدین را به حالتی سردچار ساخت که ایشان بجز از نجات جان خود بفکر هیچ چیزی نشدند . بانهایت وحشت و ترس مجاهدین زنده و زخمی پا بفرار نهادند .

از جمله تنها کسی، که در برابر بارش تیرها جابجا ایستاد سالار مجاهدین خالد بن ولید رضی الله عنه بود زیرا فرار کاری بود خلاف فطرتش . ایستاد تا برای مقاومت چاره بسنجد اما لحظه‌ای بعد آنقدر تیر به جسمش خلیده بود که از درد زخمهای جانسوز ضعیف شده مجبور به عقب نشینی شد و بعد از اندک فاصله گیری همانند عقاب زخمی ای به خاک افتاد .

دستهٔ که تحت قیادت خالد رضی الله عنه حرکت می‌کرد شامل یکعده کسانی هم از افراد بنو سلیم بود که تازه به صف اسلام قرار گرفته و تا حال عقیده و طرز فکر اسلامی بطورکامل در دلهای آنها رسوخ نکرده بود وقتی آنها از حملهٔ وحشتناک و ناگهانی دشمن به دهشت افتاده فرار نمودند و از طرفی سالار فخرآفرین مسلمین که لحظهٔ قبل بانهایت جلال و حشمت دلها را تقویه نموده داخل تنگی شده میپنداشت که کسی امروز تاب مقاومتش را ندارد اما این پیشروی شان شکل یک حمله و هجوم بی نظم و ترتیب را بخود کسب کرده موجب فرار آنها گردید و قبایل نا مسلمان عربی هم باهای هوی و فریادکنان آنها را دنبال می نمـود ..

نتیجه فرار بنو سلیم و قریش همین شد که در قلب همه افراد اردوی اسلام اضطراب و پریشانی ایجاد شده همه راه فرار را پیش گرفتند ، حضرت رسول اکرم ﷺ با چند تن از جانبازان در صحنه تنها مانده علاوه از ابو سفیان که لگام اشتر رسول خدا ﷺ را بدست داشت اشخاص ذیل نیز باآنحضرت در میدان جنگ باقی مانده بود .

حضرت ابوبکر رضی الله عنه ، حضرت عمر رضی الله عنه، حضرت علی رضی الله عنه ، حضرت عباس رضی الله عنه ، حضرت ابو سفیان ، حضرت فضل، حضرت اسامه ، حضرت ربیعه بن حارث و حضرت ایمن بن ام ایمن رضی الله عنهم.

رهبر عالیقدر مسلمانان ﷺ با این گروپ

کوچک و محدود خود بطرف چپ برکوهی بالا رفتند ، پیامبر ﷺ به‌حضرت عباس فرمود که مردم را بطرف من‌دعوت کن : آواز عباس رضی الله عنه آنقدر رسا و بلندبود که وقتی نعره می کشیدگمان می شد که سوریست دمیده شده .. او با همه توان و قوتش یکایک قبایل را نام گرفته صدا در داد که : مسلمانها بطرف رسول خدا جمع شوید ! آواز رسایش از بلندیها در وادی هموار بانهایت قوت طنین افگند ، مجاهدین از شنیدن آن لبیک گویان جانب کوه رو کردند وقتی بیشتر از صد نفر بد آنجا گرد آمدند رسول خدا ﷺ این کلمات راباخود زمزمه می کرد :

انا النبی لا کذب — انا ابن عبدالمطلب

یعنی من پیامبری ام که در آن دروغی نیست ، ومن فرزند عبدالمطلب ام .

حضرت رسول خدا ﷺ جانبازان اصیل اسلام را قیادت نموده بر قبایل نا مسلمان و خونخوار حمله و رشد و جنگ دست بدست به شدت جریان یافت،مجاهدین نیز گروه گروه از هرطرف جمع شده‌درجنگ شرکت می کردند . گرچه قبایل از هرگونه ایثار و مقاومت‌در برابرمسلمین دریغ‌نکردند اما بازهم نتوانستند در برابر جوش‌وخروش پروانه های شمع رسالت مقاومت وایستادگی نمایند .

آن طرف سالار زخمی مجاهدین بی هوش و حرکت افتاده بود رسول خدا ﷺ وقتی از او اطلاع یافت‌بکنارش رفت و برزخمهایش دم کرد خالد رضی الله عنه احساس توانائی نموده از جا برخاست و دوباره افراد بنو سلیم را تنظیم نموده در جنگ شرکت کرد .

مالک بن عوف تاب حملات‌شدیدمسلمانان را نیاورده بهمان تیزی و تندی که بر مسلمانان حمله‌ور شده‌بود بهمان‌سان‌باسپاهش رو به عقب‌نشینی نهاد . وقتی مالک عقب رفت «بنو ثقیف» بمقاومت پرداخت اما بزودی اوهم شکست خورد .

مالک سپاهش را در یک دره محفوظ‌جابجا نموده بعد از تنظیم و ایجاد دسپلین در صف دوباره آمادهٔ حمله شد . اما قائد اندیشمند مجاهدین ﷺ قبلاً زبیر بن عوام را بادستهٔ از مجاهدین به آنطرف سوق داده بود تا بر مالک حمله‌ور شوند . که خالد بازهم‌باافراد بنو سلیم در پیشاپیش این لشکر راه میرفت، این مرتبه‌مسلمانان‌از نهایت غیرت‌وشجاعت کار گرفته دشمن رابخاک افگندند ، قبایلی‌ها همه فرار کردند و مجاهدین خیمه و خرگاه آنها را تصرف نمودند ، در جملهٔ زنهای اسیر شده یک زن سالخورده ای پیش آمد و اجازه خواست تا بخدمت رسول‌اکرم ﷺ حضور یابد . و با نهایت آرامی و بی‌تکلفی رهبر بشریت را نام گرفته صدا نمود وقتی رسول خدا ﷺ متوجه شد . گفت : نام من «شیما» ست ، من دختر «حلیمهٔ سعدیه» و خواهر رضاعی توام . پیامبر خدا ﷺ نشانی و علامتی طلب نمود «شیما» فوراً داغی را که بر روی شکمش بود نشان داده گفت که : باری من برتو حمله کرده بودم که تو با دندان مرا گزیدی و این داغ نشان دندانهای تست !

وقتی رسول اکرم ﷺ واقعه‌را بخاطرآورد فوراً از جا برخاست و چادرش را بر زمین هموار نموده «شیما» را با عزت و اکرام خاصی بنشاند . اندکی بعد «حلیمه سعدیه» نیز باکمر خم شده اش از رهبر مهربان مجاهدین و مسلمانان جویا شده بخدمت‌حاضر گردید . «حلیمه» همانگونه‌که حضرت‌پیامبر را در طفولیت خطاب‌می‌کرد ، مخاطب‌قرار داد ، رسول خدا ﷺ «حلیمه» را نیز باعزت و احترام پهلوی «شیما»جاداد وبعد از لحظهٔ خاطرات طفولیت را بیاد آورده با آنها از دوران کودکی اش سخن میگفت ... و اظهار محبت می کرد ...

همچنان گروپ دیگری را پیامبرخدا ﷺ بقیادت ابو عامر طرف لشکرگاه دشمن «اوطاس» اعزام نمود ، ابو عامر درحملات انفرادی یعنی «تن به تن» نه نفر از افراد دشمن را از شمشیر گذشتاند و در مقابله بانفردهم خودش جام شهادت را نوشید ، بعداً عوضش ابو موسی پسر کاکایش قیادت سپاه را بعهده گرفته و با حملات سخت و تندش «هوازن» را مجبور ساخت تا صحنه را تخلیه نمایند .

بدین ترتیب شکست ابتدائی مسلمین درین جنگ بموفقیت تبدیل شد و در قرآن کریم ازین واقعهٔ تاریخی چنین یاد آوری شده که :

« وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ » (توبه ۲۵-۲۶)

ترجمه : در روز جنگ حنین که کثرت تعداد خود تان شما را مغرور و سرمست کرده بود اما آن عدهٔ بیشمار کوچکترین فائده ای برای شما نداشت ، و زمین وسیع خدا برشما تنگ شد به حدیکه از جنگ رو برتافتید و پا بفرار گذاشتید .

بعد خداوند اطمینان و آرامش در قلب پیغمبر و مؤمنان ایجاد کرد و سپاهی از فرشتگان به کمک شما فرستاد که شما آنرا نمیدیدید و کافران را به عذاب و شکست دچار کرد این است سزای‌کافران .

حضرت خالد رضی الله عنه تجربه ای بزرگی ازین جنگ بدست آورد، زیرا اودرعالم‌بی‌خبری و غفلت به حملات شدیدی روبرو شده بود مؤرخین می نویسند که اگر مالک به‌جای اینکه به گروپ پیش آهنگ حمله کرده اندکی تحمل می نمود تاهمه قواء داخل‌دره میشد و بعداً دست به حمله می برد در آنصورت مجاهدین را به شکستی مواجه می ساخت که نجات آنها ازین تباهی ناممکن بود . اما اشتباهی که مالک در عجله‌اش و نیز تقصیرشان در تیراندازی « که صرف چند تن از مجاهدین زخمی شده بود» باعث آن شد تا مسلمین‌صحنه را عوض‌نموده‌پیروز گردند . بهرصورت خالد در همه مواقع ازین تجربه استفادهٔ تام مینمود .

—:o:—

نوشته زینب الغزالی
ترجمه : عبدالاحد تارشی

روزهای از زندگانی من

اولین فیصلهٔ ما بمنظور شروع کار بود که برادر عبدالفتاح عبده اسماعیل از همهٔ مناطق مصر چه ولایت و چه شهر و چه قریه یک بررسی بعمل آرد، و مقصود از چنین بررسی آن بود که آشکار شود چه کسی از مسلمانان اشتیاق کار در راه خدا را دارد و چه کسی شایسته کار کردن با ما هست ، و این بررسی را می بایست از اخوان المسلمین آغاز می کردیم تا ایشان هسته های اولی این گردهم آیی باشند . . .

و برادر عبدالفتاح اسماعیل ماموریت خود را با تماس با اخوان شروع کرد ، آنعده از اخوان که از زندان خارج شده بودند و آنها یی که زندانی نگردیده بودند ، تا بینگونه ظرفیت ایشان را آزمایش کند و اینکه آیا محنت زندان در ارادهٔ شان تاثیر افگنده ، و آیا زندانی شدن ایشانرا طوری بار آورده است که بار دیگر از آنچه به سوی زندان می‌کشاند شان دوری جویند ویا هنوز هم پای بند تعهد به دعوت اند و آمادهٔ قربانی با همهٔ دار و ندار در راه خدا و نصرت دینش . . . این بررسی از آنجهت لازم بود که تا کار را برروی زمین سخت شروع کنیم (با اطمینان قدم بگذاریم) و تا هر که بالفعل شایستگی دارد ، وی را بشناسیم .

باهم همهٔ راپور هایی را که عبدالفتاح اسماعیل دربارهٔ هرمنطقه‌ارائه می داشت ، مورد ، بررسی قرار می دادیم ، و من مرشد را ملاقات می کردم و خلاصهٔ آنچه را که مورد اتفاق ما واقع شده بود و مرحله یی که به آن رسیده بودیم ، برایش شرح می دادم . . . و هر گاه بروی بخشی از مشاکلی را که به آن مواجه می شدیم ، عرضه می داشتیم، می گفت : در مسیر خود ادامه بدهید و به عقب التفات نکنید و به عناوین و شهرت مردم فریفته نشوید ، شما ساختمان جدیدی را از اساسش بنا می کنید .

و گاهی بر آنچه بروی عرضه‌شده بود صحه می گذاشت و احیانا رهنمایی هایی میکرد . و از جملهٔ این رهنمایی‌ها یکی آن بود که روزی بما توصیه کرد که در جملهٔ مراجع بحث های خویش کتاب «المحلی» تصنیف ابن حزم را نیز شامل نمائیم .

در سال ۱۹۵۹ بحوث ما منتهی به طرح پروگرامی بمنظور تربیهٔ‌اسلامی گردید ، و خدا را گواه می گیرم که در پروگرام ما چیزی جز تربیهٔ فرد مسلمان که به و جیبه اش در برابر پروردگار خود آشنا می شد، وبه تکوین جامعه یی اسلامی شناخت پیدا می‌کرد که در آن خواه ناخواه خویشتن‌خویش را در حالت مقاطعه با جامعه جاهلی‌می یافت ، وجود نداشت . و چون فعالیت جماعت اخوان المسلمین در اثر فیصله جاهلانه ۱۹٥٤ مبنی بر انحلال آن معطل بود ، بنا برین ضروری بود که فعالیت ما سری باشد .

موفقی در برابر شوهرم :

اشتراک من درین فعالیت باعث تاخیر ادای رسالتم در مرکز عمومی سازمان زنان مسلمان نمی گردید و نه مرا مجبور می ساخت که در انجام مکلفیت خانوادگی خویش کوتاهی نمایم، مگر هنگامیکه شوهر فاضلم مرحوم

محمد سالم سالم رفت و آمد برادر عبدالفتاح اسماعیل و بعضی از جوانان پاک طینت مسلمان را به خانهٔ ما مشاهده کرد، پرسید : آیا اخوان المسلمین فعالیتی دارند ؟ در پاسخش گفتم آری .

سپس از هدف فعالیت و نوعیت آن پرسید . گفتم اعادهٔ تنظیم جماعت اخوان . و چون به مناقشهٔ موضوع با من پرداخت ، برایش گفتم : آیا بیاد داری ای شوهر عزیزم هنگامیکه بر ازدواج موافقه کردیم ، برایت چه گفتم ؟ گفت آری چند شرط گذاشتی ولی من امروز می ترسم به چنگ جباران دچار نشوی .

بعد خاموش شد و سرش را پائین انداخت ، و من برایش گفتم : من آنچه را که بتو گفتم خوب بیاد دارم، بیاد دارم که آنروز به تو گفتم :

البته در زندگی من چیزی هست که لازم است تو آنرا بدانی زیرا تو بزودی شوهر من خواهی شد ، و حال که موافقه کردم با تو ازدواج نمایم بر من است که ترا از آن مطلع سازم ، هم بدین شرط که بعد ازان در مورد این چیز از من سوال نکنی ، وشروطی که بخصوص این موضوع دارم از آن تنازل نمی کنم . . من رئیسهٔ مرکز عمومی سازمان زنان مسلمان هستم . . و این حقیقت دارد ، لیکن اکثرمردم عقیده دارند من اصول سیاسی حزب «وفد» را پذیرفته ام ، و این صحت ندارد .

چیزیکه به آن ایمان دارم و عقیده مند هستم همانا رسالت اخوان المسلمین است . . آنچه مرا به مصطفی النحاس پیوند می دهد دوستی شخصی است و بس ، اما من با حسن البناء بر مرگ در راه خدا بیعت کرده ام، ولی تا حال گامی برنداشته ام که مرا داخل دائرهٔ این شرف رهائی سازد. لاکن معتقدم که روزی از روز ها این گام را خواهم برداشت و نه تنها معتقدم، که خواب آنرا نیز می بینم و آرزویش را دارم ، و در آنروز اگر منافع شخصی و عمل اقتصادی تو با عمل اسلامی من معارض واقع شد و دریافتم که زندگی زنا شوئی ام مانعی در راه دعوت و قیام دولت اسلامی می گردد ، آنوقت من و تو بر سر راه جدائی قرار خواهیم داشت ، بیاد دارم که در آنروز سر بزیر انداختی و سپس سرت را بلند کردی و در حالیکه اشک در چشمانت حلقه زده بود گفتی : من از تو می پرسم که کدام یک از خواسته های مادی ترا راضی می سازد و تو نه چیزی بعنوان مهر می خواهی و نه چیزی از خواسته های ازدواج را مطالبه می کنی، و بر من شرط می گذاری که از راه خدا بازت ندارم . . من نمی دانم که تو با استاذ بنا رابطه داری ، و آنچه می دانم اینست که تو باوی دربارهٔ خواست وی مبنی بر انضمام سازمان زنان مسلمان به اخوان المسلمین ، مخالفت کردی .

گفتم : الحمد لله، در زمان محنت اخوان در سال ١٩٤٨ پیش از شهادت بنا اتفاق کردیم ، و من تصمیم گرفته بودم که موضوع ازدواج را از زندگی خود حذف نمایم ، و همهٔ حیات خود را وقف دعوت کنم . . و من امروز نمی توانم از تو بخواهم که درین جهاد با من شریک شوی ، ولی این حق را دارم از تو خواهش کنم که مرا از جهادم در راه خدا منع نکنی ، و روزی که مسؤلیت مرا در صفوف مجاهدین قرار می دهد ، از من مپرس که چکار می کنم و باید اعتماد همه جانبه بین ما وجود داشته باشد ، بین مردی وزنی که آن زن خود را وقف جهاد در راه خدا و برپائی دولت اسلامی در حالی نموده است که هژده سال بیشتر ندارد ، و هر گاه بین ازدواج و دعوت در راه خدا تعارض واقع شود ازدواج از بین خواهد رفت و دعوت در همهٔ هستی ام باقی خواهد ماند .

بعد لحظاتی خاموش ماندم وبوی نگاه کردم و گفتم : آیا بیاد آوردی ؟ گفت : بلی .

گفتم : امروز از تو می خواهم که به وعدهٔ خود وفا کنی . . و از من نپرسی که با که ملاقات می کنم . و از خدا می خواهم که اگر عمل مرا بپذیرد پاداش آنرا از فضل خود بین من و تو تقسیم نماید .

من می دانم که تو حق داری بر من امر کنی و من مکلفم که از تو فرمان ببرم ولی الله تعالی در نفوس ما بزرگتر و عزیز تر از نفسهای مان است ، و دعوت در راهش با ارزش تر از ذوات مان . و آنهم در حالیکه ما در مرحلهٔ خطرناکی از مراحل دعوت قرار داریم .

گفت : عفو می خواهم ، بیاری

خداوند فعالیتت را ادامه بده . ای کاش زنده بمانم و ببینم که هدف اخوان بر آورده شده و دولت اسلام قایم گردیده است . کاشکی جوان می بودم و با شما کار می کردم . . .

کار و فعالیت فزونی گرفت ، و سیل جوانان شب و روز به خانهٔ من سرا زیر گردیدند ، و شوهر مومنم در نیمه شب دق الباب را می شنید و از خوابش بر می خاست و بروی دق الباب کنندگان دروازه را می کشود و ایشان را به اطاق کار رهنمایی می نمود، و بعد به اطاق خانمی می رفت که ادارهٔ شئون خانه را بدوش داشت و او را بیدار می کرد و ازش می خواست که برای مهمانان غذایی و چایی فراهم سازد ، سپس بنزد من می آمد و مرا با مهربانی بیدار می کرد و می گفت :

تعدادی از فرزندانت در اطاق کار تشریف آورده اند و بر آنها علائم مشقت و سفر آشکار است ، و من لباس خود را می پوشیدم و بنزد ایشان می رفتم و او در حالیکه به سوی خوابگاهش می رفت ، می گفت : هر گاه نماز فجر را با جماعت ادا می کردید ، مرا بیدار کن تا با شما نماز بگزارم ، البته اگر این کار بضرر شما تمام نشود ، و من پاسخ می دادم انشاء الله .

و چون آمادهٔ ادای نماز بامداد می شدیم او را بیدار می کردم تا با ما نماز بگزارد و بعد از ادای نماز در حالیکه حاضران را با شفقت و محبت و مهربانی پدرانه تحیت می گفت ، به جای خود باز می گشت .

تماس با امام شهید سید قطب:

در سال ۱۹۶۲ با خواهران امام فقیه و مجاهد بزرگ شهید سید قطب به اتفاق برادر عبدالفتاح عبده اسماعیل و به اجازهٔ استاد حسن الهضیبی مرشد عام اخوان المسلمین ملاقات کردم ، تا ازین طریق با امام سید قطب در زندان بمنظور نظر خواهی از وی دربارهٔ قسمتی از بحوث ما و استفاده ازرهنمایی هایش تماس برقرار کنیم .

از حمیده قطب خواهش کردم که به برادر سید قطب احترامات ما را تقدیم کنند و رغبت گروهی را که به مقصد بررسی یک پروگرام اسلامی گرد هم آمده اند ، به استفاده از نظریاتش ، بوی ابلاغ نماید . . . و جدولی را که متضمن مواد درسی ما بود بوی سپردم که در آن تفسیر ابن کثیر ، و المحلی تصنیف ابن حزم و کتاب الام از امام شافعی و چند کتاب توحید از ابن عبدالوهاب وفی- ظلال القرآن نوشتهٔ سید قطب شامل بود ، و بعد از مدتی حمیده باز گشت و به مطالعه و تحقیق مقدمهٔ سورهٔ انعام از طبع دوم (فی ظلال) توصیه کرد و پاره یی از کتابی را به من داد و گفت : سید این کتاب را به چاپ آماده می کند و نامش معالم فی الطریق است . . . و سید قطب این کتاب را در زندان تالیف کرده بود ، و خواهرش بمن گفت : وقتیکه از مطالعهٔ این صفحات فراغت حاصل کردید ، بقیه اش را برایتان می آورم .



من دریافتم که مرشد برقسمتهایی ازین کتاب اطلاع یافته و به شهید سید قطب اجازهٔ چاپش را داده است. . و هنگامیکه از وی (مرشد) درین مورد پرسیدم . . برایم گفت . . . به برکت خدا (۱) . . . بدون شک این کتاب همهٔ آرزوهایم را به سید منحصرساخته است ، پروردگار نگهدار وی باشد ، من این کتاب را مکررا مطالعه کردم، بدون شک سید قطب در حال حاضر اگر خواست خدا بود آرزوی مطلوب دعوت است. و مرشد در پی این سخن بخشهایی از کتاب را برایم داد و من آنرا مطالعه کردم ، این بخشها در نزد وی (مرشد) بمنظور کسب اجازهٔ چاپش گذاشته شده بود . من خود را در اطاق خانهٔ مرشد حبس نمودم تا آنکه از مطالعهٔ «معالم فی الطریق» فراغت حاصل کردم .

ادامه دارد

سرگذشت یك فدائی قهرمان

ابو بصیر یکتن از جوانان مسلمان که هنوز موفق به هجرت به مدینة الرسول نشده است با سایر مسلمانان بیدفاع در مکه بدست جباران قریش شکنجه میشود، اما به امید نجات و پیروزی پایداری و استقامت میکند.

آری، اکنون دیگر برق امید از افق یثرب میدرخشد، دیگر مسلمانان همه در شکنجه و عذاب بسر نمیبرند هستهٔ دولت اسلامی در مدینه تشکیل شده است.

تا یکی مسلمانان اسیر در زندانهای جاهلیت باقی مانند ؟ تا یکی از نعمت آزادی محروم باشند ؟ نه هرگز ! باید زنجیر ها را پاره کرد، قید ها را درهم شکست، آری، آن روز روز آزادی و پیروزی نزدیک شده است.

شش سال از هجرت میگذرد. رهبر بشریت با هزار و چهارصد تن از یاران راستین خویش به عزم زیارت خانه خدا رهسپار بیت الحرام میشوند مشعل های فروزان دشتهای پهناور حجاز را نورپاشی میکنند، کاروانیان ارجمند با شور و شوق عشق زیارت بیت الحرام به آرزوی دیدار احباب و یاران به تندی در صحرای شوق گام برمیدارند.

اکنون در پانزده میلی مکه رسیده اند هیاهوئی درمیان قریشیان برپاست یکی فریاد میکند، آیا به این آوارگان اجازه دهیم بزیارت کعبه بیایند ؟.

نه، هرگز! امسال نباید چنین حقی به آنان داده شود، باید علیه آنان اعلان جنگ داد.

دیگری جواب میدهد، تو مرد ساده ئی هستی، اکنون حضرت محمد(ص) و مسلمانان آن مردان بیدفاع مکه نیستند.

آخر الامر به مصالحه راضی شده، نماینده های خود را خدمت پیغمبر اکرم (ص) میفرستند، صلح حدیبیه صورت میگیرد، مواد قرارداد ظاهراً بدوش مسلمانان سنگینی میکند برگشتن بدون عمره از چند قدمی بیت الحرام و مراجعت به سال دیگر.

اعادهٔ هر مسلمانیکه از مکه بیرون شده و به مدینه می آید.

وحق دادن به قریش که فراریان مسلمان را واپس تسلیم نکنند، اینها سخت مسلمانان را به شور آورده است، اما حوادث بعدی نشان میدهد که این قرار داد و صلح سرتا سر به نفع مسلمانان است، و راستی که فتح روشن است.

قریشی ها در اوج غرور احساس پیروزی نموده و قرار داد را به نفع خود تشخیص داده و غرق شادمانی اند.

در یکی از شبها که جباران قریش مشغول عیش و نوش اند، ابوبصیر تصمیم میگیرد از زندان قریش برآید.

اکنون او در طریق بسوی مدینة السلام مرکز حق است، بشوق دیار حبیب بتندی در ریگستانهای سوزان راه میپیماید، او آرزومند است دیده اش بدیدار پیشوای گرامی روشن گردد و در درسگاه وحی حقایق هستی را بیاموزد و دلش به فروغ معارف الهی روشن گردد با عزم قوی، امید بزرگ، دل پر از شادمانی روان است، با اینحال وارد مدینه میشود، مسلمانان از دیدار این برادر خود که از شکنجه و عذاب نجات یافته و به صفوف آنان پیوسته است، خورسند شده سپاس خدا را بجا می آورند، این لحظات از پر ارزشترین ساعات زندگی او است.

اکنون در پیشگاه پر مجد و جلال رسول اعظم «ص» قرار داشته داستان خود را شرح میکند، پیشوای بزرگ با محبت و علاقهٔ خاصی درچهرهٔ او نگاه میکند سپس به افق دوری چشم میدوزد، گویا که منتظر حادثهٔ مهمیست، ابوبصیر منتظر هدایات پیغمبر است.

چندی نمیگذرد که دو تن از قریشیان ازهر بن عبد عوف و اخنس بن شریق بدنبال او به مدینه میرسند، آن روز سخت اندوهناک میگذرد، آه ! از دست شما، دار و دستهٔ جاهلیت چقدر دلهای تان آکنده از آتش کینه و حسد است، مگر آن تکالیف و فشار ها که بر مسلمانان بیدفاع در مکه مینمودید کافی نبود، که کنون تا مدینه اینها را دنبال می کنید.

راستی جای تعجب نیست، چقدر دل کافر جز کینه و دشمنی چیز دیگری وجود ندارد. کفر جز تباهی و ویرانی کار دیگری ندارد.

مشرکان نامه خود را به خدمت رسول اکرم «صلعم» تقدیم کرده و مطالبه میکنند که موافق به قرار داد حدیبیه ابو بصیر که از مکه از میان قریش فرار اختیار کرده است دوباره بر ایشان تسلیم گردد.

پیغمبر رو بطرف فدائی ارجمند ابو بصیر نموده میفرماید : چنانچه خبر داری ما با این مردم مصالحه نموده ایم و در دین ما غدر و خیانت نیست، به قومت بپیوند.

ابوبصیر درچهرهٔ قدسی پیغمبر (ص) لطف بینهایت را راجع به خود احساس میکند و به طرف نمایندگان قریش میبیند، تعذیبها و شکنجه های دوران مکه یادش می آید سراپای وجودش بر مشرکان نفرین میکند. و سپس رو به پیشوای محبوب خود کرده میگوید : ای پیامبر بزرگ، آیا مرا به آنها واپس تسلیم میکنی که به خاطر دینم باز شکنجه و امتحانم کنند.

رسول (ص) با نگاه پر از شفقت بطرفش دیده میفرماید :

(ای ابوبصیر ! صبر و استقامت بنما زود است که خداوند برای تو و یاران بیدفاع ر وامانده ات گشایش و مخرجی بیافریند).

ابوبصیر از اوامر پیشوای عظیم خود اطاعت میکند، مؤمنان با دعا های پرسوز با او وداع میکنند.

ابوبصیر با دوتن از مشرکان براه میافتد درخلال راه مشرکین باهم سرگوشی نموده از وفاء عهد رسول اکرم (ص) و تعذیب و شکنجه که درمکه ابوبصیر خواهد دید صحبت کردند، و باز براه افتادند، بعد از طی مسافه ئی درپای دیوار قدیمی به خاطر رفع خستگی نشسته، ابوبصیر از یکی ازان دوتن که شمشیرش را درکنار خود گذاشته بود پرسید، شمشیرت تیز است و با خیر، صاحب شمشیر جواب داد بگیر و ببین.

ابوبصیر باهمان شمشیر گردن آن مشرک سیاه دل را برید، رفیقش که این حالت را

دید رو به طرف مدینه در گریز شد ، نفس سوخته به سوی مسجد نبوی میدوید ، رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود : ـ

این شخص حادثهٔ هولناکی رادیده است

در این حال داخل مسجد شده در حالیکه سراپایش میلرزید اظهار نمود ، یارشما رفیق مرا به قتل رسانید ، مسلمانان آهسته آهسته باهم صحبت میکنند ، آری تاپکی مسلمانان اجازه بدهند دست ستمگران بخونشان رنگین شود ، آنها حق دارند ازجان ، حیثیت و کرامت خود دفاع کنند .

در این جریان ابوبصیر با شمشیر برهنه اش نمودارشد ، مشرک دوان ، به طرف پیغمبر (صلعم) خود را نزدیک میکند ، ابو بصیر بطرف او ندیده مستقیماً دربرابر رسول اکرم (صلعم) قرارگرفت وگفت :

(شما به عهد خود وفا کردید ، اما من نخواستم در چنگ آنها اسیرمانم ، رسول خدا (صلعم) بنگاه تقدیر و تحسین به طرف او دیده فرمود :

(خوار نشود : آتش افروز جنگ است اگر یاران و همکاران پیدا کند) پیامبر بزرگوار باید به عهد خود وفا کند ، وجود ابو بصیر در مدینه منافی عهد و پیمان است ، گذشته ازان کارنامهٔ عظیمی در انتظار ابو بصیر است ، لذا بار دیگر این فدائی قهرمان بامر قائد عظیم خویش دیار حبیب مدینه را ترک میگوید ، اما دراین بار بطرف مکه نرفته و در محلی بنام (العیص) که در طریق میان شام و مکه قرار دارد سنگر میگیرد ، زجردیدگان مسلمان در مکه ازین حادثه و توصیف پیغمبر از جرئت ابو بصیر خبر میشوند هفتاد تن ازین مسلمانان باومیپیوندند . یک اردوی فدائیان دلیر تشکیل میگردد ، مرحلهٔ جدیدی از جهاد و دعوت در زندگی اینها آغاز میگردد ، این فدائیان به تربیه ذهنی و سلوکی خود میپردازند باخودمی اندیشند در برابر شرک و جاهلیت چه موقف باید گرفت ، در این صحرای خشک و بی آب و علف چه باید کرد ؟ ، بیادشان آمد که رسول (صلعم) در حق ابو بصیر فرموده بود . (که او آتش افروز جنگ است) آری ! اکنون عدهٔ زیادی باطراف ابو بصیر جمع شده ایم ، بالید که به جهاد در راه خدا بپردازیم علیه جاهلیت به شدت بجنگیم تاقریش در برابر رسول اکرم (صلعم) به تسلیم مجبور گردند باید قافله های تجارتی آنان را اجازه ندهیم به امان از اینجا رفت و آمد کنند وشاهرگ اقتصادی شان را قطع کنیم ، وظایف رامیان خود تقسیم کردند ، دیگرهر کاروان تجارتی قریش که از آنجا میگذشت کار والیان را قتل و اموال شانرا به غنیمت میگرفتند قریشیان در مکه در هراس افتادند ، با ابو بصیر و حملات پارتیزانی آنها چه کنند مقاومت در برابراین گروه که سرکردهٔ آنها ابوبصیر وابو جندل است کار آسان نیست مبارزات این گروه زندگی را در مکه برما سخت مشکل ساخته است .

اکنون چارهٔ جز تسلیم نداریم گذشت آنروز ها که برمسلمانان ظلم وتعدی میکردیم باید بمدینه رفت وازرسول خدا مطالبه کرد که اینگروه را بمدینه طلب کندومواد صلح راکه به نفع خود تصور میکردیم بایدملغی قرارداد ، دیگر مسلمانیکه میخواهد ازمکه بمدینه رود آزاداست ، باید دروازه های حرم بروی زائرین مسلمان بازشود ، هیئتی ازبزرگان قریش بخدمت پیغمبر "ص" رفته عذر وزاری میکنند تامواد قرارداد صلح حدیبیه را ، آن موادی را که بزرگترین مظهر غلبهٔ خود میدانستند لغوویاران ابوبصیررا به مدینه بخواهند .

رسول الله "ص" به ابو بصیر این فدائی قهرمان که مبارزات او قریش را بزانو درآورد پیغام روان میکندکه عملیات خود را متوقف سازد .

دراین روز ها ابوبصیر بیماراست یاران او باطرافش گردآمده بودند ازدور مردی از دامن صحرا معلوم میشود این قاصد پیغمبر "ص" است .

ابوبصیر! پیغمبر "ص" و مسلمانان همه بر تو سلام تقدیم میدارند ، قریش مجبور به تسلیم شد ، سلام به پیغمبر گرامی ، ای برادر محترم ، بهترین تحیات مرا بپیشگاه پیشوای گرامی ومحبوب برسان ، هزاران درود بر توای رهبر عظیم . به یاران خود امر میکند که عملیات دیگر متوقف گردد ، وخودش چندی بعد ترچشم از جهان میبندد ، خداوندا اورا بیامرزد و در بهشت برین درجوار رحمت حق تعالی بسر ببرد .

نتیجه :

در سر گذشت این فدائی قهرمان درسهای آموزندهٔ است که باید هرمسلمان آنرا فرا گیرد وبادل وجان آنرا عملی نماید ، مخصوصا آن مسلمانهائیکه دربرابر طاغوتها وجباران وظلم واستبداد شان میرزمند ، باید در این داستان عمیق گردند جهات آموزندهٔ آن زیاد است وما به بعضی قسمتهای ازان تماس میگیریم از جمله اینکه مسلمان نباید دربرابر ظلم واستبداد تسلیم شود .

ابو بصیر آنوقت که مجال بیرون آمدن ازمکه را پیداکرد از زندان قریش فرارنمود وچون به دستور پیشوای بزرگ خودمدینه راترک گفت : حاضر نشد که مشرکان حیثیت عزت وکرامت اوراپامال کنند لذا ، ازشرایط استفاده کرده ومسلمانان راازشر دشمن معاند راحت کرد ، پس هرگاه مسلمانان شرایط را برای سرکوبی دشمنان اسلام مساعد یابند باید ازان استفاده کنند . مبارزهٔ ابوبصیر ثابت کرد که هرگاه یک دستهٔ ازمسلمانان متحد ومخلص به خاطر مبارزه علیه نیرو های ستمگر قیام نموده وهوشیارانه پیکار نمایند میتوانند نیرومند ترین قدرتها را بزانو درآورند . حملات پارتیزانی ابو بصیر و یارانش خیلیها دقیقانه طرح شده بود ، زیرا ضربات آنان تنها متوجهٔ قوای بشری دشمن نبوده ، بلکه قدرت اقتصادی آنرا نیز فلج میساخت . البته این نکته درهمه جنگها اهمیت بسزائی دارد ، مطلب دیگراینکه ابوبصیر خودرا متکی به سلاح دشمن ساخته بود ، سلاح ونیازمندی های اقتصادی خودرا ازمنابع وانبار های دست داشتهٔ دشمن حاصل میکرد . واین اصل ازاصول عمدهٔ درجنگهای گوریلائی وپارتیزانی است . ومطلب مهم دیگراینکه مبارزان مسلمان اساسا یأس و ناامیدی را نمیشناسند .

ابوبصیریکه وتنها ، بی هیچ یار ومنابع مادی دردامن صحرائی سنگر گرفت امابعدمبارزان سرسپردئی باطراف او جمع شده و مصدر کار عظیمی شدند .

مجاهدین باایمان وسرسپردهٔ جمعیت اسلامی که در روشنائی کارنامه های جاودان این قهرمانان به مبارزهٔ همه گیر اجتماعی پرداخته اند به نصرت خداوند (ج) یقین را سخ داشته دیر و یازود باضربات کوبندهٔ خود دشمن را ازپادر خواهندآورد .

وما ذلک علی الله بعزیز



ننګیال

دوینو تصویر

لمر په نه زړه ورو ورو د آسمان لمنی ته نژدی کیده ، داسی ښکاریده چی هغه هم نه غواړی د دغه سپیری او ویر جنی سیمی استوګن دیوی بلی غم لړلی فاجعی منګولو ته پواځی پریږدی دلمر تکلی بیخی بل ډول ښه غوره کړی وه ، تکه سره بریښیده ، تا به وی چی دوینو په سمندر کی غوپه شوی ، اویایی د ځمکی پر مخ د تویو شویو بیګنا وینورنګ اخیستی او هغه تصویر تری څلیږی .

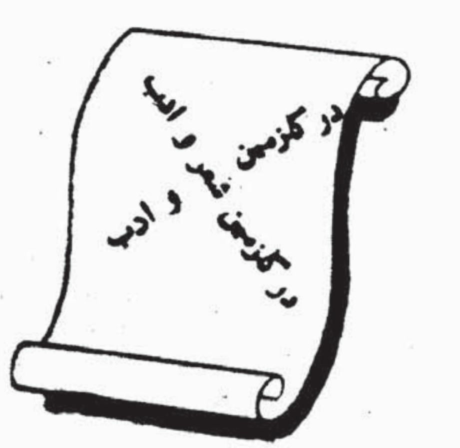
لمر د لوړو اودنګو غرو تیری څوکی په خپله سینه پوری ټینګی نیولی وی او د خپلو وړانګو سور بخملی شال یی ورپه سر کړی ؤ .

افق ته چی د لمر سترګه څومره ورنژدی کیده ، هومره د اسمان لمنی دشفق په سره او وینو لړلی رنګ کی رنګیدی ؟ ما ښام ته لاڅه وخت پا ته ؤ ، خوشفق نژدی نیم آسمان لاندی کړی ؤ له ټولو زیات دکلی هلکانو دغه رنګ ته په ځیرځیر کتل، یو ډول نامری هیبت په سر اخیستی وو او سترګی ی همغسی د آسمان په سرو لمنو کی ښخی وی ، هغوی اوریدلی ؤ چی کله هم آسمان سره او وره او شفق و نیسی نو چیری به په ناحقه خون شوی وی او څوک بیګنا به ورل شوی وی ، خواوس دغه ډول خبری د ورو هلکانو زړه نه هم ته پریوتلی ځکه له څو کلوراسی هره ورځ او هره لحظه دلسګونو بیګنا انسانانو وینی تو یيدنی او مرګ ژوبله ورځنی پیښی ګر ځیدلی وی .

خو لدی سره هغوی ټول د آسمان ننی ښۍ ته په شک او حیرانتیا سره کتل هغویٔ څه خبر وو چی د آسمان غاړو د دوی د هغو معصومو وینو رنګ اخیستی ، چی سبا به د ځمکی مخ رنګوی هغوی څه پوهیدل چی ننی شفق د دوی د سبانی تویيدنکی وینی انځور کښلی او له نن نه پدغه ویرژاړی .

هو ! د سبانی فاجعی سرخی . په ریښتیاهم شفق دوینو رنګ دی ، د شهید دوینو نغد تصویر او دهغه دوینو انځور . ماښام‌خپل تنابونه‌راکاږل، خلک کورونو ته ننوتل ، تیاره خوره شوه ، خو شفق په پټه خوله د راروانی فاجعی دا ټکل او هو شدار څپی خوری کړی وی ، اودغسی خلکو د زمانی دنا خوالو د یوی بلی ویرجنی شپی غیږی ته ځانونه وسپارل ، خدای خبر چی هغه شپه به په خلکو څنګه تیره شوی وی ، ډیرو به له خپلو شهیدانو او ډیر و نور و به له زندان خوړلو خپلوانو سره د خوب او خیال څه تراژیکه او خوږی صحنی لیدلی او تصور کړی وی . اوڅه وړ زړه بوږنوونکی خاطری به یی بیا بیا راژوندی کړی وی د ژمی شپی هسی هم‌اوږدی وی ، د شپی دغه تیاره د کلی خلکو ځکه غنیمت ګڼله چی د بمباری ویره نه تری کیده .

د وردګو د وانخی او حسن بیک سیمه هسی هم له او بو وچه او سپیره



ده ، استوګن یې ګرد بیوزلی دی، خوزښت زیاړ کښښ اوخواریکښ، هسې یې هم روغه ورځ نه وه لیدلی ، خو چې د کمونیزم سور وحشت پری راو خرخیده نو بیا داسې ورځ نه وه چې د دغه سیمې کوم کور او کلی دی تر بمبار یو لاندې لوټی لوټی نه وی شوی .

د دغه وحشیانه بمبار یو لړی دومره زورنیولی ؤ چې خلک مجبور شول د غرو په لمنو او غوندیو کې سنګرې جوړې کړې . کری ورځ به یې پدغه تیارو او نمجنو سنګرو کې تیرولې ، خوداسې چیرته کیده ، چې په سړې کې دمه چلیږی نولکاره لاس مینځل خورا ګران دی ، دژوند چارې ، اړتیاوې . دا ولاد نفقه او . . . به خلک د بمونو اوګولیو په باران کې هم پولی او پټی کار او بارته د خواری مزدوری اویوی ګولی ډوډی پیدا کولو لپاره هلوځلوته اړکړی وو .

پدغه وړ حالاتو کې ډیر کورونه ویجاړ شول ، ډیر خلک په وینو کې ولمبیدل او ډیر کلی په کندوالو واوښتل ، خو کومه پیښه چې د دیر شو معصومو ماشو مانو او لسوکسو د زاره چاودی ژوند د پای ویر غږوی ، هغه پدغه سیمه کې د کمونیزم د وحشت په څو کلن تاریخ کې دوژ نو او بمبار یو په کتار کې څه بل ډول بڼه لري ، بل ډول خصوصیت او بل ډول رنګ.

د یخ ژمی د همدغه شپې په سبا د سپیده چاو د سره سم خلک په جومات کې راغونډؤ په کلیو کې د ژمی په یخو ور څوکی له لمانځه وروسته هم خلک تر یوه وخته پوری په جومات کې ناست وی ، ماشومان معمولا په ژمی کې سبق او لوست ته له نور وخت نه زیات هوسیږی ځکه د کار او نوری خواری لاری تړل شوی وی ، که بل وخت هیڅ هم نه لولی خو د ژمی هر سهار حتماً په سبق او لوست پیلوی او تیروی ، ځکه خو هره ورځ سهار وختي سپاری او نور کتابونه په لاس په جومات کې حاضر وی .

دغه ورځ هم د جومات د تبې پرسر کلیوال سره ناست وو ، اولږ وړاندی د محراب خواته ملاصیب وروته په لوست لګیاؤ ، د تنکیو ماشو مانو له معصومو ژبو د قرآن آیتو نه په خوږ و او زړه پاروونکولهجو پهیوه آوازتلاوت کیده . خلک نسبتاً آرام وو د بمباری تر معمولی وخته پوری لاڅه مهال ؤ ، په جومات کې د هلکانو لوست یو لوی شور او زوګ جوړ کړی ؤ ، داسې شور چې هر سړی یې په خوند اومینه کې ورکټ ؤ ، نه یې بلې خواته پام کیده او نه یې بلې کوم بل غږ آوریده خدای خبر چې دغه ماشو مان به یې مینډو په څومره زور او وهلوټکولو جومات ته لیږلی وی ، له خو به ډکې سترګې په چیچلی یخنی کې به یې څنګه تلولی او ګرندی پلونه اخیستی وی ، څنګه به یې په هغه شنه او سپاره سهارکې د باد او واوری یخې څپری زغملی وی . . .

هلکان دلوست په تکرار زنګیدل ، نن هغوی د ملاصیب لهڅپړو او سوکانو د ناراحتی او درد احساس نه کاوه ، یوه هم دڅه شوخی زړه نه شوکولی د هر یوه سربه د اوږ و په منځ کې چې وچ هډوکی یې لکه یادګاری څلی تیره ولاړوو د کتابونو پاڼوته ورځوړند وو سترګی په کتابونو کې داسې ښخې پا ته وی لکه چې په کومه ورکه پسې لالهانده وی .

ناڅاپه یو درز شو ، بل درز او داسې پسې بل، په یوه وار پنځه بمونه په جومات ر اولویدل او ګرد ماشومان له ناستوکسانو سره یوځای په شهادت ورسیدل .

وروسته چې خلکو له خاور و مړی را ایستل‌ترټولو زړه غو څوونکی صحنه د دغه ماشومانو وه ، هغه چې تنې یې ټوک ټوک نه وی شوی خپله سپاره اوکتاب یې په لاسونو او غیږ کې هماغسې ټینګ نیولی وو ، څینو به په خپلو وړو منګولوکې داسې ټینګ نیولی وړ چې په آسانه تری بیلیدی هم نه شوې .

د هغو مینډوله زړو یو خدای خبر دی خپل زامن یې پدغه ورځ په سبق لیږلو کنځلی اور تلی وی .

پدغه هلکانو کې له یوه کوره دوه اودری ورونه هم ؤ او پلر ونه هم .

خو یکا کابل او مسکو راډیو د ماشوم د بین المللی ورځی د راتلو په اړه چې په مسکوکې به په شانداره مراسمو لمانځل کیږی د ماشو مانو دروزنې سمې و دی اوروغتیایي مسایلو په اړه ډ څانګړ و پروګرامونو اعلان خپور کړ . . . .



سنگرداران ژور

پنجاه روز تمام
باران آتش
باران بم
باران راکت های دشمن
فرو میبارید ،
برسنگر های جهاد
درکوهپایه های خوست
در دامنه های ژور .

• • •

این باران مرگ
فقط در ساعات برفباری
و پوشش ابر های تیره
برقلهٔ کوه ،
آرام میگرفت
و اما دیگر آرامی نداشت .
از پرتاب بم وراکت
دل زمین میلرزید .
و از غرش گن شپ ها
سینهٔ آسمان می‌تپید .
اما مجاهد در سنگرش بود ،
گوش به آواز دست به ماشه
مردانه مقاومت میکرد
و از جانمی جنبید ،
مقاومت در برابر کوماندو های روس
در برابر گروهای مزدور .

• • •

آنگاه که دره های خوست
و دامنه های ژور
از قدوم بهار پذیرا میشد ،
او ویا رانش مردانه میرز میدند :
برای حفظ سنگر شان
برای حفظ شرف شان
برای حفظ آبروی شان
آبروی مردم ، آزادی میهن .

• • •

در حالیکه باچشمان عقاب مانند
از میان آوار های سنگرش
از میان ابر پاره ها
طیاره های دشمن را
برای‌هدفگیری دنبال میکرد ،
ناگهان دستی درازشد
و بازوی او را کشانید :
بیا از سنگر بیرون رویم
برای تداوی زخمهایت
برای علاج دردهایت .

• • •

نه ، من نمیروم
هرگز نمیروم
من سنگرم رانمیگذارم
سنگرم آشیان من امت
سنگرم افتخار من است
این جا جای عقاب هاست
جای شاهین هاست
عقابان سفید کوه، شاهین‌های‌هندوکوه .

• • •

انفجار مرمی دشمن
در چند قدمی آنها
کوهی از سنگ و خاک بهوا بالا کرد.
لحظاتی خموشی مرگبار برقرار شد .
باز صدائی به آهنگی زمزمه کرد :
میخواهم از میان آوارهای سنگر
از میان جسد های خونین شهیدان
از میان حفره های بزرگ راکت دشمن
شاهد شکست اهریمن باشم
شاهد پیروری مجاهد باشم .

• • •

کی گذارم زنجیر تانکهای دشمن
روی سنگر های مانقش گذارد
این جاکانون ایمان است
کانون پیام است
پیام آزادی
پیام بهروزی
آزادی افغان
بهروزی انسان .

• • •

اما در لحظاتی که‌نور از چشمانش‌میرفت
دیدهمرزمانش پیش میروند
از روی لاش های دشمن
بسوی واحد های دشمن
برتانکهامیتازند
بابیرقهای سبز باغریو شادمانی .

• • •



آخرین آواز بگوشش رسید
دشمن شکست خورد ! دشمن شکست
خورد !

درمیان همین آواز ها
درمیان همین پیام ها
او آرام گرفت
در سنگر پرغرور ژور
روی خاک کشور .

● ● ●

ساعاتی بعد
آنگاه که
نور پردرخشش آفتاب
از لای ابر پاره های بهاری
از فراز قله‌های پرغرور
به وادیهای خوست
و دامنه های ژور میتابید ،
جسد پرخون این شهید را
از میان آوار ها
آوار های پر افتخار سنگرش
بیرون کشیدند .
در هر قدم‌از منزل آخر
قطرات سرخ خون او
در کنار لاله های بهاری
روی سنگ های پاک وطن
در دامنهٔ ژور فروسی چکید
و به‌گوش زمین این پیام میخواند :
سنگرداران راستین
سنگر را رها نمیکنند
تا آخرین لمحه ،
تا آخرین قطرهٔ خون .

دوکتور محمد ظاهر صدیق
فقیر آباد ـ پشاور
۲۱ حمل ۱۳٦۵

داستان دیبیوت — جلال فرهیخته

چرا سربازان فرار میکنند

با مداد روزسه شنبه‌دگرمن «کراسنی یار» نویوکرال شنبه اوپر اتیفی با ـ سیمای آشفته‌گوشی تیلفون را برداشته با لحنی لکنت آمیز که حاکی از سر ـ آسیمه‌گی ودست و پا چکی زیاد او بود به اوپراتیفی فرقه ۲۵ گفت : م . . م . . . مه‌کراسنی هستم، صیب،اسلام . . . یک خبر بود . . . یک خبر بود

نوکریوال فرقه از شنیدن لحن الکن او فهمید که حتماً حادثه ناگواری ، رخداده است ، همان بود که بالحن شدید وخشنی پرسید :

- بلای مه ـ چه رخداده است ؟

ـ ب . . . ب بخشید، امشب ۱۸ نفر سرباز فرار کرده است .

- از کدام جزو تام ؟

- از تولی کشف .

- چه وقت ؟ ۱۲ شب .

سربازان که شب هنگام از جوار پولیگون که در قسمت شمال شرق قرار گاه غند ۱۹ قرار داشت برامده بودند اینک دیگر با برادران مجاهد شان پیوسته بودند . آنان حوالی ۱۲ شب پس از گرد آمدن به محل موعود نهر جوار پولیگون را با احتیاط زیادگذشته و باعبور از فاصله دو پوسته در تاریکی شب بحرکت افتادند پهره داران‌پوسته ها باحدس فرار آنها بسوی آنان مرمی رسام شلیک کردند ولی اینان هر لحظه از غند و پوسته ها فاصله میگرفتند و هر قدر دور میشدند با ـ طمینان و جرأت شان افزوده میشد . بعاطی کیلومتری دیگر به مناطق آزاد رسیده بودند . هراس و آسیمه حالی موقتی شان آهسته آهسته رفع میشد . اکنون نشانی از حاکمیت دولت‌پوشالی روس وارتش مزدورش دیده نمی‌شد . با کسب اطمینان کامل اعلامیه ی را قبلاً با حروف درشت برکاغذی بزرگ تهیه دیده بودند برتنه درختی آویختند و آنگاه دوباره براه شان ادامه دادند . از فرط خوشی واحساس آزادی بی هیچ باکی بلندیها وپستی‌ها را دران دل‌شب می نور دیدند . دشتساران و کوهپایه ها ، دامان وصحاری ، پهنا ها و جویباران همگی در نظر شان آشنا می آمد ، گواینکه سالها آنجا ها را دیده اند . باهم ترانه های آزادی و سرور های انقلابی ترنم و زمزمه میکردند . فرسنگها در نظر شان گامی می نمود .

ساعت۲ شب بود . گروپ ۱۸ نفری سربازان در دامنه های کوهپایه ی



بزرگ و شامخ در حرکت بودند . تاریکی اول شب جایش را دیگر به فروغ دل انگیز و فرح بخش ماهتاب داده بودکه از آسمانی لاجوردین پکتیا می تابید آنجا «تورغر»پایگاه مستحکم و سنگرهای فولادین و جاودانی مجاهدین و رزمندگان ، و احراس انقلاب اسلامی ما بود. از او جگاه و قله های تسخیر ناپذیر آن آواز مجاهدین - پاسداران سنگر های غرور آفرین ، بابسیار آرامی بگوش میرسید که آیاتی ازقر آن مجید را با صدای دلکش و جذاب می خواندند .

ولی سربازان همچنان براهشان ادامه می دادند . دقایقی بالای سنگواره ها پای درختی آرام گرفتند تاخستگی راه درازی که طی کرده بودند مرتفع شود . لحظات بعد دوباره برخاستند و در حالیکه دو تن از همراهان راه بلد آنان در پیشاپیش شان حرکت داشتند راه مطلوب را ادامه میدادند. تورغر، آن کهپایه رفیع و سربفلک را پشت سرگذاشته بودند . راهی را که اکنون می پیمودند در امتداد دره یی شاداب و زیبا قرار داشت ناگاه از فاصله نه چندان زیادی نگاه شان بمردان مسلحی خورد که در کنار صخره های بزرگ ایستاده بودند و چنان می نمود که گویا به استقبال برادران سرباز شان برامده باشند . سربازان آهسته آهسته نزدیک می شدند هنگامیکه چندگامی بیش میان مردان مسلح و سر بازان نمانده بود عده زیادی از مجاهدین به استقبال آنان بر آمدند و ایشان را به خیمه یی که درمیان صخره های بزرگ پای کهپایه یی بلند و عظیم قرار داشت رهنمائی کردند .

•••

ساعت هشت وسی صبح مشاورین روسی سوار جیپ وارد فرقه شدند و بی در نگ قرار معمول وارد شعبه اوپراتیفی گردیدند . دگرمن پیوسوف کتاب فرار سربازان را باز کرده، همکار (افغانی !) اش را احضار و چنین خطاب کرد : باز این چه افتضاح است ؟ آخر درین فرقه‌چه می گذرد ؟ پیوسوف هنگامیکه بیشتر از دیگران و از هر وقتی خشمگین بنظرمی رسید ضمن بر- زبان راندن عبارات روسی که تصور میرفت همگی دشنام و توهین باشد دگرمن «وینومل» را امر کردتا هر چه زود ترجریان حادثه را تحقیق کند . وینومل که نام اصلی اش کپلی بود ولی در اثر مبادرت وافراط درالکولیزم روسها اورا باین نام ملقب کرده بودند با گرفتن فرمان از جانب پیوسوف بلا وقفه به غند ۹، افسران را احضار و در حالیکه مشاورین غند ۹ نیز حضور داشتند چنین به سخنرانی آغاز کرد : رفقا ! اگر بی پیرایه ورک بگویم،دیگر حوصله ماشورویها گرفته است . ما در شما روحیه هکاری و دوستی واقعی آنگونه که همگی از آن لاف می زنند نمی بینیم . آنچه شما انجام می دهید اگر واقعاً بازتاب‌دهنده ایمان و وفاداری شما به مارکسیزم باشد ، خیانت به ایدیولوژی ما و کشور شوروی است . من وفاداری شما را تنها هنگام اخذ معاش و ارتقاحس میکنم ، در آنگاه یکی از دگر سبقت میگیرید ولی در هنگام کارومسوولیت هیچکسی در صحنه عمل نیست . هیچ روزی نیست‌که ما آماری از فرار سربازان نداشته باشیم وبا آنکه تعداد افسران بمراتب ازعدد سربازان بیشتر است از فرار سربازان جلوگیری نمیتوانید . آخر شما چه وظیفه دارید؟

من بشما اخطار میدهم‌که در صورت تکرار وادامه چنین صحنه‌ها یی برخورد قاطع (انقلابی !) با شما صورت خواهد گرفت . بروفق قانون اتحاد شوروی ، هر کسی که مغایر قانون عملی انجام دهد ، یا در اجرای فرمان مقامات سهل انگاری‌کند جزایش تیرباران‌ست ، و چون شما براساس قانون شوروی زندگی میکنید عین جزا شامل حال شما نیز میشود . . .

پیوسوف در حالیکه سراپایش راغیظ وخشم فراگرفته بود و از جنون و قهر زیاد پاهایش را برزمین می کوبید به سخنانش ادامه داد : که میتوانند بگوید چرا سربازان فرار میکنند ؟ علت در کجاست ؟ پیوسوف از شدت خشم دیگر نزاکت های فورمالیته رفیقانه را نیز فراموش کرده بود بالحن توهین آمیزی روبه افسران کرد : ها افسر ها ! ، آخر از شما می پرسم ، جواب بدهید . افسران از ترس‌بخودمی‌لرزیدند و هیچیک جرأت نداشت چیزی بگوید.



ایوان واروارویچ پـوسوف دگرمن روسی بهمراهی معاون سیاسی وقوماندان غند ۱۹ بمیدان تعلیم رفت . قوماندان دستـور داد سربـازان با قیماندهٔ تـولی کشف احضار شوند . هنگامیکه همگی در برابر قوماندان ۲۱ غند و پیوسوف صف بسته بودند ، مشاور روسی انگیزه وعلت فرار سربازان راپرسید . سربازان که اکثریت آنان متعلمین و محصلینی بودند که از کلاس های درس دستگیر و به پکتیا آورده شده بودند دلایلی دیکته شده وکلیشه یی ارائه کردند چون نمی توانستند واقعیت رابگویند . چون نوبت آخرین سرباز رسید ، او باهیجانی زیاد به مشاور گفت : من تازه امتحانات صنف ۱۲ راسپری کرده بودم . مارا بخاطر اعلان نتایج امتحان به مکتب خواندند ، اما پس از ورود به صحن سربازان مسلح مارا محاصره و به اینجا آوردند . شما لطفاً بگویید که (دولت انقلابی ما !) مـا را چرا فریب میدهد ؟ مارا بخاطر چه دعوت کردند و باز بکجا آوردند ؟

مشاور روسی که جوابی نداشت .و دراین بست گیر آمده بود از جواب سؤال سرباز طفره رفت و باز گفت معاون سیاسی قناعتش بدهد . پس ازین سربازان دستور یافتند به قاغوش های شان برگردند . پیوسوف با جمعی از افسران و معاون سیاسی بـه قـاغـوش های سربازان رفتند ، او دستور داد که باید شرایط زیست سربازان بهبودیابد، بهر کـدام چپرکت ، کمپل ورو جایی داده شود . غذای سر بازان کنترول گردد . پیوسوف بـا آنکـه علت فرار سربازان را که همه روزه بطور مستمر جریان داشت و به امری عادی مبدل شده بود بخوبی میدانست خود را به تجاهل میزد و از اعاشه و ابا ته درست سربازان سخن میگفت . اومی خواست افغانهای مسلمان را با روسها که در زندگی شان بجزاکل و شرب هدفی ندارند ویا اگردارند چیزی بیشتر از زندگی نمی‌دانند مقایسه کند . روی همین انگیزه، هنگام صحبت در مورد بهبود غـذای سر بازان ضرب‌المثلی روسی آورد که «بهترین طرز دستیابی به قلوب مردم از راه شکم است» . پیوسوف همچنان گفت که ما (روسها) این را در عمل تجربه کرده ایم . پس ازین همه پراگنده شدند و ایوان پیوسوف بـه (اتـاق دوستی افغـان ـ شوروی !) رفت .

ساعت‌ده همانروز قطعه‌منتظره‌ازجانب مشاورین روسی وظیفه یافت تابهمراهی تانک ها به پوسته های اطراف غند بروندو پس از کنترل پوسته ها راههای احتمالی فرار و عبور سربازان را تثبیت کنند . در وقت موعود، همگی براه افتادند . اینبار نیز پیوسوف حضور داشت . ولی درین دفعه مشاورین غند ۱۹ و قوماندان های آن اوراهمراهی میکردند . پوسته ها را کنترل کرده به مسئولین آنها هدایات تازه دادند . سپس تانکها به پس در حرکت افتادند.

زره پوش مشاورین از عقب BTR زره پوش حامل ماشیندار های دافع هوا میرفت . درین هنگام نگاه همگی بـه کاغذی خورد که به تنه درختی در برابر شان آویخته شده بود . برکاغذ این مطالب مرقوم بود : روسهای فاشیست و تجاوز گر ! مـا به شما و عمال خـود فـروختـه تـان اعـلام میداریم که ، تا پیروزی انقلاب‌اسلامی و آزادی افغانستان عـزیز خـواهیم رزمیدو تسلیم کمونزم نخواهیم شد . کمونزم نابود است. اسلام پیروز است. همچنان این دو جمله روسی در پایان این کاغذ نوشته شده بود که بشکل ولی رویهمرفته مطلب را افاده میکرد : دلوی کمونزم (نابود باد کمونزم !) ، اسلام پبیدیت (اسلام پیروز است !) .

این همان کاغذی بود که سربازان شب هنگام آنرا در وقت عبور ازین منطقه بردرخت آویخته بودند .

همگی چشمان خود را به اعلامیه یی که توسط سربازان برسم اعتراض نوشته شده بود دوخته‌بودند مستشاران روسی که در وهله اول نگاه شان به نوشته های روسی اعلامیه خورده بود سخت منزجرو خشمگین شده بودند . پیوسف نیز از شدت خشم وغیظ که بر پیکرش مستولی شده بود چهره اش سرخ وکبود میشد ، دندان غرچه میکرد و بـاز هم پـا هایش را برزمین میکوبید و هذیان میگفت و باز چون ترجمان روسی متن اعلامیه را به مشاورین ترجمه کرد خشم و غضب افسران روسی دو چندان شد .



یکدیگر را دشنام میدادند و بر پرچمی ها و خلقی ها نفرین می‌فرستادند.

پیوسوف پاسخ سؤالش را که چرا سربازان فرار میکنند؟ یافته بود. آری!

سربازان بخاطری فرار میکنند که همین روسهای بی آزرم به میهن عزیز شان افغانستان اسلامی تجاوز کرده اند و هر لحظه یی که میگذرد این پیشقراولان جنایت و پیشا هنگان بربریت و خون آشام با کمال بیشر می به قتل عام و بخاک و خون کشاندن ملت مسلمان و مجاهد افغانستان بمبار دمانهای وحشیانه و انهدام شهر ها و دهات، حریق وامحای مزارع و اشجار، هتک احترام اماکن مقدسه و سنت های اسلامی و ملی شان ادامه میدهند. آری!

سربازان مسلمان ما همچنان از خدمت نظام رژیم کمونستی پوشالی شانه خالی خواهندکرد و فرار خواهند نمود و بازهم بصفوف برادران مجاهد شان خواهندپیوست وبا روسهاخواهند رزمید. این و جیبه اسلامی، انسانی و ملی آنها است تا به نجات مادر وطن بشتابند و به نداهای پیا پی اش جواب لبیک دهند.

این فرار ها و سر پیچی از اطاعت کمونستها برهانی‌قاطع و آشکاری است براینکه فرد فرد افغانستان این مرز مردخیز، این زادگاه بزرگمردان تاریخ و پایگاه استوار رزمندگان‌اسلامی همیشه تاپای جان در برابر تجاوزگران و طاغوت‌ها می رزمند، می میرند ولی تسلیم نمیشوند و این را از دیر باز پیوسوف ها و . . . میدانند

پایان

کراسنی KRASNI کلمه‌روسی‌وبمعنی سرخ است.

وینو VINO کلمه روسی وبمعنی‌شراب است.

پیوس PIOS کلمه روسی و بمعنی سگ است. نامهای نا مأنوسی نظیرپیوسوف دربین روسها متداول است.

مکر سیاسی

آمد بهار و یاد کنید از بهار ما ... چون لاله داغ گشته دل داغ دار ما
روشن کنید شمع شبستان زندگی ... بر خاک تر بخون شهید مزار ما
از بسکه زخم مردم نا اهل خورده‌ایم ... خون میچکدزدیده و جان فگار ما
دشت و دراز شگوفه و گل موج میزند ... تنها شکسته بوم و بر و شاخ سار ما
ره در حریم دوست نبردیم تا کنون ... بیجاست این شکایت و این انتظار ما
شد شاخ‌نسترن خم‌و سر و چمن‌شکست ... پژ مرده ارغوان بسر کوهسار ما
از خون پاک ملت سر باز میشود ... روشن چراغ خانه و شبهای تار ما
صلح از نگاه دشمن انسانیت‌خطاست ... شیطان سرخ دون شده مطلب برار ما
سر برنکرد سبزه نجنبید سنبلی ... از بسکه سوخت دامن دشت و دیار ما
این صلح نیست مکر سیاسی‌است الحذر ... دیگر ندای صلح نیاید بکار ما
قصر سفید و کاخ کرملین شکستنی است ... داند جهانیان صف دشمن شکار ما
با دوستان چو شکر و با دشمنان چوزهر ... تاثیر کرده شعر تر و آب دار ما

(سودا) ئیان سنگر حق رزم میکنند
تا پای جان بیاری پروردگار ما

میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند
دیده ام از روزن دیوار زندان شما
«علامه اقبال»

جلال فرهیخته

در گزینش شعر و ادب

رستا خیز قرآن

ای جهان گردیده طوفانی ز طوفان شما
وی همه از شرق وغرب افسون وحیران شما
کاخ طاغوت زمان هر لحظه میریزد فرو
از طنین سهمگین آژیر شیران شما
چیده شد طومار استکبار استعمار سرخ
لشکر سرگشته اش یکسر گروگان شما
روس این چاووش استبداد خون آشام را
تیر میبارد بسر از کوخ ویران شما
دامن شبهای تار ظلم را یکسر درید
اشعهٔ تابندهٔ خورشید ایمان شما

هر کجا پژواک تکبیر خدا آید بگوش
در جهان آورده رستا خیز قرآن شما
بدر ها دارد هزاران این بزرگ آوردگاه
آزمون گاه کمونست و مسلمان شما
آیهٔ رزم آوری و غیرت است اندر جهان
پنجشیر این کوه سیم از مرز پروان شما
ضربه ها آورده بس بر پیکر تندیس روس
آیهٔ رزمندگی گردیده بغلان شما
کند ها را وهری و غزنه و کابل زمین
شهره در رزمند با بلخ و سمنگان شما
پکتیا یکسر طلسم پکت ورسا را شکست
نام دارد قهرمانی های جدران شما
میرسد آوای پیشاهنگ رستا خیز شرق
از کنر ها از دیار راد مردان شما



قدرتی غیر از شما فاتح درین پیکار نیست
«ای جوانان عجم جان من و جان شما»
بیشتر صفهای فولادین تانرا بفشرید
کاین بود بر فرق کفر روس سندان شما
می نماید بیرق سبز ظفر در اهتزاز
از فراز بام دنیا از بد خشان شما
مظهر ایثار و قربانی است سر تا پاهمه
ک قلم این مرز غیرت مند افغان شما

مقام مجاهد

م ـ حنیف

گوش بکن مجاهدا ! ایکه دلم بدام تو — نکته چند آورم در صفت مقام تو
درخم و پیچ قرن‌ها چشم فلک‌ندیده است — صحنه چون هجوم تو، سنگرتو نظام تو
لرزه فگند بر فلک ، نعره همچورعدتو — رعشه فتاد بر زمین از اثر قیام تو
تابتو گشت پی سپر وادی ایمن جهاد — چون‌رگ‌طورشعله‌ور ،گشت رگ کلام‌تو
در ره خصم منتظر از خم سنگر مهین — از سر شام تا سحر ، دیده لاینام تو
بسکه بخون کشیدهٔ لشکر روس هر کجا — نسل تزار بعد ازین سکته کند زنام‌تو
قاهر شرق میشود ، کاسر غرب میشود — امت مسلمه اگر ، گوش کند پیام تو
شاهرگ عدو برید، پهلوی نحس او درید — تا به سراغ جاوه شد تیغ تو ازنیام‌تو
سوی حریف می پرد ، تیرتواز کمان‌تو — قلب حریف میدرد نیزه تو ، سهام تو
پهنه گیر و دار را رزم تو داغ می‌کند — مرغ جهان آشتی ، جلوه فروش‌بام‌تو
پشت‌رقیب را شکست‌روح حریف‌رابخست — حمله بی ایمان تو ، شورش مستدام‌تو
گرم به‌جنگ میشود، مست زنگ‌میشود — هر که بدور رزم تو ، نوش کندز جام‌تو
چشم سوی شهادتی ، روی سوی سعادتی — در صف جنگ می‌زند، دردکش‌مدام‌تو
رزم بکام تو شود ، فتح بنام تو شود — زانکه کلام حق بود ، راهبر وامام‌تو
قهر تو دشمن وطن سخت بزانو آورد — زلـزلـه بپا کند ، جوشش انتقام تو
کاخ بلند روس را ، زود نگون همی‌کند — منکه به چشم‌دیده ام، سنگروانسجام‌تو
فرصت شور و ولوله ، تکیه‌گه‌توسنگرت — هست صف دلاوری پایگه خرام تو
در زد و بندکی کنی راه عدوی خود رها — تانشود اسیرتو ، تا نشود غلام تو

کشته شوی‌ویا کشی‌دشمن دین وخاک‌خود
در صف رزم آوری نیست دگر مرام تو



ای نسل جوان

ترانهٔ جوانان رز مجو

اقتبا از اقبال لاهوری
مشرق

ای نسل جوان ، نسل جوان ، نسل جوان خیز — ای نسل جوان خیز
زین خواب گران، خواب گران ، خواب گران خیز — ای نسل جوان خیز
ای نسل جوان قوت و نیروی جهانی — در خواب گرانی ،
شمشیر بکف بر سر این خیره سران خیز — ای نسل جوان خیز
رزمنده این کوه و کمر ، صبح دمیده است — آن وقت رسیده است
با دست قوی پنجه و با عزم و توان خیز — ای نسل جوان خیز
دیگر نتوان بیخود و بی تاب و توان بود — در گوشه نهان بود
چون آتش تو فنده و با فکر جوان خیز — ای نسل جوان خیز
گر نیست بکف خنجر و شمشیر نباشد — بی وحدت و تدبیر نباشد
با بیل و کلند و تبر و تیر و کمان خیز — ای نسل جوان خیز
راحت طلبان منزل ما دور و دراز است — پستی و فراز است
بر خیز درین دائره کون و مکان خیز — ای نسل جوان خیز
این «گربه» مکاره به صیدتو کمین است — صیاد همین است
«از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز» — ای نسل جوان خیز
طوفان نرود در کف این ورطه محال است — این وهم و خیال است
چون موج گهر از دل این آب روان خیز — ای نسل جوان خیز
تکبیر مجاهد شکنند پرچم باطل — این سرخ هیا کل
چون صاعقه مرگ بر این خود نگران خیز — ای نسل جوان خیز

دنیای ظلم

م - ج - «کوشا»

کور ! آن چشمیکه باشد یکقلم اعمای ظلم — باد کر ! گوشیکه باشد ناشنو آوای ظلم
بشکند دستیکه تازد بر سر هر بینوا — منهدم کاخیکه باشد منبع اجرای ظلم
بگسلد حبلیکه باشد اهرمن را اقتضاء — منقرض عهد یکه باشد مدرک و فتوی ظلم
بگذردصد قرن برعمر طواغیت زمان — سرنگون است عاقبت آن باده و صهبای ظلم
بشگفد نخلیکه دارد میوه ای از عدل وداد — ریشه کن باغیکه باشد آبش از دریای ظلم
میرو دشبهاي تا رومیرسد صبح امید — میکند خارج بهاران لشکر سرمای ظلم
کاتب غیبی ظفر در قسمت آنان نوشت — میکنند اعلان عدل وداد در دنیای ظلم
امر یزدان ست وحدت شرط نصرت در جهاد — متحد باشید ای یاران پی امحای ظلم

آه مستضعف شنو بریاری اش کوشا بشو
قطع حلقومی نما کو سردهد آوای ظلم

ننګيال

ويني بهيږي سپرلی به راشي

که لاره سيخه د مرګ پر خواشي
که مخ د څمکې تول کـر بلاشـي
د حـق لپاره د حـق پـه لاره
« ويني بهيږي سپرلی به راشـي »

وينـه قلم نـه وينـه سنګرنـه   وينه او مينه له زړه او سـر نه
په‌ګډ ملت دی په يوه امـت دی   څه چي تيريږي اخواخيبـر نه
دا سـری تيـری بـه رنـا رنا شـی
«وينـی بهيږی سپـرلی بـه راشـی»

د توری‌وخت‌دی د ننګ‌مهال‌دی   دګردامت‌مودمرګ‌ژوند سوال‌دی
که لاش ورنکړ و تول تبا کيږو   خورد وحشت چي‌هرطرف‌جال‌دی
که نـه هـر څـه به تـالا والاشـی
«وينـی بهيږی سپـرلی به راشـی»

د حـق آوازدی د حـق خبـری   د غور څنګو نو دو يار سندری
د ويني مينی عظيم سـوغات‌دی   د ننګ په کار کی ګډی سنګری
د مـر پـه بيـه دغـه سو داشـی
ويـنی بهيـږی سپـرلی به راشـی»

د همت جنګ دی د ديـن غزاده   د آزادی د ډولی روانـه وراده
ی زړه ډک دی له تـور وينـو   څکـه ويـر منـه تولـه اشيـاده
د مايـوسيـو شپـه بـه مباشـی
«وينـی بهيـږی سپـزلی به راشی»

داحساس‌غږدی‌دننګ يادګاردی   پښتـو ادب کی عظيـم شهکاردی
تل بـه يا ديږی تلپاته يا د يی   پر استکبار جـوړ د توری واردی
سکوت زړه چا ودی ماته چوپياشي
وينـی بهيـږی سپـرلی بـه راشـی

بيا به آزاد شي بيابه‌خپلواک شي   ورکه‌به‌سا مراج‌اوهريوسفاک شي
ئافغانـان نـدی هيچا ايـل کـړی   دښمن که‌هر څو غدار،چالاک‌شي
هر يو فرعون ته پيـدا موسی شـی
«وينی بهيـږی سپـرلی بـه راشـی»



دفن شمله شوه پری لوړه پورته — ادب پری ویاړی د مقصد لورته
یو انقلاب دي پښتو ادب کی — یوستر قیام دی ظلم اوزورته
تیر شوی برم به بیرته پخلاشی
«وینی بهیږی سپرلی به راشی

چی‌لوړ همت‌وی‌چی تینګ ایمان‌وی — چی‌پاک‌احساس‌وی‌چی‌ویښ‌وجدان‌وی
آرام یې نشی سکوت حرام کا — دورور په غم کی‌پریشان حیران وی،
«ننګیال» ولس چي توره ترملاشی
«وینی بهیږی سپرلی به راشی»

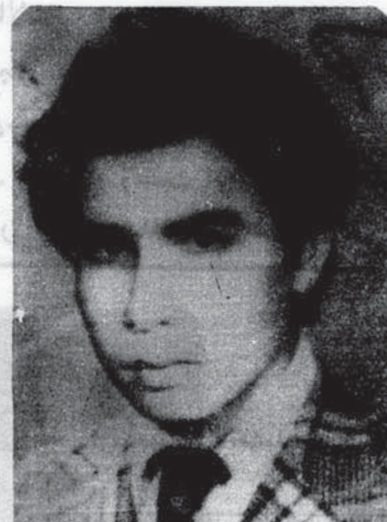
غمگین

تورغوبل د سیاسی

د غبن فلسفی لړی محل د سیاسی
پټ راز او سلسلی لړی عمل د سیاسی
د لویو قوتونو ګوډاګی څیره خواره
صرف ستائی په تش نوم ضرب‌المثل دسیاسی
عټ جال ده حقیقت‌کی تول‌جهان‌ته دتزویر
څیرنی ته هرګام او هریو پل د سیاسی
له اصله له اساسه له تهدابه ئی تر اوس
کوم کارکړی چی‌وی رښتیا مشعل د سیاسی
ښکاره ئی تطبیق شوی فیصله کړی په اثبات
او یا لانده سرو کی یو سرکل د سیاسی
د غم په طلسماتو لاینحل پاته ویجاړ
موضوع د فلسطین هم په چل ول د سیاسی
نن یوموټی‌مظلوم افغانستان شوپه‌سل حیف
سپیری خاوری ایری په تور غوبل دسیاسی
دنیا ئی تباهی ته په مخ کړی په لوی روس
ظاهر باطن په تور زړه ګمراه غل د سیاسی
غازیان دنه شی‌هیڅ‌کله‌په‌خام‌خیال خام طمع
چی ندی بی تاوان او ضرر حل د سیاسی
صفا لاره د حل دی مجاهد ته اتحاد
چی‌کړی‌په زور د خپل‌متی‌ګډمحفل دسیاسی
چوولی په بدن کی له ډیر غم زړه دغمگین
داڅکه غل غل‌وی دی واړه مل د سیاسی

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ

بخون خفتگان سنگر حق



محمد الله شهید

این برادرمجاهد در دهکده ای سوسوم به «چقرقشلاق» چشم بدنیا کشوده است! والد بزرگوارش «ملا فیض الله» که از مزایای علوم علوم دینی مستفید بوده و باوجود چند فرزند دیگرش «محمدالله شهید» را همچونهال تازه نمو کرده، توأم با نسیم ملایم و دلپذیرش می پرورد، تا فردا در سطح جامعه اسلامی کشورش میوه‌ای بار آید شیرین. این شهید پاک ضمیر و پاک نهاد، قبل از پا گذاشتن درعرصه معارف نخست کتب متداوله دینی را در نزد والد مهربانش و گاهی در مدرسه آموخت، این مجاهد نستوه و فرزند وفادار اسلام از بد و طفولیت عصری بود، با هوش وکنجکاو خدا جو و دارای ذکاوت عالی! البته یگانه چیزی که پدر مهربانش را از آینده‌اش امیدوار تر ساخته بود، همانا لیاقت و برا زندگی اش بود! و شبها را در سعی و تلاش مطالعه و اندوخته های علمی اش بخرج میداد تا بوجه احسن در ضمیر پاکش نقش بندد!

والد گرامی اش بخاطر تنویر اذهان و افکارش بیشتر از پیش، این فرزندعزیزش را که تا هنوز آستانه ای هفتمین بهار زندگی اش به پایان نرسیده بود، شامل مکتب ابتدائیه «کوبه ی» نمود همان بود که دوره ابتدائیه تحصیلاتش را الی صنف هشتم درسال (٥٤) به‌پایان رسانیده و بدرجه عالی موفق گردید.

وبعد در سال (٥٥) شامل (لیسه شیر خان) ولایت کندز گردید. چون تحول سن به اندوخته‌های علمی سجایای اخلاقی اش همه روزه افزوده میرفت بناء توجه استادان و رفقای همصنفش را بیشتر از پیش بخود جلب و در قبال دانش آموزان با درک و با احساس قرار گرفت اما چیزی که اورا در اواخر تعلیماتش هر لحظه رنج میداد وقوع کودتای ننگین (هفت ثور ٥٧) و به قدرت رسیدن پیروان (مارکس) و (انگلیس) یعنی کمونستها بود او همیشه بعد از فراغت و ختم ساعات درسی در یک محیط آرام و عاری از سرو صدا های ملحدین در گوشه‌ای با بزرگان دانشمند و علمای کردو نواحش زانو زده در مورد کیفیت و چگونگی و نواقص ایدئولوژی مارکسستی تبادل افکار نموده و در مورد وضع آینده کشور و هموطنانش می اندیشید!

در اوایل فصل زمستان سال (٥٨) یعنی وقتیکه قشون اشغالگرروس بی‌شرمانه و وحشیانه داخل کشور عزیز ما شد، این تازه جوان با احساس باوجود توان نبوغ فکری اش در پی تحصیلات عالی نشده و راهی زاد گاهش شده دیری نگذشت درپی تلاش شکل بندی گروپ متعهدین و وفادار به اصول اسلامی برآمد.

این شهید قهرمان و قربانی راه اسلام

از عقیده وایمان کامل برخوردار بوده از هرگونه سعی و تلاش بخاطر بجا آوردن فرض الهی دریغ نمیداشت، ضمیربی گرد و غبارش از سیمای پاکش هویدا بود بدینوسیله اخلاق حمیده و روش پسندیده او در جبهه جهاد ، زبانزد خاص وعام هم قطاران و جبهات ولایت کندز گردیده و درعملیات پیشتاز بوده، احساس شهامت و دلیری او در صحنه نبرد قابل قدر بود . این شهید بخون خفته درطی مدت شش ساله جهادش در بسا عملیات سهم بارزی داشته که از جمله مختصراً بعضی آنها را یاد آوری میشویم

۱ - عملیات وی درحصه «حق العبور» آلچین ومتحمل شدن خسارات جانی ومالی و از بین رفتن چند عراده تانک و موتر نفربر دشمن ملحد و جراحت برداشتن برادر مجاهدش (نیک محمد) که یک پای آن توسط فیر توپ از فعالیت باز مانده و خشک شده است .

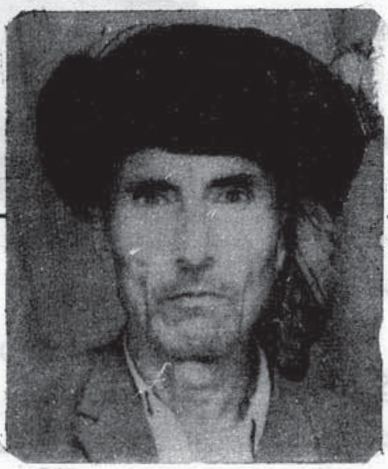
۲ - نبردش در حصه قریه بته کشان بتاریخ ۲۹ - قوس - ۶۱ و منهدم شدن (۸) عراده تانک قوای اشغالگر و جراحات برداشتن هفت نفر برادران مبارزش و بخصوص شهادت برادر مجاهد ما (عبدالکریم شهید) که لوای گلگون شهادتش در آن نقطه الگوی شجاعت اوست .

۳ - سهم فعالش درعملیات علیه پوسته (عبدالله امین) در بندر خان آباد ولایت کندز که تحت فرماندهی برادر مبارزش نیک محمد خان که مسوولیت حوزه دوم آن ولایت را بعهده دارد ، آغاز نموده و چند نفر از چاکران روسی در آن پوسته بجهنم ابدی فرستاده شده و خسارات مالی هنگفتی را نیز متحمل و همان بود که بعد از طلوع آفتاب توسط قوای هوائی و زمینی در حصه (بته کشان) حضرت سلطان جنگ شدیدی در بین عساکر اسلام و عساکر طاغوت شعله ورگردید از ساعت (۸ الی ٤ بجه بعد از ظهر) ادامه داشت . درین نبرد دشمن چهل کشته بجا گذاشته و چهار عراده تانک زرهی به آتش کشیده شد بالاخره این مجاهد راد مرد و برادر مبارز دیگرش (بسم الله شهید) بتاریخ ۵-۶-٦٤ جام شیرین شهادت برسر کشیده و به جوار رحمت ایزدی پیوستند .

(روح شان شاد و یاد شان گرامی باد)



شهید عبدالغفور



شهید اصیل خان

شهید عبدالغفور :

شهید عبدالغفور د امین الله جان زوی دپکتیا ولایت دسید کرم د ولسوالی د احمد زیودقوم او سید ونکی نوموړی ورور یو تکړه مجاهد وه او په ډیرو ښو او عالی اخلاقو مشهور وه. کوم وخت چه ذکر شوی نفرد ملحد حکومت دپوستی پرسر عملیات ترسره کړل او بیرته خپل مرکز ته راستون کیده د په لیاره کی دبم دانفلاق په اثر نوموړی ورور په کال ۱۳٦٤ دشهادت لوړ مقام ته ورسید . اناالله وانا الیه راجعون .

شهید اصیل خان :

شهید اصیل خان دکاظم خان زوی د پکتیا ولایت دسید کرم دولسوالی د طوطا خیلو او سیدونکی نوموړی ورور داسلام دلیاری یو تکړه مجاهد وه او کوم وخت چه په افغانستان کی کمونست حکومت قدرت ته ورسیده لههغه وخت څخه ئی راپدی خوا په عملی دول جهادته ادامه ورکړه اودیر وطن پلور ونکی خلقیان اوپر چمیان ئی ددوزخ ابدی کندی ته ولیږل چه بالاخره د ۱۳٦٤ کال دلوی اختر نه دری ورځی مخکی دشهادت لوړ مقام ته ورسیده اناالله وانا الیه راجعون .



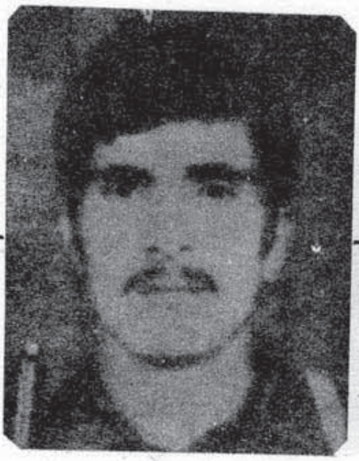
سخی مراد ولدخواجم‌قل از واسوالی شیرین تگاب قریه گل قدوق در سال ۱۳۱۸ در یک حانواده مؤمن پابعرصه وجود گذاشت و بعد از بمیان آمدن رژیم منحوس کمونیستی به‌جهادمسلحانه شروع نمود و بار ها در صف ملحدین تاخته کفار بی شماری را به جهنم فرستاد تا اینکه بتاریخ ۲۰-۱۲-۱۳۶٤ در یک جنگ رویا روئی با قوه روسی وکمونیستهای کثیف داخلی به عمر۳٦ سالگی به شهادت رسید.



شهید معین :

شهید و رور معین د علم‌گل زوی د پکتیا ولایت د احمد زیود قوم او سید ونکی ذکر شوی و رور یو ښه مجاهد سړی وه اوهروخت په ئس په مقدس جهاد کې برخه اخیسته نوموړی ورور دبم دالفلاق په اثر د خپل وروړ سره یوځای په ۱۳٦۵ نیته شهید شو.

انالله وانا الیه‌راجعون



شهید دور گل :

شهید و رور دور گل د علم گل‌زوی دپکتیا ولایت د احمد زیو دقوم او سید و نکی ذکر شوی وروړ یو تکړه مجاهد وه چه هر وخت به ئی دجهادپه گرم اوتود سنگرکی د محلدانو پرضد عملیات ترسره کول چه بالاخره په ۱۳٦۵ نیته د خپل مشر وروړ معین سره یوځای د بم د انفلاق په اثر شهید شو انالله و انا الیه راجعون



شهید شیر زمین :

شیر زمین ولد محمد زمین مسکونهٔ قریهٔ کنار جدید ولایت کنر ها یکتن از مجاهدین پیشتاز و مخلص بود که مدت ها در راه اسلام و احیای آزادی میهنش از لوث کفار داخلی و روسی به جهاد اشتغال داشته و سر انجام در همین راه بتاریخ ۷-۲-۱۳٦٤ بعمر۲۸ سالگی توسط انفجار بم دشمن به‌شهادت رسید. انالله وانا الیه راجعون.

روحش شاد باد!

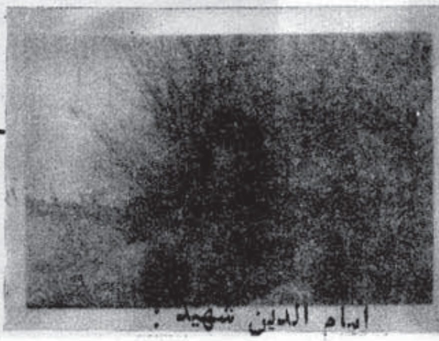


عبدالرازق شهید :

عبدالرزاق ولد عبدالملک مسکونهٔ سرک ۹ بغلان از جملهٔ مجاهدین دلیر و ایثار گر راه حق بود که در سال ۱۳٤۰ تولد یافتو در سن ۲۵ سالگی به شهادت رسید انالله وانا الیه‌رجعون.



سید جعفر شهید :



امام الدین شهید :

سید جعفر ولد ایشان سید احمد مسکونه قریه بالادوری با به نظر در سال ۱۳٤۱ تولد و از آغاز انقلاب اسلامی افغانستان دوشادوش برادران همسنگرش در جهاد شرکت نموده است . همسنگرانش از حسن اخلاق و سلوک نیک وی ستایش می کنند . ضربات سهمگین ود ندان شکن به دشمن وارد آورده و در آخرین عملیاتی که این برا در باهمدستی سائر رزمندگان اسلام برعلیه دشمن اجرا نمود ۳ میل کلاشینکوف و یک میل تفنگچه و یک دستگاه مخابرهٔ دشمن را به غنیمت گرفته و چندین تن از عساکر کارملی را به جهنم ابدی فرستاده و خود نیز در جریان همین عملیات بتاریخ ۲ حوت ۱۳٦٤ به عمر ۲۳ سالگی به شهادت رسید . اناالله وانا الیه راجعون .

امام الدین شهید :

امام الدین ولد اسلام الدین مسکونهٔ قریه بالا دوری با به نظر در سال ۱۳٤۰ . تولد گردیده و باپمیان آمدن کودتای ننگین و شرم آور کمونستی هفت ثور توسط روس های وطنی ـ بخاطر نجات دین، میهن و مردمش از قید وبند کفر و تجاوز ، دست بمبارزه یازید و در خلال مبارزات مسلحانه اش ضربات سهمگین اش را بر پیکرهٔ کثیف و مردار روس ها و کمونست های بی ماهیت و کثیف داخلی وارد آورده و دودماز دمارشان بر آورد . اخلاقش نیکو و سلوکش قابل تحسین و تمجید بود . بالاخره بتاریخ ۳ حوت ۱۳٦٤ در جریان یک نبرد رویاروی باروس ها و کفمار داخلی به عمر ۲٤ سالگی به شهادت رسید .

اناالله وانا الیه راجعون

شهید عبدالرسول فرزند محمدابراهیم در یک خانواده دهقان در قریه تور پاختو چشم بجهان گشوده تعلیمات دینی را طبق تعامل محیط نزد امام محله و بعضاً در مدارس خصوصی فرا گرفته تا اینکه در سال ۱۳۵۷ کودتای ننگین ثور بوقوع پیوست . همین بود که در صف برادران حوزه مرکزی شروع بفعالیت کرد. در سال ۱۳۵۸ مشتاقانه دست بجهاد مسلحانه زده بنزد شهید قهرمان مولوی عبدالغفور قره رفت وبعد از شهادت مولوی قره بنزد یارمحمد قوماندان عمومی مرکز شتافت با عشق و اخلاص کامل . دوش بدوش برادران مرکز مدت دو سال جهاد مسلحانه نموده و از خود شهامت و فداکاری های زیادی نشان داد. تا اینکه بتاریخ ۱٤-۳-٦٤ در ماه رمضان المبارک در یک جنگ رویا روي شدید با دشمنان دین جام شهادت برسر کشید و دل صدها همسنگرش را داغ دار نمود یادش گرامی و روحش شاد باد.

و همچنان تعداد زیادی از جان برکفان اسلام که در راه پاسداری از حریم دین و عقیده و شرف آزادی قربانی ها داده و فداکاری ها کرده اند و جان عزیز و شیرین خود را در راه حفظ ناموس وعزت انسانیت پیشکش نموده و بالآخره جام نوشین شهادت برسر کشیده اند اسماء ایشان قرار ذیل امت

عبدالقادر ولد خدا یبردی از قریه باغ بوستان ولسوالی اند خوی بتاریخ ۱۵-۲-٦٤ در منطقه باغ بوستان به شهادت رسید .

الله مراد ولد میرزا دولت از قریه چهار باغ ولسوالی اند خوی بتاریخ ۱۵ - ٦ - ٦٤ در منطقه باغ بوستان به شهادت رسید .

جمعه قل ولد نظر حاجی از قریه چهار



شهید عبدالرسول

باغ ولسوالی اند خوی بتاریخ ٦٤-٢-١٥ در منطقه باغ بوستان به شهادت رسید.

سخی داد قوماندان ولد خدای بردی از قریه یکه توت ولسوالی اندی خوی بتاریخ ٢٣ - ٢ - ٦٤ درمنطقه باغبوستان شهید گردید.

تاش ولد تیمور از قریه یکه توت ولسوالی اند خوی بتاریخ ٢٣-٧-٦٤ درمنطقهٔ باغ بوستان به شهادت رسید.

ایل مراد ولد قربان مراد از قریه یکه توت ولسوالی اند خوی بتاریخ ٢٣-٧-٦٤ در منطقه باغ بوستان شهید شد.

محمد رزاق ولد حیت بای از قریه باغ بوستان بتاریخ ١٠-٩-١٣٦٤ به شهادت رسید.

محمد ابراهیم ولد خداینظر از قریه باغ بوستان بتاریخ ١٠-٩-٦٤ به شهادت رسید.

خواجه توکل ولد جمعه گیلدی از قریه آلتی بولک بتاریخ ٢٠-٩-٦٣ به شهادت رسید.

پیری ولد الله مراد از قریه‌التی‌بولک بتاریخ ٢٠-١٠-٦٣ به شهادت رسید.

حاجی عبدالرحیم ولد حاجی‌عبدالستار از قریه باغ بوستان بتاریخ ١٥-٩-٦٤ به شهادت رسید

محمد نبی ولد غلام نبی از قریه بالا خانه بتاریخ ٦-٥-١٣٦٣ به شهادت رسید.

خیرمحمد قوماندان ولد نور محمد از قریه امیر آباد بتاریخ ٦-٥-١٣٦٣ به شهادت رسید.



شهید عبدالحفیظ :

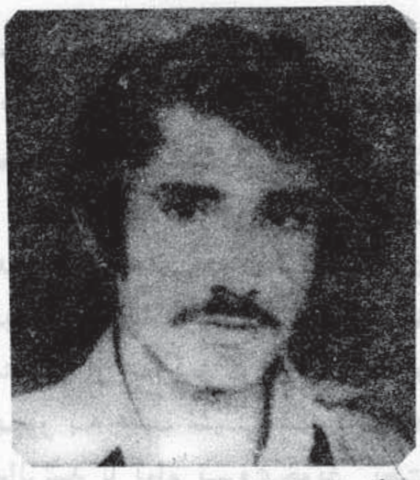
عبدالحفیظ ولد ملا شاه محمد درسال ١٣٤١ در قریهٔ بالادوری بابه نظر تولد یافت از جملهٔ فدا کار ترین رز مندگان ولایت بغلان بود. درده ها عملیات خونین برضد روس‌هاو مزدوران کثیف داخلی شان شرکت ورزیده و ضربات کاری بر مزدوران و ایادی استعمار وارد آورده است.

بالاخره در برج میزان سال ١٣٦٢ حین یک عملیات و بر خورد خونین با کفار به عمر ١٧ سالگی به شهادت رسید. انالله وانا الیه راجعون.

شهید عبدالرشید :

شهید عبدالرشید پسر شهیدعبدالحنان در سال ١٣٣٦ دریک خانواده متدین در قریه هرمل ولایت لغمان چشم به دنیا کشود.

تحصیلات ابتدائی خود رادرمکتب



شهید عبدالرشید :

نمبر ١ ولایت لغمان به اتمام رسانیده بعدآدر سال ١٣٤٩ هجری شمسی‌شامل لیسه‌روشان‌ولایت لغمان گردید درسال ١٣٥٦ از لیسه روشان ولایت لغمان موفقانه فارغ گردید نسبت مشکلات اقتصادی ایکه داشت نتوانست به تحصیلات خودادامه دهد همان‌بود که باپدر خود پیشه دهقانی را به پیش میبرد.

بعداز کودتای ننگین هفت ثور بالا ثر نفرتیکه با دولت وررژیم منفور داشت به عسکری حاضر نشده خانه نشین گردید.

در سال ١٣٥٩ قریه ایشان توسط مزدوران روسی محاصره وموصوف‌جبرآ به عسکری اعزام‌گردید بعدازمدت‌کمی در یکی از پوسته های همجوار و لایت لغمان باسر بازان دیگری یکجا معرفی گردید در مدت‌کمی توانست برادران دیگر مسلمان را با خود پیوسة وبا برادران مجاهدین ارتباط گرفته که در برج جوزای سال ١٣٥٩ پوسته را تسلیم مجاهدین نمود که دراین نبرد دوتن از افسران ملحد مردار و سلاح متعدد و مختلف النوع باسهمات شان

بدست برادران مجاهد افتاد .

در سال ۱۳٦٤ دولت ملحد میخواست قریه علیشنگ ولایت لغمان را اشغال نماید برادر عبدالرشید با چندتن از مجاهدین درآن قریه مقاومت شدید خودرا نشان داده که در نتیجه چندتن از عساکر کار ملی مسردار و مجبور به عقب نشینی شد ، شهید عبدالرشید با تمام نیروی خویش تحت فرماندهی محمد اسمعیل طارق امیرعمومی جبهات جهادو لایت لغمان به جهاد مسلحانه علیه دشمن ادامه وبه تاریخ ۲۰-۱۲-۱۳٦٤ دریک نبرد رویاروی بادشمن به‌شهادت رسیدروحش شاد باد و یادش گرامی .

اناالله وانا الیه راجعون

داعی یا ...

بادلش اوارابد بیند و این ضعیف ترین درجه ایمان است ـ هر گاه دعوت در مواردی تلاشهای بیشتری تقاضا میکرد ـ دعوت گران باید همگان بصورت دسته جمعی رسالت دعوت را به پیش برخند مثلاً هر گاه بخواهیم در جامعه‌های جاهلی که وثنیت و شرک درآن بیداد میکند و شیطان و ابلیس گونه‌های آدم روی برابریکهٔ قدرت تکیه زده اند و سد راه فعالیت های اسلام شده و از شرک حمایت و جانبداری میکنند و یا درمیان ملت‌های بت پرست افریقابه تلاشهای زیاد منظم و پلانیزه شده ضرورت است زیرا آگاهی دادن آنها و پخش و نشرا سلام عزیز ازتوان یک فرد بالاتر بوده حتی تلاشهای پراگنده نیز مثمر واقع نمیگردد واین تبشیر به اسلام را بصورت دسته جمعی و قائع سیرت پیامبر (ص) نیز تائید میکند و آن اینکه پیامبر (ص) کسی را که مسلمان میشد امر میکروبه محیط هجرت رفته وتلاشی برتلاشهای مسلمانان افزاید وفعالیتی برفعالیت‌های آنها ـ

همچنان ما در این فرموده خداوند: (وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ)

و مدد کنید همدیگررابه نیکوکاری و پرهیزگاری و مدد نکنیدهمدیگررا بر گناه و ظلم ، دلیل دیگر بر مشروعیت هم آهنگی و دعوت دسته جمعی و حتی در صورتیکه (بِـرّ) ونیکوئی بدون‌آن حاصل نشود و بدست نیاید حکم وجوبی آنسرا درمی یابیم و امام ابو حنیفه (رح) طوریکه جصاص روایت میکند بضرورت هماهنگی بامربه معروف و نهی از منکر و توجه تلاشهای همگانی برای تحقق این هدف اشاره فرموده اند ـ

نگاهی به‌اوضاع...

گذاشته سکان فلسطینی را از منطقه طرد (وکونت برنادوت) میانجی سازمان ملل را ترور و ثلث خاک فلسطین را تحت سیطره خویش درآوردند .

هنوز هم تجاوزات بیرحمانه اسرائیل جریان داشته و با هر نوع فیصله سازمان ملل مخالفت ورزیده مرکز خویش را از تل‌ابیب به قدس در سال ۱۳٦۸ انتقال داد .

در سال ۱۹۷۳ بر قریهٔ قبیه حمله نموده خانه‌ها را برسر ساکنین آن و برآن وعدهٔ زیادی از باشندگان آنرا به قتل رسالید .

تعداد آوارگان فلسطین به کشور های عربی مجاور ـ سوریه ، اردن و لبنان ، بالغ بربیش از یک ملیون، و در حدود نه صد هزار نفر در منطقه غزة و ساحل غربی باقیمانده است . یهودیان بعد از آوارگی مهاجرین املاک و دارائی آنها را تصاحب و آنسرا در مؤسسات تعاونی و زراعتی صهیونست‌ها بمصرف رسانیدند .

توسعه طلبی صهیونست ها :

طمع توسعه طلبی صهیونستها بر هیچ یکی پوشیده نخواهد بود ، زیرا آنها بیست سال بعد از اعلان حکومت مستقل خویش (اسرائیل) دست برحمله هجومی بر مصر و اردن و سوریه زده مراکز فلسطین و صحراء سینا و تپه های جولان را به تصرف خود در آوردند ، آنها در نقشهٔ که بر دیوار کنیسهٔ‌شان نقش نموده اند ، از دریای نیل تادریای فرات رادربرگرفته‌است .

آنها هم چنان به اشغال شمال حجاز که بخش مدینه منوره و مکه مکرمه را نیز در بردارد . چشم دوخته اند و هدف شان‌ازین طمع سیطرهٔ‌برهمهٔ جهان، ازمرکزفرماندهی قدس ، تحت زمامداری فردی یهودی که از نسل داود است، می باشد .

شمار مسلمانان در اواخر عهد عثمانی به بیش از ۹۰ فیصد از باشندگان فلسطینی بالغ می‌گردید. در پایان عهدسرپرستی انگلیسها به ٥۰ فیصد نزول یافت ، در حالیکه شمار یهودیان در پایان سرپرستی آنها به ٢٦ فیصد و نصاری ۸۲ فیصد بالغ می‌گردید ، و به این ترتیب در نتیجهٔ غفلت وبی‌خبری مسلمانان از پلان های استعمارگران ، فلسطین در چنگال اسرائیل درآمد .



مصاحبه

درین شماره مصاحبه ای داریم با برادر مجاهد و قوماندان ورزیده محمد عارف که تفصیلات آنرا ذیلاً به ملاحظهٔ خوانندگان عزیز میرسانیم.

برادرم محترم: قبل ازینکه رشتهٔ صحبت را بدست گیریم اجازه میدهید از شما بخواهیم خود را به خوانندگان مجلهٔ میثاق خون معرفی بدارید؟

ج- اسم من محمد عارف ولد محمد انور مسکونهٔ مرکز ولایت کندز و درجهٔ تحصیلم تا صنف ۱٤ می باشد و فعلاً قوماندان عمومی جبهات ولایت کندز می باشم.

خوب برادر محمد عارف! شما چه وقت به جهاد مسلحانه آغاز نمودید؟

ج-من در سال ۱۳۵۷ بنابردستور مقام رهبری یعنی استاد برهان الدین «ربانی» رهبر گرامیقدر جمعیت اسلامی افغانستان (که خود نیز شرف افتخار انتساب به این تنظیم اسلامی را دارم) در ۲۳ حوت ۱۳۵۷ غرض ادای مسؤلیت مسلحانهٔ جهادی به کابل رفتم. و بعد در قندهار، کنرها و بدخشان نیز فعالیت های نظامی را ایفا نمودم و پس از مدتی رهسپار کندز گردیدم که تا اکنون در آنجا با همسنگران دلیر اسلام در برابر روس های سفاک و غلامان فرومایه و بیدین آنها یعنی کمونست های منفور و خبیث به جهاد مسلحانه مشغولم.

س- وضع جهاد در منطقهٔ شما چگونه بوده و دشمن در چه وضعی قرار دارد؟

ج- باوجود همو ار بودن اراضی ولایت کندزو موجودیت پایگاه مهم نظامی دشمن در کندز که عبارت از میدان هوائی میباشد به فضل و مرحمت بی پایان الهی مجاهدین قهرمان ولایت کندز به ۹۰در صد عموم مناطق ولایت تسلط کامل دارند و در آنجا ها تمام مسائل و مشاکل مردم مسلمان درپرتواحکام شریعت اسلامی حل وفصل میگردد. و برعلاوه ازضربات سنگین که همواره بر پیکر پوسیدهٔ دشمن حسود و کینه توز وارد میگردد بطور خلاصه وضع جهاد در کندز را صد در صد به نفع فرزندان دلیر توحید میدانیم. همانطوریکه کفر مکتب ذلت و خواری است، وضع دشمن جبون درکندز کاملاً در ذلت میباشد، ملیشه‌ها و اجیران دولتی از پوسته های شان بر آمده نمی توانند.

س- در سالیکه گذشت شما چند بار بر دشمن هجوم بردید و چند بار حملات تعرضی دشمن راخنثی و بی اثر ساختید؟

ج- این جبهات (جمعیت اسلامی خاصتاً جبهات مرکز ولایت کندز که در اطراف شهر کندز موقعیت دارند) و پرچمی ها و روس های خون آشام حتماً در طول هفته برخورد صورت میگیرد که در طول یکسال (٤۷) بار بالای شهر و پوسته ها حمله صورت گرفته و هفت مرتبه حملات روسی را در منطقه خنثی نموده ایم.

به همین قسم جبهات قوماندانی عمومی جمعیت کندز در ولسوالی قلعه زال چهار دره، خان آباد، دشت ارچی، امام صاحب، علی آباد حملات سنگین را بر ضد دشمن سفاک انجام داده، همچنان در مسیر راه شیر خان بندر و کابل بالای قطار های روسی حملات صورت گرفته. درین برخورد ها ۶۷ نفر مجاهد شهید و ۲٤ نفر از اهالی بی دفاع به درجه رفیع شهادت نایل گردیده اند.

از روس های‌ددمنش و غلام‌های حلقه بگوش (۰۲۳) نفرهلاک ۵۲ تانک زرهی تباه ۳۲ عراده موتر از کار افتاده اند.هشت نفر روسی زنده‌دستگیرمجاهدین گردیدند . البته در مواقع ضروری و اغلباً در بسیاری موارد مجاهدین سائر تنظیم ها نیز با همدیگر همکاری و در حملات علیه دشمن اشتراک مساعی دارند .

س - آیا از نتائج این جنگ ها راضی هستید ؟

ج - بلی : باوجود صد ها مشکلات از قبیل کمبود امکانات جنگی و هموار بودن‌اراضی و بمباردمان‌های وحشیانه، حماسه آفرینی های مجاهدین ما قابل تقدیر و تحسین بوده که با تجارب هفت ساله جهادی با امکانات محدود دست داشته برای ریشه کن ساختن بنیاد کفر و کمونیزم دلیرانه در سنگر با دشمن انسانیت در پیکار خستگی ناپذیر اند . و تنها توکل ما بر ذات اقدس الهی‌است که‌تنهاحامی مجاهدین او است و چه بهتر یار و مددگار است او . ما از نتائج جنگ ها راضی هستیم .زیرا در نتیجه هرحمله مجاهدین بر مواضع دهریت ، تلفات دشمن زیاده بوده و تلفات مجاهدین خیلی ها کم و ناچیز است . اما چیزیکه دل را جریحه دارمیسازد وچشم را اشکبار میگرداند. اینست که دشمن وقتی تاب پنجه نرم کردن با پاسداران انقلاب اسلام را از دست بدهد . و در سنگر به شکست مواجه گردد با خاصیت وحشی گری اش دست به عمل جنایت کارانهٔ قتل عام میزند و مردم مسلمان را همه از پیر و جوان ، مرد و زن و اطفال معصوم به جرم مسلمان بودن شان دسته جمعی به شهادت می رسانند .

س - مورال یا روحیه رزمی مجاهدین را چگونه ارزیابی میکنید ؟

ج - ما پیروان مکتب شکوهمند اسلام عزیز هستیم و اسلام پیروانش را در جهت دور کردن موانع و مشکلات از مسیر دعوت اسلامی در مقابل دشمن حق به جهاد و قتال دستور میدهد و به وی این اعتقاد را میدهد که اگر در راه خدا کشته شدی شهید هستی ، اجر عظیم برایت ارزانی خواهد شد ، و اگر بر دشمن غالب آمدی نیز نزد پروردگار ،مستحق اجر ونعمت اخروی خواهی‌شد ، چون مجاهدین هم در راه اسلام می رزمند و اعتقاد شان همان است . پس روحیه رزمی سنگرداران حق کاملاً امیدبخش جلوه می نماید یاس و نا امیدی در چهره های آنها سراغ نمی گردد .

گرچه مجاهدین با نیروی‌شکست نا پذیر ایمان و با دست تهی در برابر یک ابر قدرت وحشی عصر در نبرد اند و چون خط ما حرکت در مسیر ایمان است . خداوند برتری هائی نصیب ما گردانیده است ولی بانهم در عالم اسباب اسلحه دست داشتهٔ مجاهدین در مقابل دشمن خیلی ها نا چیز است . آنها مواضع مجاهدین را با سلاح های مدرن و معاصر جنگی می کوبند وبا جنگنده های پیشرفتهٔ هوائی بمباردمان میکنند لذا دست یافتن به اسلحهٔ مدرن نظامی در مقابل قوای هوائی دشمن از ضروریات عمده ما می باشد .

س - شما اسلحهٔ مورد نیاز خود را از کجا بدست می آورید ؟

ج - تا وقتیکه روس ها در افغانستان باشند بهترین مدرک مسلح شدن مجاهدین از حضور داشت‌قوای روسی در افغانستان است میدان‌جنگ مجاهدین را مسلح میسازد . واین کاملاً حقیقت است زیرا تمام جبهات اگر مشاهده شوند دیده میشود که اسلحه شان اساحه ساخت روسیه است و مشکلات نظامی ما از جنگ با روس ها و حمله بالای پوسته های دولتی رفع می گردد . و ما امیدواریم برادران مسلمان ما در سراسر جهان با ما درین جهاد شریک شوند و کمبود های ما را تهیه بدارند . ولی تاکنون منبع تهیه سلاح ما صفوف سرکوب شدهٔ دشمن بوده و لطف و عنایت و مدد و نصرت پروردگار بهترین متکای نیرومند برای ما می باشد .

س - حتماً شما راجع به حل سیاسی قضیهٔ افغانستان حرف هائی‌شنیده اید نظر شما در مورد چیست ؟

ج - راجع به حل سیاسی قضیه افغانستان که راستی هم هنگامه های بین مردم ایجاد کرده است . باید بگوئیم که آن حل سیاسی نه بلکه فریب سیاسی مجاهدین افغانستان میباشد .

زیرا از یکطرف ابر قدرتهای روس و امریکا می خواهند چنان ثابت کنند که تحرک انقلاب در افغانستان صرف وجود روس ها و عکس العمل غرب در مقابل آن است . در حالیکه جوانان دین پرور نهضت اسلامی

افغانستان از چندین سال به اینطرف یعنی قبل از تجاوز مستقیم روسها برای استقرار حکومت اسلامی و محوریشه های ظلم و تعدی، کفر و الحاد مبارزه میکردند و درین مبارزه صرف ایمان و اندیشه اسلامی آنها را جهت میداد. مقاومت سراسری ایکه فعلاً جریان دارد. مقاومت اسلامی است که به حکم ایمان و دفاع از حریم اسلام آغاز گردیده نه روی کدام هدف دیگر، ملت‌مسلمان مازیاده از یک‌داده ملیون شهید را بخاطر اسلام دوره است نه بری منافع روس و امریکا ما مجاهدین افغانستان با روس های متجاوز مسألهٔ خود را با میلهٔ تفنگ حل خواهیم کرد بگذار که ابر قدرت ها و دشمنان اسلام علیه اسلام عزیز به گونه های متنوع توطئه چینی کنند.

س - چه پیامی به مجاهدین، مهاجرین و جوانان تحصیلکردهٔ هموطن خود دارید؟

ج - پیام من به همه جوانان تحصیل کرده و با درد میهن اینست که تعصبات را در هر جامهٔ که باشد دور بگذارند. و برای ایجاد هماهنگی و اتحاد بین قیادت هاو مسلمانان به ایثار و فدا کاری داخل صحنه شوند. و این را بدانند که جهاد راه عزت مسلمانان است. در راه تشویق مهاجرین وغیره برادرانیکه نیمه آرزده‌اند ودر گوشه ها خسپیده اند از دل جان سعی بلیغ به خرچ دهند و آنها را به جهاد و رفتن به سنگر های داغ و خونین انقلاب تشویق و ترغیب نمایند سعی‌نمایند تا یکبار دیگر فاضی اخوت و برادری در بین مسلمان ها ایجاد گردد و پیام من به مجاهدین عزیز این است که در صفوف خوش وحدت و اخوت ایجاد نمایند. هوشیارو آگاه باشند که دولت مزدور و روس های فرومایه با گماشتن افراد جاسوس و تخریب کار بنام های تسلیمی وغیره را در صفوف شان جا بجا کرده و درد سر برای سنگر های ما ایجاد می کنند. درین باره خیلی باید هوشیار بود و صفوف خود را از وجود نفر های دولتی باید تصفیه نمود. و هم باید خیلی آگاه و هوشیار بود که‌دشمن یعنی روس ها و کمونیست های داخلی از حیله ها و نیرنگ هاي پیشماری استفاده می کنند و با هوشیاری باید نیرنگ ها و دسیسه های دشمن را کشف و خنثی نمود.

در آخر از کار گردانان مجلهٔ میثاق خون صمیمانه تشکر می کنم که بمن افتخار بخشیدند تا لحظه ای با برادران مجاهد و مهاجر خود درد دل نمایم.

با احترام

روزه پیام آور ...

پیکار دراست که برای دگرگون ساختن جهان انقلاب را از خود آغاز نموده غرائز سرکش را مهار و تابع نظم و قانون می سازند، با ذهن روشن، زبان مهذب و ضمیر بیدار در تحولات اجتماعی سهم می گیرند.

اکنون که ملت مسلمان ما در برابر فرعونیان زمان معاصر کاخ نشینان خون آشام کرملین قرار دارد، ودر یک برخورد فیصله‌کن مشغول جهاد و پیکار است می سزد که نسبت به هروقت دیگری محتوی فرامین و هدایات انقلابی ماه‌مبارک رمضان را در یابند، در سنگرها نظم انقلابی روزه را پیاده کنند، چه روزه دار با دمیدن صبح صادق دیگر نمی تواند یک قطره آبی بنوشد و یا لقمه ئی را به بلعد و با ظاهر شدن گوشه ئی از چادر خونین و سیاه شب همه قیود دوران روز بر طرف گشته می تواند از نعمت حلال بخورد وبنوشد.

و با الهام از قدر اجباری روزه مجاهدین کفر ستیز با شرائط سخت و رنج آور سنگرهای خون و شهادت و تحمل مشکلات و سختیهای دوران جهاد آشنا شده با ثبات و استواری در برابر خصم خون آشام و زبون به مبارزه خویش ادامه دهند.

در تربیتگاه صیام جهاد گران مؤمن ما عفت زبان، طهارت ضمیر، صفای وجدان را که جزء طبیعت اصیل مجاهدان راه حق است فرا می گیرند.

زیرا جهاد طبیعتاً باطغیان، سرکشی غرور و خود خواهی، لگام گسیختگی بدزبانی جور نمی آید، مجاهدان راستین که به فرمان الهی باجباران مغرور می‌رزمند نمی شاید که خودآنها

دچار عجب و غرور گردند ، آنهاکه با زور مندان بد زبان می جنگند نمی سزد که خود مایه آزار دیگران گردند،

بلی پاسداران تقوی و فضیلت به خود اجازه نمی دهندکه دامن شان باغبار عصیان و رذیلت آلوده گردد ، براستی

به حق فرموده پیامبر که «الصوم جنه» روزه وقایه گناه و ضامن تقوی و فضیلت است.

دعوت اسلامی

۳- بعد سخن به یک امپراطوری اسلامی میکشدکه مسلمانان صدر اسلام با از دست دادن‌جان واهداء خون پاک خود آنرا کمائی کرده بودند تا انکه بیرق توحید را به اهتزاز در اوردند و بطور مداوم قانون الهی را بالای ملت جاری نمودندکه آثار و علائم و نشانه های آن تا به حال باقی است.

مسلمانان امروزی از تمام آن اقالیم در پیشگاه خداوند مسؤل اند که عزا به اعادهٔ ان عظمت دیرینه قیام نکردند و ان عزت و آبرو را دوباره بدست نیاوردند .

٤- درمرتبه چهارم وطن اسلامی تمام دنیا را شامل می شود چنانچه خداوند (ج) می فرماید :

«وقاتلو هم حتی لاتکون فتنة ویکون الدین کله لله» .

آن اندازه به کار راز ادامه دهید تا نیروی باطل متلاشی شود و ایمان همان گونه که نیروی باطنی دارد در ظاهر نیز نیرومند شود و آزادی عقیده و آزادی پرستش حمایت شود و دین بتمامه برای خدا باشد و دیگر کسی بجز خدا و راه او دینی برای خود بر نگزینند .

پس اسلام وطنیت خصوصی و عمومی را پیوند داده و ثابت ساخته که ان به نفع بشریت است . چنانچه خداوند می فرماید :

«یا ایها الناس انا خلقنا کم من ذکر وانثی وجعلنا کم شعوبا وقبائل لتعارفوا»

ترجمه : ای مردمان هر آئینه ما افریدیم شما را از یک مرد و زن و گردانیدیم شما را نژاد ها و قبیله ها تا باهم شناسا شوید ،

جنایات روس ...

... ایران ومراکو را تقسیم کردند حالاکار استانبول را تمام می‌کنند و بعد از آن به کار افغانستان می‌پردازند ».

بلی ! پلان‌و اهداف استعمارگران‌همین بود اما ارادهٔ خدا بالاتر از این دسیسه‌های اهریمنی است و در جریان این تلاش‌ها دیده میشود که افراد وطندوستی در ایران قیام می‌کنند و برای حصول آزادی خویش دست بکار میشوند . و در داخل روسیه نیز بحران‌هائی به‌وجود می‌آید و اهالی پولیند و فینلند نارضائی خود را آشکارا اعلام‌می‌کنند و اوضاع بحدی بحرانی میشود که ناظران سیاسی از پیشروی وحملهٔ‌افغانستان به جانب سمرقند و خیواسخن میگویند .

این گرفتاری های همه جانبه و مبهم ، روس‌ها را از آن‌همه‌اقداماتی که میخواستند علیه افغانستان انجام دهند بازداشت و از سرعت عمل‌شان در زمینه کاست . ولی در هر حال بنابر اقتضای فطری وسیاسی خود به هیچوجه از مداخله و ایجاد ناراحتی و دردسربه دولت‌ومردم‌ماخود داری‌نمیکردند. منتها مسیر اقدامات و نحوهٔ آنرا عوض‌کردند و بجای عملیات مسلحانه ومشهود از طریق شبکه‌های‌جاسوسی و ایجاد تحریک درمرزها و نوعی تهدید اکتفا کردند‌که نمونه‌های آنرا درصفحات بعدی‌و به اختصار مطالعه میکنیم :

روس هادر وابطه باهمان نقشه و پلان سلطه جوئی ایران را اشغال‌کرده بودند و مشغول قتل‌و کشتارهای دسته جمعی بودندوهدفشان چنانکه گفتیم آن بود تا ایران را به تصرف خود در آوردندو بعداً‌متوجه افغانستان‌شوند . درهمین ایام یک نفرسیاح افغانی دراستانبول نامه ای عنوان طرزی مدیر سراج الاخبار افغانیه می فرستد که :

« ... تمام بدبختی های عالم اسلام و ترکیه را که من به چشم خود دیده ام همه از سست اعتقادی و بی‌دیانتی افسرها وبزرگان آنها یافته ام . . . و میشنوم که می‌گویند به مجردی که مسئلهٔ استانبول رافیصله‌کنند روس و انگلیس به مسئلهٔ افغانستان آغاز می کنند . زیرا مقصد همه فرنگی‌ها همین است که در دنیا حکومات مستقل و مقتدر اسلامی نگذارند .

صفحة مفقودة

